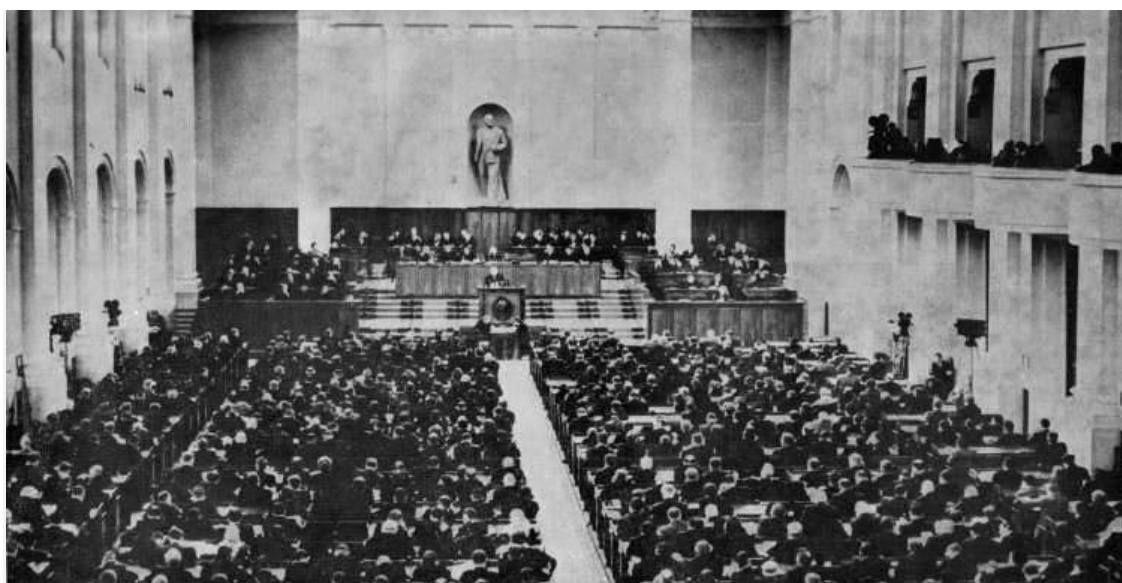


سیکِردنی داکِ لاد خوروشووا

گزارش محرمانه خروشچف



همنشین بهار

فهرست مطالب

۱۴.....	جلوه دادن یک انسان به مافوق انسان
۱۵.....	مارکسیسم- لنینیسم کیش شخصیت را محکوم می کند.
۱۵.....	قدرت آفریننده و زنده خلق
۱۶.....	لنین هرگز نظرات خودش را به زور تحمیل نکرد.
۱۸.....	نامه همسر لنین به کامنف (در مورد استالین)
۱۸.....	نامه لنین به استالین
۱۹.....	استالین افکار خود را بر دیگران تحمیل می کرد.
۲۰.....	استالین در مبارزه علیه دشمنان انقلاب کوشا بود.
۲۰.....	سرکوب وقتی آغاز شد که نیازی به بگیر و ببند نبود.
۲۱.....	برچسب «دشمن خلق» ستم و سرکوب را توجیه می کرد.
۲۱.....	لنین به مردم آموزش می داد و به اجبار متوسل نمی شد.
۲۳.....	اخراج و نابودی مبارزین صدیق
۲۳.....	لنین به کامنف و زینوویف مسؤولیت داد.
۲۴.....	نمی شود همه طرفداران تروتسکی را به بورژوازی نسبت داد.
۲۵.....	استالین به سرکوب دسته جمعی رو آورد.
۲۵.....	شورای رهبری باید انتخابی و برکنارشدنی باشند.
۲۶.....	در زمان لنین کنگره های حزب مرتب تشکیل می شد.
۲۷.....	استالین با نخوت، با اعضاء کمیته مرکزی دیدار می کرد.
۲۸.....	کمیساریای خلق پرونده سازی می کند.
۲۸.....	تیرباران ۹۸ نفر از کنگره فاتحین
۲۹.....	استالین خود را مافوق مردم تصور می نمود.
۲۹.....	قتل جنایتکارانه «کیروف»
۳۰.....	سرکوب عمومی به طرز شگفتی اوج گرفت.
۳۱.....	دستگیری ها و اعدام دسته جمعی
۳۱.....	لنین دستور داد رویه ارباب عمومی خاتمه یابد.
۳۲.....	بازار تهمت گرم شد. مزدور، توطئه گر و ...
۳۳.....	مبارزین قربانی سوءرفتار استالین شدند.

- استفاده از شکنجه‌های ظالمانه و غیرانسانی ۳۴
- «آیخه» و شکنجه‌های «اوشاکف» و «نیکالایف» ۳۴
- فروماگی چون مار، به دور ما پیچیده است. ۳۵
- از روز دستگیری تحت شکنجه قرار گرفتیم. ۳۶
- رودزوتاک در عرض بیست دقیقه محکوم و تیرباران شد. ۳۶
- حرف بازجوها را تکرار کن تا آزاد شوی. ۳۷
- هزاران کمونسیت صدیق و بیگناه نابود شدند. ۳۸
- رواج تهمت و تهمت پراکنی ۳۹
- جو سرکوب در سالهای ۱۹۳۸-۳۷ ۴۰
- استالین آدم بسیار شکاک و بدگمانی بود. ۴۰
- پیام رمز استالین (دستور شکنجه مخالفین) ۴۱
- وظیفه داشتیم آن‌ها را وادار به اعتراف کنیم. ۴۲
- نقش استالین در جنگ میهنی کاملاً تخیلی بوده است. ۴۳
- استالین و حمله «غافلگیرانه» آلمان به شوروی! ۴۳
- چرچیل به استالین هشدار داده بود که آلمان حمله می‌کند. ۴۴
- برای راندن دشمن به اندازه کافی توپ و تانک و هواپیما نداشتیم. ۴۵
- مرزهای ما به اندازه کافی مجهز نشدند. ۴۶
- تیرباران فرماندهان نظامی و تأثیر آن در نتیجه جنگ ۴۷
- «هر آنچه که لنین بوجود آورده بود از دست دادیم.» ۴۷
- استالین نقشه نظامی را از روی یک کره جغرافیایی تنظیم می‌کرد! ۴۸
- صدها هزار نفر از سربازان خودمان را از دست دادیم. ۴۹
- همه کس ممکن است خطا کند (ولی استالین؟ ابدا) ۵۰
- استالین یک دست لباس را به تن هفت نفر می‌کرد! ۵۰
- استالین و فیلم روسی «سقوط برلن» ۵۱
- تبعید و کوچ دادنهای دسته جمعی ۵۲
- قضیه ساختگی لنینگراد ۵۳
- خودسری استالین در برابر توده‌های حزبی ۵۴
- استالین بر قضیه لنینگراد شخصاً نظارت می‌کرد. ۵۵
- سازمان ملی «مینگرلی» ۵۵
- انگشت کوچکم را تکان دهم، اثری از «تیتو» نیست! ۵۶

- ۵۷..... استالین حس درک حقایق را از دست داده بود.
- ۵۷..... آکادمیسین «وینوگراف» بایستی زنجیر شود.
- ۵۸..... شما مثل بچه گربه‌های نوزاد کور هستید.
- ۵۸..... «بریا» اعتماد استالین را جلب نموده بود.
- ۵۹..... روشهای وحشیانه بریا و قتل «کدرف» و... ..
- ۶۰..... ترتیبی بدهید که کابوس هولناک بازجویی‌ها خاتمه یابد.
- ۶۰..... در مورد من خواهان شکنجه‌های بیشتری هستند.
- ۶۱..... چرا بریا در زمان حیات استالین رسوا نشد؟
- ۶۲..... استالین خود را به پای خدایان رسانیده بود.
- ۶۳..... چرا رهبری این قدر از خودش تعریف می‌کند؟
- ۶۳..... استالین نویسنده کتابی است که دیگران نوشته اند!
- ۶۴..... استالین تحسین خودش را به آسمان می‌رساند.
- ۶۵..... سی و سه تن مس برای یک مجسمه !
- ۶۵..... بی احترامی استالین به لنین
- ۶۶..... استالین با شمشیر دشمن را از پای درمی‌آورد!
- ۶۶..... استالین به لنین می‌گفت که چه باید کرد!
- ۶۷..... ملت ما چاپلوسان بیشمار پرورش داده است.
- ۶۷..... میزها زیر بار بوقلمون و غاز در حال شکسته شدن بود!
- ۶۸..... لنین دید دیگری نسبت به زندگی داشت.
- ۶۸..... استالین اگر چیزی می‌گفت حتما همان درست بود.
- ۶۹..... ستایش فرد چگونه امکان یافت؟
- ۷۰..... در زمان استالین، اعضای دفتر سیاسی کجا بودند؟
- ۷۰..... سرنوشت غم‌انگیز رفیق «وزننسکی» و... ..
- ۷۱..... استالین اصول رهبری دسته جمعی را نقض می‌کرد.
- ۷۲..... استالین نابودی اعضای دفتر سیاسی را در سر داشت.
- ۷۳..... استالین خدمات بزرگی به حزب و طبقه کارگر انجام داد.
- ۷۳..... فروتنی و خودشکنی از صفات اصلی یک بلشویک حقیقی است.
- ۷۴..... کیش شخصیت را ریشه کن نمائیم.

پیشگفتار

پس از انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ و آغاز جنگ دوم جهانی در ۱۹۳۹، «گزارش محرمانه خروشچف»

доклад Хрущева Секретный

در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی از مهم‌ترین لحظات سرنوشت ساز قرن بیستم بود.

...

کنگره مزبور ۱۴ فوریه ۱۹۵۶ افتتاح شده بود و می‌بایست ده روز ادامه داشته باشد. روز آخر (۲۴ فوریه ۱۹۵۶) که همه آماده رفتن می‌شدند خبر رسید بعد از رفتن خبرنگاران و عکاسان، نمایندگان در سالن بمانند.

نیه راسخادیتسا... بودت زاکریتایه زاسه‌دانیه

«расходиться,... будет закрытое заседание Не»

کسی بیرون نره... نشست محرمانه داریم.

کمی بعد نیکیتا خروشچف اعلام نمود باید گزارش محرمانه ای را به اطلاع شما برسانم. کلمه ای از آن نباید به خارج درز کند. هیچکس یادداشت بر ندارد و فقط سراپا گوش باشید.

...

با شنیدن آن گزارش طولانی که از نیمه شب شروع شد و بیش از چهار ساعت طول کشید. نفس‌ها در سینه حبس شده بود.

سخنان خروشچف که به جاهای حساس رسید، سکوت سنگینی سالن را گرفت. بسیاری در خود فرو رفتند و حدود ۳۰ نفر به حالت اغما افتادند. خروشچف هم حین قرائت گزارش چهار مرتبه گریست. فضای عجیبی بود.

موضوع اصلی گزارش «کیش شخصیت و پیامدهای آن» با اشاره مستقیم به عملکرد استالین بود. کنگره بیستم بر موضعگیری‌های مندرج در گزارش خروشچف صحه گذاشت و کمیته مرکزی را موظف ساخت تا به منظور غلبه کامل بر کیش شخصیت که با مارکسیسم لنینیسم بیگانه است... تدابیر لازم را به اجرا بگذارد.

...

در آن نشست هیئت‌های نمایندگی احزاب کمونیست و کارگری از ۵۵ کشور خارجی و در مجموع ۱۴۳۶ نفر حضور داشتند.

حزب توده ایران هم «احمد قاسمی»، «غلامحسین فروتن» و «رضا رادمنش» را به کنگره بیستم فرستاد. (در کنگره بیست و دوم هم عبدالصمد کامبخش، ایرج اسکندری، رضا رادمنش، فریدون کشاورز، و رضا روستا شرکت نمودند.)

نوشدارو بعد از مرگ سهراب

کنگره بیستم پیامدهای زیادی داشت. گروهی از قربانیان تصفیه‌های استالینی، از اتهام خیانت مبرا لّه خان دوستدار» دومین چهره برجسته جنبش جنگل بود. «سولژنیتسین» کتاب معروفش «یک روز از زندگی ایوان دنیسوویچ» را منتشر نمود. «تام راب اسمیت» Tom Rob Smith نویسنده انگلیسی، رمان «گزارش محرمانه» را نوشت که از قضا داستانش در شوروی رخ می‌دهد، زمانی که استالین مرده و خروشچف سعی دارد تا حدودی پرده از جنایت‌های او بردارد. در آن رمان هم وقتی قربانیان به قدرت می‌رسند، همان کارهایی را می‌کنند که سر خودشان آمده به شدیدترین نحو ممکن انتقام می‌گیرند. یکی از شخصیت‌ها در جایی از داستان می‌گوید: «روح استالین هنوز زنده است، نه در یک شخص بلکه به شکل پراکنده در بسیار از افراد...» انگار رمان مزبور «گزارش محرمانه» را افشا کرده بود!

تأثیر گزارش خروشچف در جنبش کمونیستی

گزارش خروشچف در جنبش کمونیستی جهان، ایجاد تردید و تزلزل کرد و خروج جمعی و توده وار از احزاب کمونیست را در سطح بین‌المللی شتاب بخشید. در بریتانیا تعداد بسیار زیادی از حزب کمونیست جدا شدند. در بین آن به اصطلاح «بریدگان» نه تنها کارگران، بلکه شماری از مورخان و امثال «ادوارد تامپسون»، «کریستوفر هیل»، «دوروتی تامپسون» و «جان سویل» هم بودند. پیر «گزارش محرمانه خروشچف» (+سرکوب مردم در پراگ و بوداپست و... که نظامیان و تانکهای شوروی در آن دخیل بودند)، دامن مورخ و جامعه‌شناس فرانسوی «ماکسیم رودنسون» را نیز گرفت. او از حزب کمونیست فرانسه برید و خط دیگری رفت. در خاطراتش با اشاره به گزارش خروشچف و عضویتش در حزب کمونیست فرانسه نوشته: «به عنوان یک جامعه‌شناس دین از خودم تعجب می‌کنم که چطور در نیافتم که وارد یک نوع دین شده بودم.»

خیلی‌ها با گزارش خروشچف کنار نیامدند

شایع بود که «ورشلیف» و «مولوتف» و «گاکانوویچ» با گزارش خروشچف کنار نیامدند. زمامداران چین، کره شمالی و آلبانی و... هم از آن استقبال نکردند.

«چوئن لای» گفته بود موضوع استالین و مسئله به اصطلاح «گذر مسالمت آمیز» به احزاب برادر نیز مربوط است. رهبران شوروی بدون مشورت قبلی با احزاب برادر، خود سرانه نتیجه گیری کرد. استالین باید مورد انتقاد قرار گیرد. ولی نباید همه اشتباهات را به گردن او انداخت.

«بولس لاو یهروت» Bolesław Bierut رهبر حزب کمونیست لهستان یک ماه بعد از شرکت در کنگره بیستم دق کرد و مرد.

جمعیت عظیمی در گرجستان خواستار خلع خروشچف از قدرت و احیاء خاطره همولایتی‌شان استالین شدند.

«ماتیاش راکوشی» دبیر حزب کمونیست مجارستان که بد و بیراه به استالین برایش سنگین بود سه چهار ماه بعد از آن گزارش، تحت فشاری که از سوی دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی وارد شد از دبیر کلی عزل شد و پی کارش رفت.

«مائوتسه‌دون» که معتقد بود خدمات استالین بیشتر از اشتباهات او است می‌گفت نسبت به استالین باید تجزیه و تحلیل مشخص به عمل آورد و ارزیابی همه جانبه کرد. مائو به «میکویان» گفته بود رهنمود اصلی و خط مشی دورانی که استالین بر سر حکومت بود صحیح بوده و نمی‌توان در برخورد با رفیق خود شیوه برخورد با دشمن را اتخاذ کرد.

در آلبانی «انورخوچه» نیز مضمون گزارش خروشچف را زیر سؤال برد و علیه آن مقاله بلندی نوشت.

در واکنش به گزارش مورد بحث در حزب توده ایران هم شکاف افتاد و «احمد قاسمی» و «عبدالحسین فروتن» و



از راست به چپ: عبدالصمد کامبخش ابرج اسکندری، رضا رادمینش، فریدون کشاورز، رضا روسا

«عباس سغایی» سفره خودشان را جدا کردند.

گزارش خروشچف و پیامدهای آشکار و پنهان آن باعث شد بعدها فدائیان هم خط خودشان را از حزب توده جدا کنند.

البته آزادی زندانیان «گولاگ» کلید خورد. لهستانی‌ها در طلب نظام کمونیستی با چهره انسانی تری برآمدند و مجارستانی‌ها پس از تلاش‌های «ایمره ناگی» برای ایجاد اصلاحات در نظام کمونیستی و تیرباران او، دیگر به مسکو اعتماد نکردند.

از سوی دیگر در یوگسلاوی «مارشال تیتو» و دوستانش با شعار «مبارزه علیه استالینیزم» دیکتاتوری پرولتاریا را زیر سؤال بردند.

گفته می‌شد کنگره بیستم جریانی را آغاز کرده که پایان خودکامگی شوروی را نوید می‌دهد. هواداران «بین الملل چهارم» تبلیغ کردند گزارش خروشچف اگرچه بارها تروتسکی را در شمار ضد انقلابیون آورده اما پیامدهای آن بر ادعای تروتسکی در کتاب «انقلاب خیانت شده» که سال ۱۹۳۵ نوشته، صحه گذاشت.

تروتسکی در بررسی ماهیت انقلاب شوروی گفته بود: «جریانی بوروکراتیک از قدرت سربرآورده و در جهت منافعش تمامی امتیازات را - با حذف طبقه کارگر و اعمال سیاست ترس بر آن - در دست خود خواهد گرفت.»

گزارش خروشچف «گردباد»ی پُر گرد و غبار

آیا گزارش محرمانه خروشچف در کنگره بیستم (فوریه ۱۹۵۶)، با وقایع اوت ۱۹۹۱ رابطه داشت و سرچشمه آنچه در دوران گورباچف و یلتسین گذشت، در آن آب گل آلود ریشه داشت؟ آیا قدرت گرفتن خروشچف و همدستان او را باید نقطه عطفی در احیای سرمایه داری در شوروی تفسیر نمود؟

واقعش این است که گزارش خروشچف یک «گردباد» پُر گرد و غبار بود و درهم برهمی عجیبی در صفوف جنبش بین المللی کمونیستی برانگیخت. جانشینی «دولت تمام خلقی» به جای دیکتاتوری پرولتاریا، جانشینی «حزب تمام خلقی» به جای حزب پرولتاریا و تجدید نظرطلبی (رویزیونیسم) و گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم را بر سر زبان‌ها انداخت.

...

در صورت جلسه رسمی کنگره بیستم آمده که گزارش در یک نشست خصوصی خوانده شد اما «سازمان سیا» (از طریق لهستان و...) به متن آن دست یافت و چهارم ژوئن ۱۹۵۶ «نیویورک تایمز» منتشر نمود. سپس «خبرگزاری یونایتدپرس» ترجمه کرد و «لوموند» انتشار داد. گزارش خروشچف به دست امثال تیمور بختیار و شکنجه گران زندان دو زرهی هم رسید که تا توانستند جار زدند و به رخ زندانیان کشیدند.

زندانیان ابتدا آن را به سازمان سیا و دوز و کلک سرهنگ زیبایی و سرگرد سیاحتگر نسبت دادند، اما بعدها که معلوم شد گزارش مورد بحث در نشست محرمانه کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی ارائه شده و واقعیت دارد، عبرت نویسی و ندامت طلبی اوج گرفت.

...

پنج سال پس از کنگره بیستم، گزارش محرمانه خروشچف برای رهبران کشورهای سوسیالیستی ارسال شد و در سراسر اتحاد شوروی در جلسه‌های حزبی قرائت گردید. اما تا سال ۱۹۸۹ (۳۳ سال بعد از آن نشست) عموم مردم به ریز سخنان خروشچف دسترسی نداشتند

سیستم‌های توتالیتز با تحول پذیر بیگانه اند

گزارش بیرونی خروشچف که منتشر شد با «گزارش مخفی» وی فرق داشت و هرگز در نکوهش استالین نبود. در گزارش بیرونی مسائلی چون از دور خارج کردن لوکوموتیوهای قدیمی، بحث در مورد لوکوموتوهای دیزلی و کششی، همچنین برنامه برای حل مسائل مربوط به مزارع اشتراکی و... طرح شده بود.

آنچه نباید علنی می‌شد گزارش محرمانه بود که «کیش شخصیت و پیامدهای آن» را بحث می‌کرد و با استالین زدایی همراه بود، سال ۱۹۶۴ که امثال برژنف و کاسیگین خروشچف را پی نخود سیاه فرستادند «کیش شخصیت» علیه خودش هم به کار برده شد.

تجارب تاریخی نشان داده که سیستم‌های توتالیتز نمی‌توانند تحول پذیر گردند. خروشچف هم که روی کار آمد سیستم توتالیتز در تمامی ابعاد و جهاتش باقی ماند. از قضا زمان خروشچف، قیام مردم مجارستان توسط ارتش شوروی سرکوب شد. او «دوبچک» شوروی نبود.

خروشچف اصلاً ربطی به مارکسیسم نداشت. «حداقل نسبت به آن روحی از مارکس، که می‌توان همواره با آن همراه بود و در چالشی فکری و عملی قرار داشت که با نظم سلطه‌گرا، از جمله دولتی و سیستمی، سر سازگاری ندارد..»

وعدۀ خروشچف مبنی بر «نشان دادن آخرین پاپ از تلویزیون» یا به اصطلاح «قانع کننده ترین» دلیل آتئیستی‌اش که گفت: «اولین فضانوردان شوروی، خدا را در فضا ندیدند!»، افق دید او را نشان می‌دهد. او بیشتر ضد مذهبی بود تا مارکسیست.

استالین‌ها را خروشچف‌ها باد می‌کنند

گفته شده «در کنگره بیستم وقتی خروشچف از استالین انتقاد می‌کرد، کسی پرسید، رفیق خروشچف شما آن زمان خودت کجا بودی؟ خروشچف به جمع نگریست و پرسید چه کسی بود؟ صدایی نیامد، مجدداً پرسید چه کسی بود؟ باز هیچ صدایی در نیامد. سپس خروشچف پاسخ داد من در همان جایی بودم که تو اکنون هستی.»

شی‌ی که خروشچف گزارش را خواند، کسی در سالن با وی سؤال و جواب نکرد. داستان فوق جعلی است اما چون زمینه عینی دارد، واقعی جلوه می‌کند.

...

واقعش این است که استالین‌ها را خروشچف‌ها باد می‌کنند. خروشچف و دوستانش در پیش آمدن اوضاعی که محکوم می‌کردند، مقصر بودند.

ژانویه ۱۹۳۷ در تظاهرات مسکو، خروشچف کسانی را که به استالین حمله می کردند، دشمن خطاب کرد و گفت: «حمله به رفیق استالین به معنای حمله به مارکس و انگلس و لینین است.» در کنگره هجدهم... به دلیل اهمیت شرکتش در نابودی به اصطلاح «دشمنان خلق» در سال های ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹ مورد تحسین و تمجید قرار گرفت.

خروشچف در گزارش مخفی اش مدام از جنایات استالین سخن گفت اما کلمه ای از قتلعام کاتین The Katyn massacre نگفت.

او نیز مانند استالین و بریا و دیگران در جریان قتلعام کاتین بود و می دانست نقش دولت شوروی در آن تردید بر نمی دارد.

در سند بسیار مهم زیر مسؤول اول کا گ ب (کمیته امنیت دولتی) به خروشچف پیشنهاد از بین بردن بخشی از اوراق بازجویی و اسناد کاتین را می دهد و در نامه اش می نویسد نقشه ما مبنی بر معرفی فاشیست ها به عنوان مقصر کاتین، گرفته است و همه باور کرده اند...

<http://rusarchives.ru/publication/katyn/05.shtm>

واکنش مریدان استالین به گزارش خروشچف

«ولادیمیر سوهادیف» Владимир Суходеев از کارمندان کمیته مرکزی حزب کمونیست که در مورد استالین کتاب نوشته و در نشست (۲۵ فوریه ۱۹۵۶) حضور داشته معتقد است خروشچف در مورد عملیات خارکف، بر واقعیت سرپوش گذاشت. فقط می خواست استالین را بکوبد و بس. امثال او می گویند گزارش خروشچف دستکاری شده و در نسخه های مختلف منتشر شده است. وقتی خروشچف علیه استالین سخن گفت اصلاً کسی ابراز احساسات نکرد. همه در سکوت فرو رفته بودند. این جور چیزها بعداً اضافه شده است.

...

هواداران استالین گفته اند خروشچف مأموریت داشت و گماشته امپریالیست ها بود. می خواست ماهیت حزب طبقه ی کارگر و دیکتاتوری پرولتاریا را زیر سؤال ببرد و برد. استالین هم مثل لینین یا مارکس و انگلس از چاپلوسی بیزار بود و از او دو نامه در همین رابطه موجود است. او هم نمی خواست کسی مدحش کند...

در اجلاس ۱۶ اکتبر ۱۹۵۲ در پاسخ به مولوتف که از او (از استالین) به عنوان معلم خود یاد کرد به مولوتف توپید و گفت مزخرف نگو، معلم همه لینین است و بس.

خروشچف که پیش تر دنبال استالین راه می افتاد و هورا می کشید حالا که او زنده نیست، «کیش شخصیت» استالین را عَلم کرده تا رویونیسم را وارد کند، استالین را می کوبد تا دیکتاتوری پرولتاریا را بکوبد و انترناسیونالیسم پرولتری را به نوکرمنشی بدل گرداند.

او برای تحقق افکار ضد مارکسیستی و ضد سوسیالیستی خود لازم می‌دید قبل از هر چیز استالین را از اعتبار بیندازد و تصویر او را که وقتی درگذشت بیشتر مردم روسیه (از جمله خود خروشچف) می‌گریستند، سیاه کند.

...

خروشچف بد را بدتر می‌بیند. برای مثال چه بسا پیشنهاد استالین پس از کنگره نوزدهم مبنی بر انتخاب ۲۵ نفر برای عضویت هیئت رئیسه کمیته مرکزی، برای جانشین کردن نیروهای جوان‌تر بود. بخصوص که استالین در آغاز گفت بالاخره ما می‌میریم و پیر می‌شویم. باید نیروهای جوان‌تر به عضویت هیئت رئیسه درآیند. چه بسا پیشنهاد وی برای جانشین کردن نیروهای جوان‌تر بود نه آنطور که خروشچف گفت برای دک کردن اعضای قدیمی و جانشین کردن افراد بی‌تجربه‌ای بود که از او تملق بگویند.

نمی‌توان به آمار و ارقامی که می‌دهد اعتماد کرد. در مورد «وصیتنامه لنین» هم که در گزارش آمده، کنگره سیزدهم در مورد آن صحبت کرده (...) و ابهاماتی در این رابطه وجود دارد..

...

خروشچف در کنگره بیستم حزب کمونست شوروی ۲۷۸ بار نام استالین را برد و اصطلاح «کولت لیچ‌ناستی» (کیش شخصیت) را بیش از جهل مرتبه (با گوشه زدن به استالین) تکرار نمود. «کیش شخصیت» محصول بوروکراسی بود نه استالین. بوروکراسی و نظام پوسیده‌ای که از دوران گذشته به منزله‌ی مصیبتی در جامعه‌ی عقب مانده‌ی روسیه به ارث رسیده بود. علل بروز این یا آن خصوصیات استالین را نباید از ویژگی شرایط تاریخی مشخص جدا کرد و صرفاً محصول «اراده‌ی شخصی» و «خصوصیات اخلاقی» وی جلوه داد و تاریخ را بر اساس «اراده‌ی شخصی» افراد تحلیل نمود.

گزارش محرمانه خروشچف در وب فارسی

در «خاطرات خانه زندگان» که تا کنون بیست قسمت آنرا همراه با ویدیو ارائه داده‌ام، علاوه بر زندان «قصر» و «کمیته مشترک» و... به زندان لشکر دو زرهی و باغشاه و دژبان و قزل قلعه، و به بگیر و ببندهای بعد از کودتا پرداختم.

وقتی از تیرباران افسران توده‌ای (منوچهر مختاری گلپایگانی، عزت الله سیامک، محمد علی مبشری...) و اسارت امثال ثمین باغچه‌بان و مرتضی راوندی و شاهرخ مسکوب و... تعریف می‌کردم، دو واقعه مهم که به زندانیان سیاسی آن دوران مربوط می‌شود جلب نظرم کرد.

اول: حضور تانک‌ها و نیروی نظامی ارتش شوروی زمان خروشچف (سال ۱۹۵۶) در بوداپست (مجارستان) که بسیار ناخوشایند بود و زندانیان شریف ایران را به شدت آزرده.

دوم: گزارش محرمانه خروشچف

این گزارش سری که در دوران تیمور بختیار، شکنجه گران جار می‌زدند و توی بوق می‌گذاشتند، زندانیان زیادی را از «راه» به در کرد.

چون در وب فارسی (جز یکی دو جمله از) گزارش محرمانه خروشچف ثبت نشده من مثل کسانی که کلاس اکابر می‌روند شب و روز روی آن کار کردم و از هر که و هر جا دستم می‌رسید کمک گرفتم و اکنون همه آن که حدود ۲۳۰۰۰ کلمه است آماده شده و ارائه خواهم داد.

این گزارش، به نوعی ادامه **خاطرات خانه زندگان** است. به آن به آن ربط دارد و شما را به تأمل در آن دعوت می‌کنم.

نمی‌توان از سالهای ۱۳۳۵-۳۶ و زندانیان سیاسی آن دوران که در قزل قلعه و لشکر دو زرهی بودند سخن گفت و به گزارش محرمانه (کنگره بیستم) اشاره نکرد. آن گزارش فقط به شوروی (سابق) مربوط نیست.

مضمون گزارش خروشچف «بت شکنی» است

خروشچف اواخر عمرش وقتی مثل یک پرانتز بسته می‌شد، نوشت:

«دستان من به خون آلوده بودند. من همه آنچه را انجام دادم که دیگران نیز انجام می‌دادند.. اما حتی همین امروز اگر قرار باشد به آن جایگاه برای سخنرانی جهت گزارش در باره استالین بروم دوباره همان سخنان را بر زبان خواهم آورد. باید بالاخره روزی می‌رسید تا همه این‌ها پشت سر گذارده می‌شد.»

...

با گزارش خروشچف می‌توان تا حدودی به انقلاب اکتبر و دوران لنین و استالین پی برد اما آنچه در سخنان مهم وی اهمیت دارد این نیست. کیش شخصیت **КУЛЬТ ЛИЧНОСТИ** و خودخدا بینی است و از این نظر، ما که با بُت‌های رنگارنگ روبرو شده ایم، از توجه به آن بی‌نیاز نیستیم.

نیت من نیز از پرداختن به گزارش خروشچف، «استالین» ی که رفته است، نیست. «استالین‌ها» بی‌است که آمده‌اند.

...

مضمون گزارش خروشچف «بت شکنی» است و برای شکستن بُت‌ها تَبَر کافی نیست!

ابتدا باید کیش شخصیت را بشناسیم و ببینیم چگونه خودخدا بینی و کبر و غرور شکل می‌گیرد و لباس مقاومت و انقلاب و «فروتنی» می‌پوشد. شکستن بت‌هایی که بوی گند نم‌رود می‌دهند، نیایش است. نیایشی ابراهیمی و اهورایی.

[خاطرات خانه زندگان و گزارش خروشچف](http://www.youtube.com/watch?v=sqB8KARzTBo)
<http://www.youtube.com/watch?v=sqB8KARzTBo>

اصل گزارش (به زبان روسی)

<http://lib.ru/MEMUARY/HRUSHEW/kult.txt>

ترجمه انگلیسی

<http://www.marxists.org/archive/khrushchev/1956/02/24.htm>

ترجمه فرانسوی

<http://perspective.usherbrooke.ca/bilan/servlet/BMDictionnaire?iddictionnaire=1412>

متن کامل گزارش خروشچف در بیستمین کنگره حزب کمونیست شوروی Секретный доклад Н. С. Хрущева

جلوه دادن یک انسان به مافوق انسان

رفقا، در گزارش کمیته مرکزی حزب به بیستمین کنگره، در سخنرانی های مختلف نمایندگان، و همچنین پیش از آن در جلسات عمومی کمیته مرکزی، در مورد کیش شخصیت (ستایش فردی) و عواقب شوم آن صحبت شد.

پس از درگذشت استالین کمیته مرکزی حزب به شدت و به طور مداوم سیاستی را پیش برد که تشریح کند ارتقا و جلوه دادن یک انسان به مافوق انسان، به موجودی خارق العاده که انگار یک خدا است، غیرقابل قبول و دور از روح مارکسیسم - لنینیسم می باشد.

چنین فردی ظاهراً همه چیز را می بیند به جای همه فکر می کند، همه کاری را انجام می دهد و اصلاً لغزش پذیر هم نیست!

چنین مفهومی از انسان، به طور خاص در مورد استالین، سالهای زیادی برای ما جا افتاده و در اذهان ما کاشته شده است!

...

(یادآوری کنم که) این گزارش تلاش برای ارائه یک ارزیابی جامع از زندگی و کار استالین نیست. در باره شایستگی وی در مدت حیاتش به اندازه کافی کتاب و جزوه و رساله نوشته شده و نقش او در تهیه مقدمات و اجرای انقلاب سوسیالیستی در جنگ داخلی و هم چنین در مبارزه برای استقرار سوسیالیسم در شورمان روشن است و همه (از آن شنیده و) با آن آشنا هستند.

...

موضوعی که امروز مورد توجه ما است و در حال حاضر و آینده حزب از اهمیت بسیار برخوردار است این است که بدانیم چگونه ستایش شخص استالین روز به روز افزایش یافته و چگونه سر بزنگاه این ستایش منبع یک سلسله انحرافهای شدید و وخیم از اصول حزب و دموکراسی حزبی و منش انقلابی گردید.

از آنجا که ظاهراً همه تا کنون متوجه نتایج عملی ناشی از ستایش فرد نشده اند و به زیان های حاصل از نقض رهبری دسته جمعی حزب که در اثر تمرکز قدرت عظیم و بی حد و حصر در دست یک نفر جمع می گردد (آنطور که باید و شاید) پی نبرده اند، کمیته مرکزی حزب کمونیست ضروری می داند آنچه را مربوط به این موضوع است در بیستمین کنگره حزب طرح کند.

مارکسیسم-لنینیسم کیش شخصیت را محکوم می کند.

در آغاز اجازه می خواهم یادآور شوم که (کلاسیک های) مارکسیسم-لنینیسم با هرگونه تظاهر ستایش فرد به شدت مخالف بودند.

کارل مارکس در نامه ای که به «ویلهم بلس» Wilhelm Bloß مبارز آلمانی نوشت چنین اظهار نمود: «به دلیل بیزاری ام از هرگونه کیش شخصیت هیچ گاه اجازه نداده ام ابراز تشکرهای متعدد از کشورهای مختلف در دوره موجودیت انترناسیونال (اول) که مرا به ستوه آورده بودند، عمومی شود. من هیچ گاه بدان ها پاسخ نداده ام به استثنای چند مرتبه که نویسندگان را مورد عتاب قرار دادم. موقعی که انگلس و من به جمعیت سرّی کمونیست ها پیوستیم به این شرط بود که از اساسنامه جمعیت هرچه که مربوط به پرستش خرافاتی مراجع قدرت باشد حذف گردد.»

Соч. К. Маркса и Ф. Энгельса, т. XXVI, изд. 1-е, стр. 487—488

مدتی بعد انگلس چنین نوشت: «مارکس و من همیشه مخالف تظاهرات عمومی به نفع اشخاص بودیم مگر در مواردیکه این تظاهرات هدف مهمی را در بر داشت و مخصوصاً مخالف تظاهراتی بودیم که متوجه شخص ما بود.»

(البته) بعدها لاسال Lassalle (رهبر جنبش کارگری آلمان) نفوذ خود را در جهت خلاف آن اعمال کرد.»

(Соч. К. Маркса и Ф. Энгельса, т. XXVIII, стр. 385)

قدرت آفریننده و زنده خلق

«ولادیمیر ایلیچ لنین» نابغه انقلاب، همواره روی نقش تاریخ ساز مردم (انگشت گذاشته)، نقش رهبری کننده حزب به عنوان یک سازمان زنده و خلاق و همچنین نقش کمیته مرکزی، توجه داده است. مارکسیسم تاثیرگذاری طبقه کارگر را در اداره نهضت های آزادیبخش انقلابی انکار نمی کند. لنین در عین اینکه برای رهبران و متشکل کنندگان توده های مردم اهمیت زیادی قائل بود اما به شدت با تظاهرات مبنی بر ستایش فرد مخالفت می کرد و بیرحمانه بر علیه افکار دور از مارکسیسم (نقش

برجسته یک «قهرمان» در مقابل عامه مردم و یا تلاش برای تراشیدن «قهرمان» در رأس توده‌ها، مبارزه می‌کرد.

لنین به ما آموخت که قدرت حزب مولود وحدت خلل ناپذیر آن با مردم است. یاد داد که حزب بایستی متکی به کارگران و کشاورزان و روشنفکران باشد و گفت: «تنها آنکه به مردم باور دارد و خود را در چشمه قدرت آفریننده و زنده خلق غوطه ور می‌سازد می‌تواند قدرت را به دست گیرد و حفظ کند.»
(В. И. Ленин, т. 26, стр. 259)

لنین از حزب کمونیست بلشویک به عنوان حزب راهبر و مربی مردم سخن می‌گفت و می‌خواست که حل مسائل مهم به قضاوت کارگران کاردان و حزب آن‌ها واگذار شود. می‌گفت «به این قضاوت ما ایمان داریم و آنرا مظهر حکمت و افتخار و وجدان عصر خود می‌دانیم.»

(Соч., т. 25, стр. 239).

با هر کوشش که به منظور کوچک کردن و تضعیف حزب در سازمان دولت شوروی به عمل می‌آمد شدیداً مخالف بود، اصول بلشویکی اداره حزب و همچنین موازین زندگی حزبی را تدوین کرد و تأکید نمود که اصول اساسی اداره حزب بایستی متکی بر شرایط اداره دسته جمعی باشد.

حتی در سالهای قبل از انقلاب کمیته مرکزی حزب را مجمع رهبران و حافظ و ترجمان اصول حزب می‌نامید. تأکید می‌کرد که در فاصله مدت بین کنگره‌های مختلف، کمیته مرکزی نگهبان و ترجمان اصول حزب است.

(Соч., т. 13, стр. 116)

لنین برای اینکه نقش کمیته مرکزی حزب و قدرت آنرا مشخص نماید می‌گفت: «کمیته مرکزی ما به صورت گروه متمرکز و فوق العاده صلاحیت داری متشکل شده است.»

(Соч., т. 33, стр. 443)

در دوران حیات وی کمیته مرکزی حزب مظهر واقعی رهبری دسته جمعی حزب و ملت بود.

لنین هرگز نظرات خودش را به زور تحمیل نکرد.

لنین مارکسیست انقلابی مبارزی بود که نسبت به مسائل اصولی بی‌گذشت بود و در عین حال هرگز نظریات خود را به زور بر همکارانش تحمیل نمی‌کرد، بلکه کوشش داشت که آن‌ها را متقاعد سازد و بدین منظور با صبوری دیدگاه خود را برای دیگران تشریح می‌نمود.

با هوشیاری مواظب بود که اصول حیات حزب عملی گردد و اساسنامه حزب رعایت شود و کنگره حزب و جلسات عمومی کمیته مرکزی در فواصل مقتضی تشکیل گردد.

او تنها به تلاش برای پیروزی کارگران و کشاورزان و حزب و... اکتفا نکرد، بلکه به ویژگیهای منفی استالین هم که بعدها به نتایج وخیمی انجامید، پی برد. لنین که نسبت به سرنوشت حزب و اتحاد شوروی نگران شده بود بخوبی استالین را قضاوت نمود و تأکید کرد که بعلت خشونت بیش از حد و رویه نامطلوبی که وی نسبت به رفقاییش اتخاذ نموده و بعلت دمدمی مزاجی اش و سوءاستفاده از اختیارات، ضروری است موضوع تغئیر وی از دبیر کلی حزب مطرح و مطالعه شود.

...

لنین طی نامه‌ای به کنگره در دسامبر ۱۹۲۳ چنین نوشت:

«رفیق استالین پس از اشغال مقام دبیر کلی اختیارات بی‌حدی بدست آورده و من اطمینان ندارم همیشه بتواند از آن اختیارات با احتیاط لازم استفاده نماید.»

این نامه که مدرک سیاسی فوق العاده مهمی می‌باشد در تاریخ حزب به عنوان **завещание** **ЛЕНИНА** «زاویشانیه لنینا» (وصیتنامه لنین) شناخته می‌شود و بین نمایندگان بیستمین کنگره حزب توزیع گردید، شما آنرا خوانده‌اید و بدون تردید بازهم آنرا مرور خواهید کرد و نسبت به سخنانی صریحی که حاکی از نگرانی لنین در باره حزب و مردم و کشور و رهبری آینده و سیاست حزب بود، خواهید اندیشید.

لنین می‌گفت: استالین به منتها درجه خشن است.

ولادیمیر ایلیچ (لنین) می‌گفت: «استالین به منتها درجه خشن است و این عیب که میان خودمان و هنگام تماس بین ما کمونیست‌ها قابل تحمل است برای شخصی که مقام دبیر کلی را احراز نموده است عیب غیر قابل تحملی است. بدین جهت من پیشنهاد می‌کنم که رفقا در باره امکان برکناری استالین از این سمت مطالعه کنند و گزینش شخص دیگری را مد نظر قرار دهند. (فردی) که قبل از هر چیز از لحاظ گذشت بیشتر و درستی و وفاداری و مهربانی بیشتر و نزاکت و حسن رفتار بیشتر با رفقا، از استالین متمایز بوده و کمتر از وی حالی به حالی شود.»

این نامه لنین در اختیار نمایندگان سیزدهمین کنگره حزبی قرار گرفت و آن‌ها موضوع تغئیر استالین را از مقام دبیر کلی حزب مورد بررسی قرار دادند، نمایندگان به امید اینکه استالین گفته‌های انتقادآمیز لنین را بخاطر سپرده و کژی‌هایی را که دلیل نگرانی شدید وی بود عملاً رفع خواهد کرد با ابقای استالین در مقامش موافقت نمودند.

رفقا، کنگره حزب از دو سند جدید دیگر که مؤید نظر لنین در وصیتنامه خود می‌باشد بایستی اطلاع حاصل نمایند. این اسناد دو نامه است:

یکی نامه «نادژدا کروپسکایا» Nadezhda Krupskaya (همسر لنین) است که به کامنف (که آنزمان در رأس هیئت سیاسی بود) نوشته و دیگری نامه خصوصی لنین به استالین. این نامه‌ها را برای شما قرائت می‌کنم.

نامه همسر لنین به کامنف (در مورد استالین)

«لئون بوریسویچ» (کامنف) در پی نامه کوتاهی که با اجازه پزشکان، ولادیمیر ایلیچ (لنین) به من دیکته نمود استالین دیروز نسبت به من خشم و غضب غیرعادی ابراز نمود. این اولین روز من در حزب نیست و در تمام مدت سی سال من هیچوقت یک کلمه درشت از هیچ‌یک از رفقا نشنیده‌ام. کارهای حزب و امور «ایلیچ» (لنین) به همان اندازه که نزد استالین گرمی است نزد من هم عزیز است، من امروز به حد اعلاي خونسردی نیازمندم. من بهتر از هر پزشکی می‌دانم که چه چیزهایی را می‌شود با «ایلیچ» (لنین) مطرح کرد و چه چیزهایی را نمی‌شود، زیرا می‌دانم چه چیزهای او را عصبانی می‌کند و چه چیزهایی نمی‌کند. بهر حال من بهتر از استالین بر این امور واقفم.

من به شما و «گریگوری» (زینوویف) که دوستان قدیمی ولادیمیر ایلیچ (لنین) هستم مراجعه کرده و تمنا دارم مرا علیه مداخلات خشونت آمیز در زندگی شخصیم و علیه ناسزاهای زشت و تهدیدگونه حمایت کنید. استالین مرا با کمسیون نظارت تهدید می‌کند و من نسبت به تصمیم واحد آن کمسیون تردیدی ندارم منتها من نه نیرو و نه وقت زیادی دارم که آنرا صرف این مجادله احمقانه نمایم. من هم آدمم و اعصابم بیش از این نمی‌کشد.

(همسر لنین این نامه را ۲۳ دسامبر ۱۹۲۳ نوشته بودو دو ماه و نیم بعد لنین نامه زیر را خطاب به استالین نوشت.)

نامه لنین به استالین

نامه ولادیمیر ایلیچ لنین به رفیق استالین

رونوشت به کامنف و زینوویف

رفیق استالین عزیز

شما به خود اجازه دادید که با گستاخی همسر مرا پای تلفن خواسته و او را به شکل زننده‌ای مواخذه کنید. با وجود اینکه او به شما گفت که حاضر است آن مذاکرات را فراموش کند ولی زینوویف و کامنف در جریان قرار گرفتند و من قصد ندارم آنچه را که بر علیه من شده، به سهولت فراموش کنم و لازم نیست تأیید نمایم آنچه علیه همسر من شده، علیه خودم تلقی می‌نمایم. لذا تقاضا دارم دقت کنید و

ببینید آیا حاضرید اظهارات خودتان را پس بگیرید و معذرت بخواهید و یا اینکه ترجیح می‌دهید که روابط بین ما قطع گردد.

ارادتمند لنین. ۵ مارس ۱۹۲۳

(ابراز احساسات شدید از طرف حضار)

...

رفقا، من در باره این اسناد اظهار نظر نخواهم کرد زیرا باندازه کافی گویا هستند. وقتی استالین در زمان حیات لنین چنین رفتاری را با «کروپسکایا» بنماید که حزب بخوبی وی را می‌شناسد و بعنوان همسر باوفای لنین و مبارز فعال برای هدفهای حزب از ابتدای تأسیس آن احترام می‌گذارد، می‌توانید حدس بزنید که با دیگران چه رفتاری داشته است. این جنبه منفی شخصیت او مرتباً توسعه یافت و در سالهای آخر وضع غیرقابل تحملی را بخود گرفت. همانطوری که وقایع بعدی ثابت کرد نگرانی لنین موجه بود. در سالهای اول پس از درگذشت لنین، استالین هنوز به نصایح او توجه داشت ولی بعداً هشدار جدی لنین را پشت گوش انداخت.

استالین افکار خود را بر دیگران تحمیل می‌کرد.

وقتی ما طرز عمل استالین را در مورد رهبری حزب و مملکت تجزیه و تحلیل می‌کنیم، وقتی که به اعمال او دقیق می‌شویم برای ما مسلم می‌شود که نگرانی لنین موجه بوده است. جنبه منفی استالین که در دوره حیات لنین کاملاً ظاهر نشده بود در سالهای آخر بصورت سوءاستفاده وخیم از اختیارات درآمد و لطمه غیرقابل وصفی به حزب ما وارد آورد. باید این موضوع را جداً مطالعه نموده و آنرا تجزیه و تحلیل کنیم تا از امکان تکرارش به هر صورت دیگری جلوگیری نمائیم، زیرا استالین در دوران حیاتش بهیچوجه رهبری و کار دسته جمعی را نمی‌پذیرفت و نه تنها با آنچه در تضاد با وی قرار می‌گرفت (کنار نمی‌آمد)، بلکه با هرچه که از دید بی ثبات (و منش) خودکامه اش با برداشتهایش مغایر می‌نمود هم، بیرحمانه به ستیزه برمی‌خاست. استالین از راه اقناع با توضیحات و همکاری صبورانه با مردم عمل نمی‌کرد بلکه (زور می‌گفت و) افکار خود را بر دیگران تحمیل می‌کرد و اطاعت محض سایرین را از عقاید خود خواستار می‌شد. هر کس با فکرش مخالف بود و یا سعی می‌کرد نظریات و صحت عقیده خود را توضیح دهد محکوم به برکناری از دسته رهبری کننده و زوال روحی و جسمی بود. این موضوع در دوره بعد از تشکیل هفدهمین کنگره حزب، هنگامی که بسیاری از رهبران برجسته ما و مبارزین صدیق و فداکار مرام کمونیسم قربانی استبداد او شدند عملاً به ثبوت رسید.

استالین در مبارزه علیه دشمنان انقلاب کوشا بود.

حزب علیه طرفداران تروتسکی و دست راستی‌ها و ملیون بورژوا دست به مبارزه سختی زد و دشمنان لنینیسم را به لحاظ ایدئولوژیک خلع سلاح نمود. در این مبارزه موفقیت آمیز، حزب قوی و آبدیده شد. (واقعش این است که) در این خصوص استالین نقش مثبتی را ایفا نمود.

حزب علیه کسانی که خط مشی ضد لنینی را طرح می‌کردند و بر خلاف مصالح اساسی حزب و هدفهای سوسیالیسم اقدام نمودند، دست به مبارزه ایدئولوژیک وسیعی زد. این مبارزه سرسخت و دشوار بود ولی ضرورت داشت. زیرا مشی سیاسی هواداران تروتسکی و زینوویف و هم چنین بوخارین **Бухарин**، ما را بسوی احیای سرمایه داری و تسلیم در مقابل دنیای بورژوازی می‌کشانید.

اگر لحظه‌ای فرض کنیم که در سالهای ۱۹۲۸-۱۹۲۹ مشی سیاسی منحرفین راست، گرایش به «سوسیالیسم کند رو»، تمایلات به طرف کولاک‌ها و یا بازسازی سرمایه داری و... بر ما غالب می‌شد معلوم نبود چه نتایجی در برداشت. قدر مسلم این بود که ما در حال حاضر یک صنعت سنگین نیرومند و مزارع اشتراکی نداشتیم و خود را در حال محاصره دنیای سرمایه داری، بی‌سلاح و ضعیف می‌یافتیم.

بهمین دلیل حزب تصمیم گرفت که دست به یک مبارزه ایدئولوژیک خستگی ناپذیری بزند و برای اعضای حزب و دیگرانی که عضو نبودند خطرات ناشی از پیشنهادات ضد لنینی و طرفداران تروتسکی و دست راستی‌های بی‌اعتقاد را توضیح دهد.

سرکوب وقتی آغاز شد که نیازی به بگیر و ببند نبود.

این کار بزرگ یعنی توضیح و تشریح مشی حزب نتایج سودمندی داد. طرفداران تروتسکی و دست راستی‌ها از لحاظ سیاسی منزوی شدند و اکثریت حزب از مشی لنین پشتیبانی نمود و بدین ترتیب ما توانستیم توده‌های کارگر را برای... استقرار سوسیالیسم آگاه و متشکل کنیم.

البته این موضوع قابل توجه است که حتی موقعی که مبارزه شدید ایدئولوژیک بر علیه طرفداران تروتسکی و زینوویف و بوخارین و دیگران ادامه داشت اقدامات شدیدی علیه آن‌ها بعمل نیامد و رویارویی فقط جنبه تئوریک داشت. اما چند سال بعد که سوسیالیسم در کشور ما اساساً مستقر شد و طبقه استثمارگر از بین رفت (ضربه اساسی خورد) و شالوده اجتماعی شوروی بکلی تغئیر یافت و زمینه اجتماعی نهضت‌های سیاسی مخالف حزب کوچک شد و مخالفین حزب از لحاظ سیاسی مغلوب شدند (و نیازی به بگیر و ببند نبود، دیدیم که) سرکوب آغاز شد.

...

دقیقاً در همین ایام در سالهای ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۸ سرکوب دسته جمعی مخالفین توسط دستگاه دولت (استالین، در دستور قرار گرفت.)

(این سرکوب) در وهله اول علیه مخالفین لنین صورت گرفت یعنی طرفداران تروتسکی و زینوویف و بوخارین که از مدت‌ها قبل از لحاظ سیاسی شکست خورده بودند. (اما در اینجا متوقف نشد) بعد، علیه عده زیادی از کمونیستهای صدیق و علیه آن عده اعضای حزب که بار سنگین جنگ داخلی و اولین و مشکل‌ترین سالهای صنعتی و اشتراکی شدن کشور را بدوش کشیده بودند (صورت گرفت، یعنی علیه کسانی که) با طرفداران تروتسکی و دست راستی‌ها به نفع پیروزی سیاست حزب لنین مبارزه کرده بودند.

برچسب «دشمن خلق» ستم و سرکوب را توجیه می‌کرد.

استالین اولین کسی بود که اتهام «Враг народа» («دشمن خلق = وراگ نارودا») را (که از ۱۷۹۳ رواج داشت و نخستین کاربرد رسمی اش به دسامبر ۱۹۱۷ برمی‌گشت، بار دیگر) بر سر زبانها انداخت.

وقتی این برچسب به فرد یا افرادی زده می‌شد، دیگر اثبات خطاهای ایدئولوژیک آنها نیاز نبود و (برچسب دشمن خلق) استفاده از ظالمانه‌ترین روشهای سرکوب را توجیه می‌کرد. هر کس که به نحوی از انحاء با استالین مخالف بود یا فقط سوءظن مخالفت در باره او می‌رفت و سوء شهرت داشت با بگیر و ببند و استفاده از پست‌ترین روشها سرکوب و حذف می‌شد و این تخطی از اصول و معیارها (و قانونیت انقلابی) بود.

برچسب «دشمن خلق» در حقیقت امکان هر نوع مبارزه ایدئولوژیک را از بین می‌برد... تنها مدرک جرم که از آن علیرغم کلیه موازین علوم قضایی استفاده می‌شد اعتراف متهم بود و آنطور که تحقیقات بعدی ثابت نمود این به اصطلاح «اعترافات»، با شکنجه یعنی با اعمال فشار جسمانی به متهم، گرفته می‌شد.

این طرز عمل منجر دور از منش انقلابی و معیارهای انقلاب بود. (در جریان این سرکوب) بسیاری افراد بیگناه که در گذشته از مشی حزب دفاع کرده بودند قربانی شدند (و نابود گشتند). بسیاری از کسانی که بعدها به عنوان دشمن حزب و «دشمن مردم» نابود شدند، در زمان حیات لنین با او همکاری کرده بودند.

لنین به مردم آموزش می‌داد و به اجبار متوسل نمی‌شد.

اینجا بایستی تصریح کنیم که لنین حتی در مورد افرادی که مرتکب خطاهایی شده بودند، (انعطاف به خرج می‌داد و اگر آنها می‌خواستند در صفوف او بمانند و کار کنند) استقبال می‌کرد (و به جای دفع

آنها) آن‌ها را اصلاح نموده و برای این منظور از هیچ کوششی دریغ نداشت و آن‌ها را تشویق می‌کرد که از او سرمشق بگیرند.

...

ضمن این گزارش نمایندگان کنگره بایستی از یاداشتی که تاکنون منتشر نشده و لنین در اکتبر ۱۹۲۰ بعنوان دفتر سیاسی (پولیت بورو) Политбюро کمیته مرکزی ارسال داشت مطلع شوند. لنین در آن یادداشت وظایف «کمسیون بازرسی» را مشخص کرد و نوشت بایستی کمسیون بازرسی به یک ارگان واقعی حزبی و مظهر وجدان کارگری (پرولتاریایی)، تبدیل شود.

...

یادداشت لنین:

«از لحاظ وظایف مخصوص کمسیون بازرسی توصیه می‌شود که با نمایندگان دسته‌ای که اقلیت نامیده می‌شوند روابط عمیق و شخصی برقرار گردد و در این موارد برای آنهایی که در وظایف خود در داخل شوراها یا حزب با عدم موفقیت مواجه شده‌اند، کمسیون بازرسی نقش داروی شفادهنده‌ای را ایفا نماید. باید دلگرمشان ساخت و خوب است مسائل را رفیقانه برایشان روشن کرد و بدون امر و نهی کردن کاری را که که با وضع و روحیه آنان وفق دهد به آنها سپرد. توصیه‌ها و نصایح و قواعدی که مربوط به این موضوع است باید از طرف دفتر سازمان کمیته مرکزی تنظیم گردد.»

...

همه می‌دانند که لنین نسبت به دشمنان مارکسیسم و آنهاییکه از مشی صحیح حزب منحرف می‌شدند تا چه اندازه بیرحم بود ولی همچنانکه از سند فوق برمی‌آید مطابق با روش خودش در امر رهبری حزب، با کسانی که تزلزل نشان داده یا بطور موقت از سیاست حزب جدا شده بودند ولی بازگشت آن‌ها به مشی حزب ممکن بود رابطه نزدیکی داشت.

لنین توصیه می‌کرد که آنان را در نهایت شکیبایی و بدون توسل به شیوه‌های غلط و شدید تعلیم و تربیت دهند. (راهنمایی کنند).

خردمندی لنین در روابط او با مردم از طرز کار وی با اعضاء حزبی هویدا بود، (اما استالین چی؟) روابط استالین با مردم، کاملاً متفاوت بود.

...

لنین با سرسختی و دقت و کار صبورانه با مردم (تلاش می‌کرد مشکلات را حل کند) خصوصیتی داشت که استالین کاملاً از آن‌ها عاری بود. لنین به مردم آموزش می‌داد و به اجبار متوسل نمی‌شد. اما استالین از روش وی مبنی بر متقاعد ساختن و تربیت نمودن صرفنظر کرده و به جای مبارزه ایدئولوژیک، به خشونت و سرکوب و ایجاد محیط وحشت رو آورد.

اخراج و نابودی مبارزین صدیق

استالین با تکیه بر دستگاه کیفری که اغلب با موازین موجود اخلاقی و قوانین شوروی جور در نمی‌آمد، با خشونت تمام کارهایش را پیش می‌برد.

استبداد رأی و رفتار خودسرانه او، دیگران را هم به خودسری تشویق کرد و بازداشت دسته جمعی هزاران نفر و اعدام‌هایی که بدون تحقیقات و محاکمه صورت گرفت وحشت (و نومیدی) و خشم را حاکم کرد.

چنین وضعی نه تنها کمکی به اتحاد صفوف حزب و قشرهای مختلف طبقه کارگر نکرد، بلکه بعکس باعث اخراج و نابودی مبارزین صدیقی شد که مورد پسند استالین نبودند.

حزب ما برای اجرای طرحهای لنین و استقرار سوسیالیسم پیکار نمود و این یک مبارزه ایدئولوژیک بود. اگر اصول لنین در جریان این مبارزه رعایت شده بود و اگر وفاداری حزب به این اصول با غمخواری برای مردم توأم بود و اگر بعوض اینکه افراد را طرد نمایند از آنها استفاده لازم را می‌بردند مطمئناً اصول و معیارهای انقلابی به این خشونت که ما شاهد آن بودیم نقض نمی‌شد و هزاران نفر قربانی وحشت و ترور نمی‌شدند و در آنصورت فقط در مورد کسانی که برآستی مرتکب کارهای جنایتکارانه علیه تشکیلات حزب و کشور شده بودند به اخذ تدابیر غیر عادی نیازمند می‌شدیم.

لنین به کامنف و زینوویف مسؤلیت داد.

بگذارید چند حقیقت تاریخی را بیاد آوریم.

در روزهای قبل از انقلاب اکتبر دو عضو کمیته مرکزی حزب بلشویک به نام «کامنف» **Каменев** و «زینوویف» **Зиновьев** مخالفت خود را با طرح لنین مبنی بر قیام مسلحانه ابراز داشتند. آن دو در ۱۸ اکتبر در روزنامه منشویکی «نویایژیزنه» **Новая жизнь** مقاله‌ای نوشتند و ضمن آن اظهار داشتند که بلشویک‌ها مقدمات قیام مسلحانه را تهیه و معتقدند که این نقشه بسیار مفید و مطلوب است.

(در واقع) کامنف و زینوویف تصمیم کمیته مرکزی را مبنی بر شورش در آینده نزدیک، به اطلاع دشمن رسانیدند. این عمل خیانت به حزب و انقلاب بود.

لنین هم در این باره نوشت:

کامنف و زینوویف تصمیم کمیته مرکزی را مبنی بر قیام مسلحانه به اطلاع «رودزیانکو» و «کرنسکی» رسانیدند.

Соч., т. 26, стр. 194

ولی بطوری که همه می‌دانند پس از انقلاب اکتبر مقامات مهمی به کامنف و زینوویف داده شد. لنین مسؤولیت‌هایی به آن‌ها واگذار کرد و آن‌ها هم برای حزب کارهای بسیار مهمی انجام داده و در امور دستگاه‌های اساسی حزب و دولت به نحو بسیار مؤثری شرکت داشتند. زینوویف و کامنف در زمان حیات لنین مرتکب خطاهای بزرگ دیگری نیز شدند و لنین در «وصیتنامه» خود متذکر گردید که «نقش کامنف و زینوویف در حادثه اکتبر به تحقیق تصادفی نبود»، با اینحال هیچوقت به فکر توقیف آن‌ها نیافتاد چه رسد به از بین بردن آن‌ها.

نمی‌شود همه طرفداران تروتسکی را به بورژوازی نسبت داد.

موضوع طرفداران تروتسکی را در نظر بگیریم. (اکنون) پس از گذشت زمان می‌توانیم با خونسردی در این مورد صحبت کرده و این مسأله را با واقع‌بینی مورد بررسی قرار دهیم. اطرافیان تروتسکی کسانی بودند که (نمی‌شود) اصل و منشاء (همه) آن‌ها را به بورژوازی نسبت داد. بعضی از آن‌ها وابسته به روشنفکران حزب بودند و برخی دیگر از میان کارگران انتخاب شده بودند و می‌توانیم نام افراد زیادی را ذکر کنیم که گرچه در صف طرفداران تروتسکی بودند ولی پیش از انقلاب و حین انقلاب و بعد از انقلاب سوسیالیستی اکتبر برای نهضت کارگری زحمت زیادی کشیدند و برای پیروزی انقلاب تلاش زیادی کردند. (بعداً) بسیاری از آن‌ها روابط خود را با تروتسکی قطع کردند و به اصول لنین باز گشتند. آیا (واقعاً) لازم بود آنها (سرکوب و) نابود شوند؟

یقین داریم که اگر لنین زنده بود چنین اقدامات افراطی علیه بسیاری از آن‌ها انجام نمی‌شد.

...

(آنچه بیان شد) حقایق تاریخی بود. اما آیا می‌توان گفت موقعی که اقدامات شدید علیه دشمنان انقلاب لازم بود لنین از انجام آن خودداری نمود؟ خیر. هیچکس نمی‌تواند چنین ادعایی را بنماید.

لنین نسبت به دشمنان انقلاب و طبقه کارگر آشتی ناپذیر بود و هر وقت هم که ضرورت ایجاب می‌نمود به طرق سخت و شدید متوسل می‌جست خوب است واکنشی را که در سال ۱۹۱۸ در مقابل رهبران SR (سوسیالیست‌های انقلابی) و کولاک‌ها (ی ضدانقلابی) و (امثال آنان) داشت، در نظر بگیریم.

بدون اینکه تردیدی به خود راه دهد علیه آنان به افراطی‌ترین روشها هم رو آورد.

اما، توسل به این طریق فقط در باره دشمنان واقعی طبقه کارگر بود نه علیه کسانی که با وجود خطاهایی که مرتکب شدند، ممکن بود با مبارزه ایدئولوژیک تصحیح شوند و حتی در پست‌های رهبری باقی بمانند.

استالین به سرکوب دسته جمعی رو آورد.

لنین فقط در موارد بسیار ضروری (واکنشهای تند و قاطع داشت). در زمان جنگ داخلی و یا موقعی که طبقه استثمارگر در صحنه بود و با انقلاب (عملاً) مخالفت می کرد و مبارزه با آنها حکم هست و نیست را داشت. اما استالین (به سرکوب دسته جمعی رو آورد) آنهم زمانی که پیروز بود و کشور شوروی تثبیت شده و طبقات استثمارگر قلع و قمع شده بودند و شئون اقتصاد ملی و روابط سوسیالیستی ریشه‌های قوی داشت و حزب ما هم به لحاظ سیاسی و هم از نظر کمیت و... کاملاً مستحکم شده بود. (او در این شرایط خط سرکوب را پیش گرفت).

...

در موارد بسیاری استالین نابدباری و رفتار خشن خود را به کرسی نشاند و از اختیارات خود سوءاستفاده کرد و به جای اینکه درستی سیاست خود را در عمل نشان دهد و توده‌های وسیع را مجبزه کند، (بگیر و ببند راه انداخت). استالین (به حذف و) سرکوب (متوسل شد) و نابودی را نه تنها علیه دشمنان حقیقی بلکه افرادی هم که جنایتی علیه حزب و دولت شوروی مرتکب نشده بودند برگزید. و این عملکرد (برخلاف تبلیغات هواداران او)، «عاقلانه و خردمندانه» نبود، و در گذشته لنین نسبت به آن اعلام خطر کرده بود.

شورای رهبری باید انتخابی و برگذارشدنی باشند.

پس از اینکه نقاب از چهره پیروان «بریا» Берия برداشته شد کمیته مرکزی به بررسی یک سلسله امور ساختگی و جعلی (مورد استناد او و هوادارانش) پرداخت و تصویر بسیار کریهه‌ای از منویات خشونت آمیز و رفتار ناصحیح استالین در معرض دید قرار گرفت. آنطور که حقایق نشان می‌دهد استالین با استفاده از قدرت بی حد و حصر خود مرتکب کژروی‌های زیادی شده و به نام کمیته مرکزی ولی بدون مشورت با اعضاء آن و حتی بدون مشورت با اعضای دفتر سیاسی، اقداماتی نموده و اغلب آن‌ها را از تصمیمات خود حتی در مورد امور بسیار مهم حزبی و دولتی با خبر نکرده است.

...

با توجه به کیش شخصیت (و پیامدهای آن) زیانهای بزرگی را که حزب از این نظر دیده است باید توضیح دهیم.

همانطور که می‌دانید لنین همیشه اصرار داشت که نقش و اهمیت حزب به عنوان راهبر دولت سوسیالیستی و (راهبر) کارگران و کشاورزان باید روشن باشد. او این موضوع را شرط اصلی و اساس استقرار پیروزمندانه سوسیالیسم در کشور ما می‌دانست.

موقعی که به مسؤولیت بزرگ حزب بلشویک به عنوان حزب راهنما برای کشور شوروی اشاره داشت، احترام دقیق کلیه قواعد حیات حزب و اجرای اصول رهبری دسته جمعی را هم گوشزد نموده و لازم می‌شمرد.

(تأکید می‌کرد که) رهبری دسته جمعی ناشی از ماهیت حزب است. حزبی که بر اساس مرکزیت دموکراتیک قوام یافته است. لنین می‌گفت مفهوم این امر این است که کلیه امور حزب بوسیله همه اعضا از طریق نمایندگان آن‌ها که بدون استثناء جملگی مقید به اصول مشابهی هستند باید حل و فصل شده و سرانجام گیرد. (توجه می‌داد که) تمام اعضای اداری و شورای رهبری و هر کس که سمتی در حزب دارد افراد منتخب هستند و موظفند که گزارش فعالیت‌های خود را بدهند و برکنارشدنی باشند.

Соч., т. 11, стр. 396

...

برای رعایت این اصول، لنین خودش سرمشق بارزی بود. هیچ امر مهمی نبود که به تنهایی و بدون مشورت و تصویب اکثریت اعضای کمیته مرکزی و یا اعضای دفتر سیاسی کمیته مرکزی، نسبت به آن تصمیم بگیرد.

در زمان لنین کنگره‌های حزب مرتب تشکیل می‌شد.

در مشکل‌ترین ادوار حزب و کشور، لازم دید مرتباً کنگره و کنفرانس‌های حزبی و جلسات عمومی کمیته مرکزی را تشکیل دهد تا طی آن‌ها مهم‌ترین مسائل مورد بحث قرار گرفته و قطعنامه‌هایی که با کمال دقت توسط کلیه رهبران تنظیم می‌شد به تصویب برسد.

سال ۱۹۱۸ را بعنوان مثال می‌توان ذکر کرد. زمانی که کشور ما مورد تهدید حمله جهانخواران بود هفتمین کنگره حزب برای بحث در اطراف صلح که یک موضوع حیاتی غیرقابل اجتناب بود تشکیل شد. در سال ۱۹۱۹ هنگامی که هنوز جنگ داخلی ادامه داشت، کنگره هشتم تشکیل گردید و برنامه جدیدی برای حزب تصویب نمود و نسبت به مسائل مهمی چون روابط حزب و کشاورزان و سازمان ارتش سرخ و تغئیرات در شالوده اجتماعی حزب و مسائل دیگر تصمیماتی گرفت.

سال ۱۹۲۰ کنگره نهم را داشتیم که بنیان اصول سیاست حزب را در مورد توسعه اقتصادی گذارد. در سال ۱۹۲۱ دهمین کنگره، سیاست جدید اقتصادی (نپ)

Новая экономическая политика (НЭП)

و قطعنامه تاریخی موسوم به «در باره وحدت حزب» را تصویب نمود.

در زمان حیات لنین کنگره‌های حزب مرتب تشکیل می‌شد و همینکه تحولات مهمی در اوضاع حزب و یا کشور پیش می‌آمد او لازم و حیاتی می‌دانست که همه مسائل مربوط به سیاست داخلی و خارجی و مسائل مربوط به تحولات حزب و دولت از طرف حزب مفصلاً مورد بحث قرار گیرد. اینک آخرین مقالات و نامه‌ها و نظرات خود را به کنگره یعنی عالیترین مقام حزب ارسال داشت کاملاً قابل توجه است. کمیته مرکزی حزب، در فواصل بین دو کنگره بعنوان شورا و مرجع نهایی با دقت هرچه تمام‌تر ناظر اصول حزب بوده و سیاست آنرا اجرا می‌نمود. در زمان حیات لنین وضع بدین منوال بود. ولی آیا این اصول مقدس لنینی حزب پس از درگذشت لنین هم رعایت می‌شد؟

استالین با نخوت، با اعضاء کمیته مرکزی دیدار می‌کرد.

گرچه در چند سال اول پس از مرگ لنین کنگره‌ها و جلسات عمومی کمیته مرکزی کم و بیش مرتباً تشکیل می‌شد ولی بعداً وقتی که قدرت استالین بتدریج تحکیم یافت این اصول به شدت زیر پا گذاشته شد.

این جریان مخصوصاً در ۱۵ سال آخر زندگیش کاملاً مشهود بود. آیا در خلال این مدت که حزب ما و ملت مواجه آنهمه وقایع مهم شد این وضع طبیعی بود؟

این رویدادها بطور قطع می‌طلبید که حزب قطعنامه‌هایی را راجع به دفاع کشور هنگام جنگ میهنی و ترمیم مسالمت آمیز و ساختمان بعد از جنگ تصویب نماید، ولی سالیان متمادی حتی پس از خاتمه جنگ هم کنگره‌ای تشکیل نشد.

جلسات عمومی کمیته مرکزی بندرت تشکیل می‌شد و در تمام جنگ میهنی حتی یک مرتبه هم جلسه عمومی کمیته مرکزی شکل نگرفت.

اگرچه یکبار در ماه اکتبر ۱۹۴۱ سعی شد جلسه عمومی کمیته مرکزی پا بگیرد و اعضاء کمیته مرکزی از سراسر کشور به مسکو فرا خوانده شدند ولی اعضا دو روز تمام در انتظار افتتاح جلسه عمومی نشستند و استالین حتی حاضر نشد که اعضا کمیته مرکزی را ببیند و با آنها گفتگو کند. خود این مسأله نشان می‌دهد که استالین با چه نخوت و بی‌اعتنایی با اعضاء کمیته مرکزی دیدار می‌کرد و در عمل قواعد زندگی حزبی را نادیده گرفته و اصول لنینی رهبری دسته جمعی را زیر پا گذاشت.

نیات استالین نسبت به حزب و کمیته مرکزی، پس از هفدهمین کنگره حزب که در سال ۱۹۳۴ تشکیل گردید کاملاً روشن شد. کمیته مرکزی که اطلاعات گوناگونی دال بر اهداف شیرانه او نسبت به کادرهای حزب در دست داشت کمسیونی تحت نظارت هیئت رئیسه کمیته مرکزی تأسیس نمود و به آن ماموریت داد که در باره علل و عواملی که سرکوبی دسته جمعی را علیه اکثریت اعضای کمیته

مرکزی و اعضاء علی البدل منتخب در هفدهمین کنگره حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی امکان پذیر ساخته بود تحقیقات لازم را بنماید.

کمیساریای خلق پرونده سازی می‌کند.

کمسیون از بررسی اسناد و مدارک بیشمار

Народный Комиссариат Внутренних Дел (کمیساریای خلق برای امور داخلی = پلیس مخفی NKVD)، به پرونده سازی علیه کمونیست‌ها و جعل اتهامات و... که منجر به مرگ افراد بیگناه شده بود، پی برد و معلوم شد که عده زیادی از اعضای فعال حزب و دولت و دستگاههای اقتصادی که در سالهای ۱۹۳۷-۱۹۳۸ دشمن خلق خوانده شده بودند در حقیقت هیچوقت دشمن و جاسوس و اخلاگر نبوده بلکه کمونیستهای صدیقی بودند.

(پلیس مخفی NKVD) به آنان اتهام «دشمن خلق» زده بود و آنها چون تاب تحمل شکنجه‌های وحشیانه را نداشتند خود را (بدستور قضات بازپرس و پرونده سازان) متهم به همه نوع جنایات بزرگ و غیر محتمل نموده بودند.

کمسیون مزبور مدارک مهم و مستدلی در خصوص سرکوب‌های دسته جمعی نمایندگان هفدهمین کنگره حزب و علیه اعضای کمیته مرکزی که طی همین کنگره انتخاب شده بودند، تسلیم هیئت رئیسه کمیته مرکزی نمود و این مدارک مورد مطالعه قرار گرفت و معلوم شد که از ۱۳۹ عضو و عضو علی البدل کمیته مرکزی حزب که طی هفدهمین کنگره انتخاب شده بودند ۹۸ نفر آنها (اکثر در سالهای ۱۹۳۷-۱۹۳۸) یعنی ۷۰ درصدشان توقیف و تیرباران شده اند. (ابراز خشم و تنفر حضار)

تیرباران ۹۸ نفر از کنگره فاتحین

نمایندگان هفدهمین کنگره از چه افرادی تشکیل شده بودند؟ می‌دانیم که هشتاد در صد رأی دهندگان هفدهمین کنگره در سالهای توطئه چینی قبل از انقلاب و یا هنگام جنگ داخلی یعنی قبل از سال ۱۹۲۱ به حزب پیوسته بودند و از لحاظ خاستگاه اجتماعی (۶۰ درصد رأی دهندگان) از طبقه کارگر بودند.

به این دلایل نمی‌توان باور کرد که چنین کنگره‌ای کمیته مرکزی انتخاب نماید که اکثریت اعضاء آن دشمن حزب از آب درآیند، تنها علت اینکه ۷۰ درصد نامزدهای کنگره هفدهم به نام دشمن حزب و ملت خوانده شدند این بود که آنان کمونیستهای صدیقی بودند و با زیر پا گذاشتن (اصول و) قانونیت انقلابی (برایشان پاپوش دوختند و) علیه آنها اتهاماتی جعل شد.

نه تنها اعضای کمیته مرکزی بلکه اکثریت نمایندگان کنگره هفدهم نیز بهمین سرنوشت دچار شدند از میان ۱۹۶۶ نماینده دارای حق رأی و دارای نظر مشورتی، ۱۱۰۸ تن یعنی بیش از اکثریت آنها به اتهامات ضد انقلابی توقیف شدند. این ارقام با قضاوتی که اکنون می‌توان نمود، ثابت می‌کند که اتهامات جنایات ضد انقلابی علیه اکثریت اشخاصی که در هفدهمین کنگره حزب شرکت نمودند تا چه اندازه جنون آمیز و بر خلاف عقل سلیم بوده است. (ابراز تنفر حزار)

باید به یاد آوریم که کنگره هفدهم از لحاظ تاریخی به نام «کنگره فاتحین» مشهور است.

استالین خود را مافوق مردم تصور می‌نمود.

نمایندگان کنگره (فاتحین) سازندگان کوشا (و خلاق) بودند که شالوده‌های کشور سوسیالیست ما را بنیاد نهادند. اغلب آنها برای حفظ منافع حزب طی سالهای قبل از انقلاب در جریان فعالیت‌های زیرزمینی و در جبهه‌های جنگ داخلی مبارزه نموده و رنج فراوان برده بودند. آنها با دشمنان خود با شجاعت جنگیده و اغلب مرگ را به چشم خود دیده بودند در اینصورت چگونه می‌توان تصور نمود که این اشخاص دورو بوده و در زمان پس از انهدام سیاسی طرفداران زینوویف و تروتسکی و دست راستی‌ها و پس از موفقیت‌های بزرگ استقرار سوسیالیسم به دسته دشمنان سوسیالیسم ملحق شده باشند؟

استالین با سوءاستفاه از قدرت، مقدمات مرعوب نمودن دسته جمعی نیروهای حزب را فراهم آورد. دلیل اینکه سرکوبی‌های دسته جمعی علیه فعالیت‌های حزبی پس از کنگره هفدهم روز به روز شدت یافت این بود که استالین (در آنزمان) اعتنایی به کمیته مرکزی و حزب نداشت و خود را مافوق حزب و مافوق مردم تصور می‌نمود، در حالیکه قبل از کنگره هفدهم استالین چنین نبود و او عقاید دسته جمعی را محترم می‌شمرد.

قتل جنایتکارانه «کیروف»

پس از انهدام کامل سیاسی طرفداران زینوویف و تروتسکی و بوخارین و هنگامیکه مبارزات و پیروزی‌های سوسیالیستی منجر به وحدت حزب شد. استالین دیگر نسبت به اعضای کمیته مرکزی و اعضای دفتر سیاسی اعتنایی نداشت، تصور می‌کرد که از این به بعد می‌تواند شخصاً هر تصمیمی می‌خواهد بگیرد البته آمارگران تنها افرادی بودند که هنوز به آنها نیازمند بود.

استالین با سایرین جوری رفتار می‌کرد که جز فرمان برداری و تکریم کاری دیگر نمی‌توانستند بکنند. پس از قتل جنایتکارانه «کیروف» Сергѣй Кіров، سرکوب عمومی و زیرپا گذاشتن اصول و معیارهای سوسیالیستی شروع شد، در شب اول دسامبر ۱۹۳۴ بنا به دستور استالین، بدون موافقت دفتر

سیاسی (پولیت بورو) که از بطور اتفاقی، دو روز بعد از ماجرا با خبر شد، «ینوکیدزه» Енукидзе دبیر هیئت رئیسه کمیته مرکزی بخشنامه زیر را صادر نمود:

۱- به سازمانهای بازرسی دستور داده می‌شود که در تصمیم نسبت به پرونده‌های اشخاصی که متهم به تهیه مقدمات و اجرای عملیات تروریستی هستند تسریع به عمل آید.

۲- به دستگاه‌های قضایی دستور داده می‌شود که اجرای احکام اعدام ناشی از این قبیل جنایات را به امید امکان عفو به تعویق نیندازند. زیرا هیئت رئیسه کمیته مرکزی اتحاد جماهیر شوروی قبول چنین تقاضایی را ممکن نمی‌داند.

۳- به دستگاه‌های کمیساریای امور داخلی دستور داده می‌شود که احکام اعدام جنایتکاران مذکور فوق را فوراً پس از صدور حکم به مورد اجرا گذارند.

سرکوب عمومی به طرز شگفتی اوج گرفت.

این دستورالعمل سوءاستفاده از قانونیت سوسیالیسی قرار گرفت. (با بخشنامه فوق) اشخاصی که متهم به «تهیه» مقدمات برای عملیات تروریستی شده بودند حتی اگر مجعول بودن اتهام را ثابت می‌کردند و در محکمه می‌گفتند که «اعترافات» به زور گرفته شده، نمی‌توانستند تقاضای تجدید نظر بدهند (تا حکمشان بازبینی شود).

رویدادهای مربوط به قتل «سرگی کیروف»، حاوی واقعیت‌های بسیاری است که تاریک مانده و شایان بررسی دقیق است. دلایلی داریم که به موجب آنها می‌توان تصور نمود که «نیکولایف» قاتل کیروف، از یکی از محافظین کیروف کمک گرفته است.

یکماه و نیم قبل از قتل، نیکولایف به خاطر رفتار مشکوکش توقیف شد ولی آزاد گردید و دیگر مجدداً تعقیب نشد.

موضوع دیگری که ایجاد سوءظن فوق العاده زیاد می‌کند این است که عضو چکا که مامور محافظ کیروف بود و بنا بود در تاریخ دوم دسامبر ۱۹۳۴ از وی بازجویی به عمل آید در یک «تصادف» اتومبیل به قتل رسید. درحالیکه هیچیک از سرنشینان اتومبیل حامل وی آسیبی ندیدند.

پس از قتل کیروف صاحب منصبان عای رتبه «ان. ک. و. د» لنینگراد به جرائم خفیفی محکوم شدند ولی در سال ۱۹۳۷ تیرباران شدند تا سر نخهایی که به طراحان قتل کیروف می‌رسید، از میان برود. (همهمه حضار)

دستگیری ها و اعدام دسته جمعی

بعد از پایان سال ۱۹۳۶ سرکوب عمومی به طرز شگفتی اوج گرفت. تلگراف مورخ ۲۵ سپتامبر ۱۹۳۶ که از شهر «سوچی» از طرف استالین و ژدانف **Жданov** به کاگانویچ **Каганович** و مولوتف **Молотов** اعضاء دفتر سیاسی مخابره شد بدین مضمون بود:

«ما لازم و فوری می‌دانیم که رفیق یژوف به سمت کمیسر مردم برای امور داخلی منصوب گردد، پاگودا **Ягода Г. Г.** ثابت کرد که از عهده برداشتن نقاب از چهره طرفداران تروتسکی و زینوویف بر نمی‌آید، «گپئو» **ОГПУ (OGPU)** چهار سال در انجام امر تأخیر نموده و این تأخیر جلب توجه فعالین حزبی و اکثریت نمایندگان «ان. ک. و. د» را کرده است.»

در حقیقت باید گفت که استالین با فعالین حزبی ملاقات نکرده به همین دلیل از عقاید آنها نمی‌توانست اطلاعی داشته باشد.

این نظر استالین که «ان. ک. و. د» در اجرای سرکوبی عمومی تأخیر نموده (و «جبران تعلل» لازم به نظر می‌رسد)، کارکنان «ان. ک. و. د» را یکسره به سمت دستگیری ها و اعدام دسته جمعی سوق داد. باید گفت که این دیدگاه در سال ۱۹۳۷ بر اجلاس عمومی فوریه-مارس کمیته مرکزی حزب تحمیل شد، و بر اساس گزارش یژوف **Ежов** قطعنامه جلسه عمومی به شرح زیر آن را تأیید نمود.

«فعالیت زینابار و تخریب و جاسوسی عمال ژاپن و آلمان و تروتسکی و، نظر کمیته مرکزی حزب در خصوص موضوع طرفداران تروتسکی در ولایات (همه) نشانگر این است که کمیساریای مردم برای امور داخلی در تلاش خود برای افشای دشمنان سرسخت مردم، حداقل چهار سال تأخیر کرده است.»

لنین دستور داد رویه ارباب عمومی خاتمه یابد.

سرکوب عمومی تحت شعار مبارزه علیه طرفداران تروتسکی انجام می‌گرفت. آیا واقعاً طرفداران تروتسکی در آن دوران برای حزب ما و کشور شوروی چنین خطری را داشتند؟ بایستی بیاد آورد که در سال ۱۹۲۷ قبل از هفدهمین کنگره حزب به طرفداران اقلیت تروتسکی و زینوویف فقط ۴۰۰۰ رأی داده شد در صورتیکه آرائی که به سیاست حزب داده می‌شد بالغ بر ۷۲۴۰۰۰ بود.

(توجه کنیم که) در خلال ده سال فاصله بین هفدهمین کنگره و جلسه عمومی کمیته مرکزی در فوریه-مارس، طرفداران تروتسکی از عقاید قبلی خود عدول نموده و در رشته‌های مختلف برای استقرار سوسیالیسم تلاش می‌کردند.

برای پیروزی سوسیالیسم دلیلی برای ارباب دسته جمعی در مرکز وجود نداشت.

گزارش استالین به جلسه عمومی فوریه-مارس کمیته مرکزی که در سال ۱۹۳۷ ارائه شد و از «نقائص کار و رویه حزب برای انهدام طرفداران تروتسکی و سایر مزدوران در آن صحبت شده بود، حاوی

نظریاتی جهت توجیه تئوریک سیاست ارباب عمومی بود و توجیه می کرد هرچه به سوی سوسیالیسم پیش تر می‌رویم مبارزه طبقاتی هم باید شدت یابد.

استالین تأکید نمود که این نتیجه‌گیری را، از تاریخ و آموزشهای لنین گرفته است.

(درست است که) لنین گفته بود اعمال زور برای مقابله با طبقات استثمارگر ضروری است. اما این نظر وقتی صادق بود که طبقات استثمارگر موجود و نیرومند باشند.

در ژانویه سال ۱۹۲۰ وقتی وضع سیاسی ملت بهبود یافت و ارتش سرخ با تصرف «روستوف» Rostov پیروزی عظیمی بر «دنیکن» Denikin به دست آورد، لنین به «دژرژینسکی» Дзержинский دستور داد که به رویه ارباب عمومی خاتمه دهد و مجازات اعدام را لغو نماید.

لنین در گزارش مورخ ۲ فوریه ۱۹۲۰ که تسلیم جلسه کمیته مرکزی نمود، این اقدام مهم سیاسی کشور شوروی را چنین توجیه نمود:

«به علت سیاست ارباب کشورهای آنتانت Entente و مخالفینی که علیه ما دست به یکی کرده بودند و هنگامی که سیل لشکریان بزرگ جهان به سوی ما سرازیر شد و هیچ چیز نمی‌توانست جلودارشان شود، ما چاره ای نداشتیم جز آنکه به رویه سیاست ارباب توسل جوئیم. اگر در مقابل عملیات افسران گارد سفید قاطعانه برخورد نمی‌کردیم حتی دو روز هم باقی نمی‌ماندیم.

ولی وقتی با تصرف «روستوف» به پیروزی نهائی نائل آمدیم، حتی قبل از خاتمه جنگ، فوراً از مجازات اعدام صرفنظر نموده و نشان دادیم که قصد داریم تبلیغات خود را طبق وعده‌ای که داده بودیم اجرا نمائیم.

تصمیم مبنی بر سرکوب استثمارگران و مالکین بزرگ و سرمایه داران موجب اعمال زور شد و... (اکنون که آن سد کنار رفته) از توسل به ارباب شدید عمومی صرفنظر می‌شود.

Соч., т. 30, стр. 303—304

بازار تهمت گرم شد. مزدور، توطئه گر و...

اما سیاست ارباب (که استالین پیش گرفت) نه علیه بقایای طبقه استثمارگر مغلوب، بلکه متوجه کارکنان صدیق حزب و کشور شوروی بود و به آنان تهمت‌های ساختگی و افترا آمیز و مضحک (مثل «مزور» و «جاسوس» و «مزدور» و «اخلالگر» و «توطئه گر» و... زدند.

در جلسه عمومی کمیته مرکزی در ماههای فوریه و مارس ۱۹۳۷ بسیاری از اعضاء نسبت به صحت رویه اتخاذشده در خصوص سرکوب عمومی (که به بهانه) مبارزه با «تزویر» (صورت گرفته بود)، تشکیک کردند.

رفیق «پوستیشف» Постышев در کمال وضوح ترجمان این شک و تردید بود و اظهار داشت:

پس از تفکر کافی تصور می‌کنم که سالهای پر مشقت مبارزه سپری شده است و اعضاء حزب که اراده مقاومت خود را از دست داده‌اند یا خرد شده‌اند و یا اینکه به جبهه دشمن پیوسته‌اند و عناصر سالم به خاطر حزب مبارزه نمودند. این جریان در دوران صنعتی و اشتراکی نمودن کشور پیش آمد. هیچوقت باور نمی‌کردم که پس از آن ایام پر مشقت، «کارپف» Карпов و نظایر او در جبهه دشمن دست به دست یکدیگر بدهند (کارپف عضو کمیته مرکزی اوکراین بود و پوستیشف او را به خوبی می‌شناخت) و اکنون با شواهدی معلوم می‌شود که کارپف از سال ۱۹۳۴ در جبهه دشمن باشد، من باور نمی‌کنم.

من باور نمی‌کنم و نمی‌توانم تصور کنم چگونه ممکن است کسی طی سالهای مشکل و پر رنج به نفع حزب کار کند و در سال ۱۹۳۴ به طرفدارات نروتسکی بپیوندد. این امر بسیار عجیبی است... (خنده حضار)

مبارزین قربانی سوءرفتار استالین شدند.

آشوبگرانی که در دستگاههای امنیتی کشور رخنه کرده بودند باتفاق مقام طلبان بی‌وجدان، با استفاده از منطق استالین مبنی بر اینکه هرچه به سوسیالیسم نزدیک شویم مشکلات بیشتر خواهد شد (و دشمنان بیشتر خواهیم داشت) و با تکیه بر قطعنامه مصوب فوریه-مارس که بر اساس گزارش یژوف تصویب شده بود، به نام حزب شروع به ارباب عمومی علیه نیروهای حزب (روشنفکران) و حتی افراد عادی شوروی نمودند.

شماره افرادی که به اتهام جنایات ضدانقلابی به زندان افتادند بین سالهای ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ ده برابر شد و همه می‌دانند که مبارزین و فرماندهان عالی مقام حزب قربانی این سوءرفتار شدند.

...

مرامنامه حزب که به تصویب هفدهمین کنگره رسید بر اساس اصول لنینی که ضمن دهمین کنگره حزب ابراز گردید استوار بود. در این مرامنامه گفته شده بود که «برای اتخاذ تصمیمات شدید مانند اخراج یک عضو کمیته مرکزی و یا یک عضو علی‌البدل و یا یک عضو کمیسیون نظارت از حزب» لازم است که جلسه عمومی (پلنوم) کمیته مرکزی تشکیل شود و همه اعضاء علی‌البدل کمیته مرکزی و کلیه اعضاء کمیسیون نظارت دعوت شوند که در آن شرکت نمایند. و فقط در صورتیکه دوسوم اعضاء این مجمع عمومی رهبران حزب ضروری بدانند عضو و یا عضو علی‌البدل کمیته مرکزی ممکن است از حزب اخراج شود.»

استفاده از شکنجه‌های ظالمانه و غیرانسانی

اما اکثریت اعضا و اعضای علی‌البدل کمیته مرکزی که در هفدهمین کنگره انتخاب شدند و در سالهای ۱۹۳۷-۳۸ بازداشت شدند در اثر سوء تعبیر مرامنامه حزب بطور غیرقانونی از حزب اخراج شدند و موضوع اخراج آن‌ها هرگز مورد مطالعه جلسه عمومی کمیته مرکزی قرار نگرفت و هنگامیکه وضع بعضی از این به اصطلاح «جاسوس‌ها» و «اخلالگران» مورد بررسی قرار گرفت معلوم شد که پرونده‌های آن‌ها ساختگی بوده و اعترافات بسیاری از آن‌هاییکه به اتهام فعالیت‌های خصمانه دستگیر شده بودند با استفاده از شکنجه‌های ظالمانه و غیرانسانی گرفته شده بود.

...

آنطور که اعضا دفتر سیاسی وقت گفته اند، استالین متن بیانات بسیاری از متهمین و فعالین سیاسی را که اعترافات خود را در محکمه نظامی تکذیب و تقاضای تجدید نظر داشتند به اعضای دفتر سیاسی نشان نداده بود. از این نوع اظهارات بسیار بود و بدون تردید استالین از چگونگی آن‌ها مطلع بود. کمیته مرکزی حزب لازم می‌داند که کنگره را از چند فقره پرونده ساختگی علیه اعضای کمیته مرکزی حزب که در هفدهمین کنگره انتخاب شده بودند مطلع سازد.

یک نمونه از تحریکات شرم آور و پرونده سازی نفرت انگیز و نقض جنایتکارانه اصول و معیارهای انقلاب، موضوع عضو علی‌البدل سابق دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب و یکی از برجسته‌ترین مبارزین حزب و دولت شوروی یعنی رفیق «آیخه» Эйхе است که در سال ۱۹۰۵ به عضویت حزب درآمد. (سر و صدای حضار)

«آیخه» و شکنجه‌های «اوشاکف» و «نیکالایف»

رفیق آیخه در ۲۹ آوریل ۱۹۳۸ به استناد مدارک افترا آمیز بدون حکم دادستان اتحاد جماهیر شوروی توقیف شد و حکم، ۱۵ ماه پس از توقیف صادر گردید. (تیرباران شد) رسیدگی به پرونده آیخه که با تبانی و پرونده سازی همراه بود، پایمال شدن قوانین شوروی (و معیارهای انقلابی) را اثبات می‌کند.

آیخه در اثر شکنجه مجبور شد که صورت جلسه ای را که تاریخش به عقب برده شده بود و حاوی اعترافات بود که به وسیله قاضی بازپرس تنظیم گردیده بود امضا کند، ضمن آن صورت مجلس او و مبارزین عالیقدر دیگر متهم به فعالیت بر ضد شوروی شده بودند.

آیخه، در تاریخ اول اکتبر ۱۹۳۹ نامه‌ای برای استالین فرستاد و ضمن آن صریحاً مجرمیت خود را تکذیب نمود و تقاضای رسیدگی مجدد به پرونده را نمود. وی در نامه خود چنین نوشت: «رنجی تلخ تر از این نیست که در زندان دولتی باشم که همیشه بخاطر آن مبارزه کرده‌ام.»

اظهاریه دیگری از جانب آبخه خطاب به استالین به تاریخ ۲۷ اکتبر ۱۹۳۷ در اختیار ما است. آبخه در این نامه حقایق متقاعد کننده‌ای را تذکر داده و اتهامات افترا آمیزی را که علیه او عنوان شده تکذیب کرده و می‌نویسد طرفداران تروتسکی در پرونده سازی علیه او دست داشته و خواسته اند نسبت به دستگیری خودشان که پیشتر توسط وی روی داده، انتقام بگیرند. (آبخه زمانی دبیر اول کمیته مرکزی ناحیه سیبری غربی بود).

آبخه همچنین قضات بازپرس را هم در پرونده سازی علیه خودش دخیل می‌داند. در نامه دوم چنین نوشته است: «در ۲۵ اکتبر امسال اطلاع دادند تحقیقاتی که در باره من شروع شده بود خاتمه یافته و اجازه داده شد که از مدارک تحقیق اطلاع حاصل نمایم. اگر یک صدم جنایاتی را که به من نسبت داده شده مرتکب شده بودم هرگز جرأت نمی‌کردم این نامه را قبل از اعدام برای شما بفرستم. ولی من حتی مرتکب یکی از جنایات که به من نسبت داده اند، نشده‌ام.

وجدانم پاک است و حتی یه سایه کوچک‌ترین عمل خلافی هم آلوده نیست. هرگز در دوران عمرم به شما دروغ نگفتم و امروز هم که تقریباً در قبر هستم دروغ نمی‌گویم. وضع من نمونه بارز تحریک و افترا و نقض اصول ابتدایی اصول و معیارهای انقلاب است. اعترافاتی که در پرونده من درج نموده‌اند نه تنها مضحک است، بلکه بر علیه کمیته مرکزی حزب کمونیست و شورای کمیسرهای مردم هم افتراهایی دارد.

(در پرونده ام) تصمیمات صحیح کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و شورای کمیسرهای مردم به عنوان اقدامات خصمانه سازمان های ضد انقلابی (زیر سؤال رفته و) و گفته شده با پیشنهاد من انجام گرفته، درحالیکه من اصلاً در آن شرکت نداشته‌ام.

اکنون می‌خواهم از شرم آورترین قسمت زندگی ام و از مجرمیت بزرگ خودم در مقابل شما و حزب سخن بگویم... این اعتراف فعالیت ضد انقلابی من است... حقیقت بدین منوال است چون قادر به تحمل شکنجه‌های «اوشاکف» Ушаков و «نیکالایف» Николаев و مخصوصاً اوشاکف نبودم که می‌دانست دنده‌های شکسته‌ام به خوبی جوش نخورده و باعث دردهای شدیدی بود مجبور شدم خود و دیگران را متهم کنم.

فرومایگی چون مار، به دور ما پیچیده است.

قسمت اعظم اعترافاتم توسط اوشاکف تلقین و یا دیکته شد و بقیه ناشی از یادبودهای شخصی‌ام از مدارک «ان. ک. و. د» سیبری غربی است که مسؤولیت کامل آنرا می‌پذیرم. هرگاه بخشی از داستان ساختگی اوشاکف که من امضا نمودم با هم تطبیق نمی‌کرد مرا مجبور می‌کردند که متن جدیدی را امضا کنم. چنین جریانی هم برای «روخیموویچ» Рухимович که قبلاً به عنوان عضو شبکه احتیاط

منصوب و سپس بدون اطلاع نامش حذف شد روی داد. برای رهبر شبکه احتیاط که بوخارین تشکیل آن را در سال ۱۹۳۵ به خود نسبت می‌داد همین ماجرا اتفاق افتاد. در وهله اول من نام خود را نوشتم ولی بعداً به من دستور داده شد که نام «مژولاک» **Межлаука** را هم بنویسم. وقایع مشابه دیگری هم بعداً روی داد.

من از شما خواهش می‌کنم نه بخاطر رهایی جانم بلکه بخاطر کشف تحریکات پست و مخصوصاً به علت دروغهای جنایت آمیز و روح فرومایگی که مانند ماری به دور افراد بیشماری پیچیده است پرونده مرا بازینی کنید. من هرگز به شما خیانت نکردم. من می‌دانم که در اثر اعمال پست و فرومایه دشمنان حزب و ملت که تحریکات علیه مرا باعث شدند کشته و نابود خواهم شد.»

از روز دستگیری تحت شکنجه قرار گرفتم.

به نظر می‌رسد که اظهارات به این مهمی شایان مطالعه کمیته مرکزی بود اما این کار انجام نشد و در عوض متن اظهارات تسلیم «بریا» گردید و بدرفتاری شدید با رفیق آیخه نامزد دفتر سیاسی ادامه یافت. در تاریخ دوم فوریه ۱۹۴۰ آیخه به دادگاه فرا خوانده شد و مجرمیت خود را تکذیب و چنین اظهار نمود:

«در آنچه که به اصطلاح اعترافات من نامیده شده به استثنای امضاهائی که در ذیل صورت مجلس به زور از من گرفته شد کلمه‌ای توسط خود من نوشته نشده است. اعترافاتم تحت فشار قاضی بازپرس که از روز دستگیری مرا تحت شکنجه قرار داد به زور گرفته شد و من (از سر ناچاری) این مهملات را نوشتم. مطلبی که برای من حائز اهمیت است این است که به دادگاه و حزب و استالین بگویم که من مقصر نیستم. من هرگز تقصیر هیچ توطئه‌ای را به گردن ندارم. من با ایمان به حقانیت سیاست حزب همانطوری که در طی حیاتم هم به آن ایمان داشتم خواهم مُرد»

(Дело Эйхе, том 1.)

...

آیخه در چهارم فوریه همان سال تیرباران شد. (ابراز انزجار حضار) اکنون کاملاً مسلّم است که پرونده آیخه از ابتدا تا انتها ساختگی بوده و پس از مرگ اعاده حیثیت شد.

رودزوتاک در عرض بیست دقیقه محکوم و تیرباران شد.

(نمونه دیگر داستان) رفیق «رودزوتاک» **Рудзутак** نامزد دفتر سیاسی است. او سال ۱۹۰۵ عضو حزب بود و ده سال در اردوگاههای اعمال شاقه تزاری گذرانیده بود. رود زوتاک در دادگاه کلیه اعترافاتی را که به وی تحمیل شده بود انکار نمود.

صورت مجلس جلسه شورای دادگاه عالی نظامی در مورد رودزوتاک:

«... تنها تقاضایی که وی از دادگاه دارد این است که به کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی اطلاع داده شود که در محیط «ان.ک.و.د» مرکزی وجود دارد که هنوز قلع و قمع نشده و موذیانه پرونده سازی می‌کند و افراد بیگناه را به زور مجبور به اعتراف می‌نماید و راهی نیست که انسان عدم شرکت خود را در جنایاتی که در اثر اعترافات سایرین بدان متهم شده است به ثبوت برساند. شیوه های بازجویی و تحقیق جوری است که مردم را مجبور به دروغ‌پردازی و افترا بستن به افراد بیگناه می‌کند. او از دادگاه تقاضا دارد به وی اجازه داده شود همه این مطالب را کتباً به اطلاع کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد جماهیر شوروی برساند. وی به دادگاه اطمینان می‌دهد که هرگز شخصاً اندیشه سوء نسبت به سیاست حزب ما نداشته است. زیرا وی همیشه با سیاست حزب در تمام رشته‌های اقتصادی و فرهنگی موافق بوده است.»

به بیانات رودزوتاک با وجود اینکه خود او زمانی رئیس کمیسیون مرکزی بازرسی بود که طبق افکار لنین برای وحدت حزب تأسیس شده بود، بهیچوجه ترتیب اثر داده نشد و بدین ترتیب رئیس پراختیارترین سازمان حزب نابود و قربانی توطئه وحشیانه شد. او حتی به دفتر سیاسی کمیته مرکزی هم احضار نشد زیرا استالین نمی‌خواست با وی روبرو شده و گفتگو نماید. در عرض بیست دقیقه محکومیت وی اعلام و تیرباران شد. (ابراز تنفر حضار)

پس از بررسی دقیق این پرونده در سال ۱۹۵۵ ثابت شد که اتهامات وارده علیه رودزوتاک از اساس دروغ و ساختگی و مبتنی بر مدارک افترا آمیز بوده است و از او اعاده حیثیت شد.

حرف بازجوها را تکرار کن تا آزاد شوی.

نحوه راه اندازی «کانون های ضد شوروی» و «بلوک ها» ی گوناگون و چگونگی توسل «ان.ک.و.د» به شیوه های حشن و تحریک آمیز را، از اعترافات رفیق «روزن بلوم» Розенблюм می‌توان پی برد. روزن بلوم از سال ۱۹۰۶ عضو حزب بود و در سال ۱۹۳۷ توسط شعبه «ان.ک.و.د» لنینگراد توقیف شد،

در جریان بررسی پرونده «کوماروف» Комаров در سال ۱۹۵۵...حقایق زیر افشا شد:

«وقتی که روزن بلوم در سال ۱۹۳۷ توسط «ان.ک.و.د» دستگیر شد در معرض شکنجه های وحشتناک قرار گرفت و در حین شکنجه به وی دستور داده شد که به اطلاعات جعلی در باره خود و اشخاص دیگر اعتراف نماید.

او را به دفتر «زاکوفسکی» Заковский بردند و زاکوفسکی به وی وعده آزادی داد به شرط اینکه روزن بلوم در دادگاه اعترافات جعلی را که در سال ۱۹۳۷ توسط «ان.ک.و.د» راجع به خرابکاری و

جاسوسی و انحراف در مرکز تروریستی لنینگراد تنظیم شده بود خودش در دادگاه تکرار کند (همهمه حضار)

زاکوفسکی با وقاحت غیرقابل تصویری چگونگی عمل کثیف ایجاد تصنعی توطئه‌های ضد شوروی ساختگی را تشریح نمود.

روزن بلوم گفت: برای اینکه زاکوفسکی موضوع را برای من مجسم کند چند نوع سازمان احتمالی این مرکز خیالی و انشعابات آنرا تشریح نمود و پس از تشریح جزئیات این مرکز خیالی، گفت «ان. ک. و. د» خودش پرونده علیه این مراکز را تنظیم و دادرسی هم علنی خواهد بود.

قرار بر این شده بود که چهار یا پنج نفر از اعضا این به اصطلاح مراکز توطئه گر را یعنی «اوگارف» Угаров و «اسورودین» Смородин، «پوزرون» Позерн، «شودف» و همسرش «شابوشنیکوا» Шапошникова و تعدادی دیگر را در دادگاه حاضر کنند تا پرونده مرکز لنینگراد بر اساس محکمی استوار باشد. بدین منظور حضور «شهود» لازم بود. خاستگاه اجتماعی، موقعیت حزبی و گذشته شهود هم اهمیت نداشت.

زاکوفسکی گفت تو لازم نیست تو داستانی سرهم‌بندی کنی. «ان. ک. و. د» خودش ترتیب کار را خواهد داد و طرحی برای هر یک از این انشعابات خواهد داد. فقط تو باید با کمال دقت آنرا مطالعه کنی و سؤال و جوابهای دادگاه را تمرین کنی و به خاطر بسپاری. این محاکمه در عرض چهار پنج ماه... حاضر خواهد شد. ظرف این مدت خودت را آماده کن (و حواس خودت را جمع کن که یک وقت) باز پرس و خودت را رسوا نکنی.

اگر بتوانی از عهده این کار برآیی سرت را حفظ خواهی کرد و تا پایان عمر به خرج دولت می‌خوری و می‌خوابی. (همهمه حضار)

این بود نمونه‌ای از اعمال پست که در آن زمان انجام می‌شد.

هزاران کمونسیت صدیق و بیگناه نابود شدند.

پرونده سازی در استان‌ها از این هم بیشتر بود.

مقر «ان. ک. و. د» در استان «سوردلف» Свердловской «ستاد کل قیام در اورال» را کشف نمود!

این به اصطلاح ستاد (قیام) مرکب از دست راستی‌ها و طرفداران تروتسکی، سوسیالیستهای انقلابی (اس. ار) و رهبران کلیسا بوده و (طبق آن پرونده ساختگی) رئیس آن، (قرار شد) دبیر کمیته ایالتی سوردلف و عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) (باشد) یعنی «کباکف» Кабаков که از سال ۱۹۱۴ عضو حزب بود.

پرونده‌های بازپرسی و تحقیق نشان می‌دهد که در تمام شهرستان‌ها و استان‌ها و جمهوری‌ها قرار بود سازمانهای به اصطلاح جاسوسی و ارباب و انحراف و خرابکاری (متعلق به) دست راستی‌ها و طرفداران تروتسکی و... وجود داشته باشد و رؤسای آنها هم به دلایل نامعلوم می‌بایست دبیر اول کمیته ناحیه‌ای و یا کمیته مرکزی ایالتی و یا کمیته مرکزی جمهوری باشد! (همهمه حضار)

...

در نتیجه این پرونده سازی عظیم و هولناک هزاران کمونسیت صدیق و بیگناه از بین رفتند.

رواج تهمت و تهمت پراکنی

(ان. ک. و. د = NKVD = پلیس مخفی) همه گونه اعترافات افترا آمیز و شیوه های جعل تهمت در باره خود و دیگران را باب کرد و افراد برجسته حزب و کشور مانند «کسیور» Косиор و «چوبار» Чубарь و «پوستیشف» و «کساریف» Косарев نابود شدند و سرکوب عمومی دامنه داری که هیچ اساس درستی نداشت (و ناحق بود) اوج گرفت. سرکوبی که تلفات سنگینی به (جامعه و) حزب وارد کرد.

...

روش ظالمانه «ان. ک. و. د» در تهیه فهرست کسانی که رسیدگی به وضع آنها در صلاحیت دادگاه نظامی بود و حکم محکومیت آنها که قبلاً تهیه شده بود امری قابل قبول و بسیار عادی تلقی می‌شد. «یژوف» این فهرست ها را برای شخص استالین ارسال می‌داشت تا اینکه وی مجازاتهای پیشنهادشده را تصویب نماید.

در سالهای ۱۹۳۷-۳۸ تعداد ۳۸۳ فهرست حاوی نام هزاران نفر از خدمتگزاران حزب و شورا و سازمان جوانان و ارتش و سازمان اقتصادی (که باید تیرباران می‌شدند) برای استالین فرستاده شده و او تأیید نموده است.

قسمت اعظم این پرونده‌ها اکنون مجدداً رسیدگی شده و بسیاری از آنها که ساختگی و بی‌اساس بودند باطل شده است. کافی است گفته شود که از سال ۱۹۵۴ تا به امروز شورای نظامی دادگاه عالی برای ۷۶۷۹ نفر اعاده حیثیت کرده که البته بسیاری از آنها دیگر در قید حیات نیستند.

...

دستگیری دسته جمعی کارکنان حزب و شورا و دوائر اقتصادی و ارتش لطمات عظیمی به منافع کشور و پیشرفت سوسیالیسم وارد آورد.

سرکوبگری های جمعی، تاثیر بدی بر وضع سیاسی- اخلاقی حزب گذاشت و وضع عدم اطمینان بوجود آورد و به اشاعه سوءظن های زشت کمک کرد و بدگمانی را میان کمونست ها رواج داد و بازار تهمت و تهمت پراکنی گرم شد.

جَو سرکوب در سالهای ۱۹۳۸-۳۷

البته قطعنامه های اجلاس عمومی ماه ژانویه سال ۱۹۳۸ کمیته مرکزی حزب تا حدودی به بهبودی اوضاع کمک کرد اما سرکوب بزرگ هم در همین سال ۱۹۳۸ روی داد. فقط به علت اینکه حزب دارای قدرت سیاسی و روحی بزرگی بود توانست در برابر وقایع سخت سالهای ۱۹۳۷-۳۸ باقی مانده و نیروهای جدیدی تربیت کند. ولی شکی نیست که اگر جَو سرکوب و افترا های بی اساس سالهای ۱۹۳۸-۳۷ در بین نبود که تلفات عظیم نیروهای حزب نتیجه آن است، پیشرفت ما به سوی سوسیالیسم و به سوی تهیه مقدمات دفاع کشور، بهتر و با موفقیت بسیار بیشتری توأم بود.

...

ما به حق «یژوف» را مسؤول وقایع سال ۱۹۳۷ می شناسیم ولی در عین حال بایستی به این سؤال هم پاسخ گوئیم:

آیا یژوف می توانست بدون نظر استالین مثلاً «کوسپور» را بازداشت کند؟ آیا دفتر سیاسی در این خصوص به تبادل نظر پرداخت و تصمیمی اتخاذ کرد؟ خیر چنین چیزی عملی نشد و در باره سایر موارد هم چنین کاری نشد.

آیا یژوف می توانست در باره مسائل بسیار مهمی مانند تعیین سرنوشت افراد برجسته حزب خودش بدوزد و ببرد؟

خیر، بسیار بچه گانه است اگر تصور کنیم تمام این کار را یژوف سر بر خود انجام داده است. روشن است که تصمیم در باره این مسائل از سوی استالین اتخاذ شده و بدون دستور و اجازه او، یژوف ابداع نمی توانست بدین نحو عمل کند.

ما این پرونده ها را بازبینی کردیم و برای «کسیور» و «رودزوتاک» و «پوستیشف» و «کوسارف» و **Косарев** و سایرین اعاده حیثیت نمودیم.

استالین آدم بسیار شکاک و بدگمانی بود.

راستی دلائل بازداشت و محکومیت آن ها چه بود؟ بررسی شواهد و مدارک ثابت می کند که اصلاً دلیلی وجود نداشت. آن ها و سایرین بدون نظر دادستان توقیف شده بودند و در اینصورت اجازه ای لازم نبود. استالین همه تصمیمات را خودش می گرفت و کسب اجازه چه صورتی داشت؟

در این مواقع استالین خودش دادستان کل بود و نه تنها با این توقیف‌ها موافقت می‌کرد بلکه با تشخیص خود حکم توقیف هم صادر می‌کرد. ما باید این مطالب را بگوئیم تا نمایندگان کنگره با اطلاع کامل آن‌ها را سنجیده و به نتیجه مطلوب برسند.

حقایق نشان می‌دهد که به دستور استالین و بدون توجه به اصول حزب و قانون اساسی شوروی، سوء استفاده‌های بسیار زیادی شده است.

...

(یادآوری کنم که) استالین آدم بسیار شکاک و بدگمانی بود و بیماری سوءظن داشت. ما چون با او کار می‌کردیم به این حقیقت پی بردیم. او می‌توانست به کسی نگاه کند و به او بگوید: چرا این جور نگاه می‌کنی و چشم‌هات اینقدر مشوش است؟ یا چرا امروز هی سرت را بر می‌گردانی و توی چشمان ما نگاه نمی‌کنی؟

بیماری سوءظن یک بدگمانی عمومی در وی ایجاد کرده بود بطوریکه نسبت به کارکنان برجسته حزب هم که از سالیان دراز می‌شناخت اعتماد نداشت. همه جا و در همه چیز «دشمن» و «دورو» و «جاسوس» و «مزدور» می‌دید.

چون قدرت بی‌انتهایی داشت به منتها درجه لجوج بود و هر که را مخالف می‌پنداشت نابود می‌کرد و او علاوه بر محو فیزیکی، به لحاظ شخصیتی هم باید ترور می‌شد. وضع ناشی از این جریان خیلی ساده بود، هیچکس جرأت ابراز عقیده‌اش را نداشت.

پیام رمز استالین (دستور شکنجه مخالفین)

وقتی استالین می‌گفت که فلان کس یا فلان کس بایستی دستگیر شود، به عنوان حقیقتی بایستی قبول می‌کردیم که لابد شخص مورد نظر «دشمن خلق» (وراگ نارودا) است. سپس دار و دسته «بریا» که مسؤول دستگاههای اطلاعات و امنیت کشور بودند برای اثبات محکومیت شخص توقیف شده و صحت مدارکی که خودشان جعل کرده بودند در این مسابقه دست یکدیگر را از پشت می‌بستند.

...

چه مدارک و دلائلی ارائه می‌شد؟ مدارک آن‌ها صرفاً اعترافات خود افراد بازداشتی بود. ولی چگونه می‌شود شخص جنایاتی را اعتراف کند که اصلاً مرتکب آن‌ها نشده است؟ فقط از یک راه و آنهم شکنجه است.

از طریق اعمال فشار جسمانی و شکنجه‌هایی که وی را به حالت اغماء درمی‌آورد و قوه تعقل و قضاوت و حیثیت انسانی را از او سلب می‌نمود. فقط بدین طریق به اصطلاح آن اعترافات کسب می‌شد.

هنگامی که در سال ۱۹۳۹ از شدت و حدت بازداشت‌های سرتاسری و عمومی کاسته شد و رهبران سازمان‌های ناحیه‌ای و حزب، اعضاء «ان. ک. و. د» را متهم به اعمال فشار جسمانی علیه توقیف شدگان نمودند، استالین در ۲۰ ژانویه ۱۹۳۹ پیامی رمزی به دبیران کل کمیته‌های ناحیه‌ای و به کمیته‌های مرکزی و حزب کمونیست جمهوری‌ها و به کمیسرهای مردم برای امور داخلی و به رؤسای سازمانهای «ان. ک. و. د» فرستاد و ضمن آن چنین اظهار داشت:

«کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی توضیح می‌دهد که استعمال طرق فشار جسمانی توسط «ان. ک. و. د» به موجب اجازه کمیته مرکزی احزاب کمونیست (بلشویک) سراسری اتحاد شوروی از سال ۱۹۳۷ به بعد مجاز بوده است و بر همه روشن است که دستگاههای ضدجاسوسی کشورهای بورژوازی نیز از طریق اعمال فشار جسمانی علیه نمایندگان کارگری سوسیالیست استفاده کرده و اکنون هم به اشکال شرم‌آوری استفاده می‌کنند. باید دانست که چرا دستگاههای ضد جاسوسی سوسیالیستی باید در مقابل عناصر و عمال خطرناک بورژوازی و در مقابل دشمنان خونی طبقه کارگر و کارکنان مزارع اشتراکی روش انسانی تری اتخاذ نمایند؟ کمیته مرکزی احزاب کمونیست اتحاد شوروی معتقد است که از فشار جسمانی هنوز باید اجباراً استفاده شود و به طور استثنایی علیه دشمنان سرشناس و سرسخت مردم به عنوان یک طریقه موجه و مقتضی بایستی از آن استفاده نمود.»

...

بدین طریق استالین به نام کمیته مرکزی احزاب کمونیست اتحاد شوروی شکنجه را که منجر به جنایت و متهم نمودن اشخاص بیگناه گردید، با زیرپا گذاشتن اصول انقلاب تصویب نمود.

وظیفه داشتیم آن‌ها را وادار به اعتراف کنیم.

اخیراً یعنی چند روز قبل از کنگره فعلی، ما در جلسه کمیته مرکزی حضور یافته و از «رودس» Rodosa قاضی بازپرسی که در آن موقع «کسیور» و «چوبار» و «کساریف» را بازجویی نموده بود سؤالاتی نمودیم.

وی شخصی فرومایه و پستی بیش نیست و گویی مغزش به اندازه گنجشک است.

سرنوشت افراد برجسته حزب به دست او بود و نسبت به جنبه سیاسی این مسائل هم اظهار نظر می‌کرد. چون پس از اثبات به اصطلاح جنایت اشخاص و برای تکمیل پرونده مطالبی اظهار می‌داشت که از آن‌ها استنباط سیاسی مهمی ممکن بود بشود.

این پرسش پیش می‌آمد که آیا شخصی با این سطح فکر می‌توانست به تنهایی بازجویی را به نحوی انجام دهد که گناه اشخاصی مانند «کسیور» و دیگران را اثبات کند؟ ابداء، وی بدون تعلیمات مخصوص از عهده چنین کاری بر نمی‌آمد.

(آن قاضی) در جلسه کمیته مرکزی شرح داد: «به من گفته بودند که کسیور و چوبار، دشمنان ملت بوده و بدین جهت به عنوان قاضی بازپرس وظیفه داشتم که آن‌ها را وادار به اعتراف به این امر بکنم.» (ابراز تنفر حضار)

تنها راهی که ممکن بود موفق گردد شکنجه ممتد بود و او پس از کسب دستورات مفصل از «بریا» همین کار را می‌کرد.

در جلسه کمیته مرکزی وی در نهایت بی‌شرمی گفت: «من فکر می‌کردم که اوامر و دستورات حزب را اجرا می‌کنم.»

دستورات استالین در مورد استفاده از فشار جسمانی در باره توقیف شدگان در عمل به این صورت اجرا می‌شد.

نقش استالین در جنگ میهنی کاملاً تخیلی بوده است.

این حقایق و حقایق دیگر ثابت می‌کند که کلیه موازین حزبی راجع به حل صحیح مسائل به هیچ تبدیل شده و همه چیز بسته به اراده یک شخص بود.

قدرتی که در دست یک نفر یعنی استالین متمرکز شده بود در دوره جنگ بزرگ میهنی منجر به عواقب وخیمی گردید. علی‌رغم بسیاری از رمان‌ها و فیلم‌ها و «مطالعات علمی» و تاریخی (و در واقع تبلیغاتی) نقش استالین در جنگ میهنی کاملاً تخیلی بوده است.

می‌گویند که استالین همه چیز را پیش بینی کرده بود. می‌گویند که ارتش شوروی بر اساس نقشه‌ای که از مدت‌ها پیش از طرف استالین تنظیم شده بود و به اصطلاح تاکتیک «دفاع فعال» نامیده می‌شد عمل کرده و فقط در اثر نبوغ وی این تاکتیک تبدیل به حمله شد و دشمن را تسلیم نمود!

(در حالیکه می‌دانیم آن) پیروزی بزرگ در جنگ، در اثر تلاش نیروی زمینی و ملت رشید شوروی به دست آمد. در این نوع رمان‌ها فیلم‌ها و به اصطلاح «مطالعات علمی» به نبوغ استراتژیک استالین زیاد اشاره می‌شود.

ما باید موضوع را به دقت بررسی کنیم زیرا نه تنها از لحاظ تاریخی بلکه مخصوصاً از لحاظ سیاسی، آموزشی و عملی حائز اثرات زیادی است.

ببینیم حقایق در خصوص این قضیه چگونه است؟

استالین و حمله «خافلگیرانه» آلمان به شوروی!

قبل از جنگ، دستگاه تبلیغاتی ما، جراید و تمام کارهای سیاسی و آموزشی ما لحن گزاف‌گویی و رجزخوانی داشت. گفته می‌شد که اگر دشمن به خاک مقدس شوروی تعرض نماید برای هر ضربتی که

وارد آورد، سه ضربه به وی می‌زنیم و دشمن را در خاک خودش شکست خواهیم داد و پیروزی را بدون تلفات زیاد به دست خواهیم آورد. اما این اظهارات قاطع همیشه آن مبنای حقیقی که واقعاً مصونیت مرزهای ما را تضمین کند نداشت.

استالین طی جنگ جهانی دوم و بعد از آن، مطرح می‌کرد فاجعه‌ای که ملت ما دچار شد نتیجه حمله غافلگیرانه آلمانی‌ها به اتحاد جماهیر شوروی بود.

(آنچه استالین از حمله غافلگیرانه می‌گفت) درست نیست. چرا؟ چون هیتلر به محض اینکه به قدرت رسید از شکست کمونیسم دم زد (و نشان داد نازی‌ها چه در سر دارند)، هیتلر طرح‌های خود را پنهان نمی‌کرد. برنامه‌های تهاجمی داشت و برای همین همه جور پیمان و بلوک مانند محور برلین - رم - توکیو به وجود آمد. واقعیت‌های متعدد دوره پیش از جنگ نشان می‌دهد که ارتش آلمان برای حمله به شوروی مهیا می‌شد و نیروهای مسلح و واحدهای زرهی از جمله تانک و... را در نزدیکی مرزهای شوروی متمرکز ساخته بود.

چرچیل به استالین هشدار داده بود که آلمان حمله می‌کند.

سوم آوریل ۱۹۴۱ چرچیل از طریق سفیر بریتانیا (کریپس) به استالین هشدار داده بود که نیروهای آلمانی، واحدهای نظامی خود را به منظور حمله به اتحاد شوروی متمرکز نموده‌اند -

نیاز به گفتن ندارد که چرچیل این حرف را بخاطر علاقه و مودت نسبت به شوروی نزد. او خودش ایده‌های امپریالیستی داشت و می‌خواست آلمان و شوروی را به جان هم اندازد و زیر پای خودش را محکم کند. البته چرچیل در نوشته‌های خودش تأیید می‌کرد که می‌کوشد به استالین هشدار دهد و توجه او را به خطری که او را تهدید می‌کرد جلب کند.»

چرچیل در تلگراف خود به تاریخ ۱۸ آوریل (۱۹۴۱) و روزهای بعد هم هشدار خودش را به کرات تأیید نمود. ولی استالین توجهی به آن نکرد و تازه دستور داد به منظور جلوگیری از تحریک شروع عملیات نظامی، در آینده هم به چنین تذکراتی توجه نشود.

اطلاعات مشابه مبنی بر خطر تعارض قوای آلمان به خاک شوروی از منابع نظامی و دیپلماتیک خودمان هم می‌رسید. ولی چون استالین هم از این اخبار اطلاع داشت اطلاعات مزبور را با ترس و تحت عبارات احتیاط آمیز گزارش می‌نمودند.

مثلاً اخباری که در ۶ مه ۱۹۴۱ به وسیله سروان «ورونتزوف» **Воронцов** وابسته نظامی شوروی به برلن فرستاده شد حاکی از این بود که یک تبعه شوروی (بوزر) به معاون وابسته نیروی دریایی اطلاع داده که طبق گفته یک افسر آلمان در ستاد کل هیتلر، آلمان مقدمات حمله به شوروی را در ۱۴ مه از

طریق فنلاند و کشورهای بالتیک و لتونی تهیه می‌بیند و در همان موقع شهرهای مسکو و لنینگراد به سرعت بمباران خواهد شد و چتربازان در شهرهای مرزی فرود خواهند آمد. در گزارش مورخ ۲۲ مه ۱۹۴۱ «خلوپوف» Хлопов معاون وابسته نظامی در برلن اظهار داشته بود «حمله ظاهراً برای ۱۵ ژوئن پیش بینی شده است ولی ممکن است که در روزهای اول ماه ژوئن شروع شود.»

تلگراف مورخ ۱۸ ژوئن ۱۹۴۱ سفارت ما در لندن خبر داد که «اکنون «کریپس» Криппс کاملاً معتقد است که جنگ بین آلمان و اتحاد شوروی غیر قابل اجتناب است و دیرتر از اواسط ژوئن شروع نخواهد شد. طبق نظر کریپس، آلمانی‌ها ۱۴۷ لشکر شامل واحدهای هوایی و زمینی در طول مرز شوروی متمرکز کرده‌اند.

برای راندن دشمن به اندازه کافی توپ و تانک و هواپیما نداشتیم.

با وجود این اخطارهای وخیم اقدامات لازم برای آماده کردن کشور جهت دفاع و ممانعت از غافلگیر شدن به عمل نیامد.

آیا فرصت و امکان آماده شدن را داشتیم؟ بله، ما فرصت و امکان آنرا داشتیم. صنایع ما به نحوی توسعه یافته بود که با وجود اینکه هنگام جنگ نیمی از صنایع و نواحی اوکراین و قفقاز شمالی و سایر نواحی غربی کشور را، از دست دادیم ملت شوروی توانست به تولید ساز و برگ نظامی در نواحی شرقی کشور سر و صورتی داده، وسائل و کارخانجات نواحی غربی را به آنجا منتقل و قوای مسلح ما را به تمام وسائلی که برای نابودی دشمن لازم بود مجهز نماید.

اگر صنایع ما به موقع و به نحو مقتضی تجهیز شده بود تا احتیاجات ارتش را تأمین کند خسارات جنگی ما به مراتب کمتر بود ولی این تجهیز به موقع انجام نشد. از روزهای اول جنگ معلوم گشت که تجهیزات ارتش ما بسیار ناقص است و برای راندن دشمن به اندازه کافی توپ و تانک و هواپیما نداشتیم. علم و صنعت شوروی قبل از جنگ، بهترین نمونه‌های تانک و توپ را تهیه کرده بود ولی تولید زنجیره ای این سلاح‌ها عملی نشده بود و در حقیقت هنگامی که جنگ در شرف آغاز بود ما شروع به تازه کردن وسائل نظامی خود نمودیم. در نتیجه موقع حمله دشمن نه ماشین آلات قدیمی داشتیم که برای تولید سلاح‌ها از آن استفاده کنیم نه ماشین آلات جدید که قرار بود جانشین قدیمی‌ها بشود مهیا شده بود. وضع توپهای ضدهوایی مخصوصاً خیلی بد بود و ترتیب گلوله‌های ضد تانک را نداده بودیم. در عمل ثابت شد که بسیاری از قلعه‌های نظامی ما به علت اینکه سنگرهای جدید قابل استفاده‌ای برای آنها درست نشده بود قابل دفاع نیستند. این ملاحظات متاسفانه فقط در مورد تانک و توپخانه و هواپیما نبود. در اوائل جنگ حتی به اندازه کافی تفنگ هم برای سربازانی که بسیج کرده بودیم نداشتیم.

من به خاطر دارم که در آن روزها از شهر «کیف» Киев به رفیق «مالنکف» Маленков تلفنی کرده و گفتم: «در ارتش داوطلبانی داریم که اسلحه می‌خواهند برای ما بفرستید» مالنکف جواب داد «ما نمی‌توانیم برای شما اسلحه بفرستیم زیرا هرچه تفنگ داریم به لنینگراد می‌فرستیم و شما باید شخصاً فکر سلاح خودتان باشید. (همهمه حضار)

مرزهای ما به اندازه کافی مجهز نشدند.

این وضع تسلیحات بود. برای نمونه موضوع زیر را نمی‌توان فراموش کرد. کمی قبل از حمله قوای هیتلر به شوروی «کروپونس» Кирпонос رئیس ناحیه مخصوص نظامی «کیف» (او بعدها در جنگ کشته شد) به استالین نوشت که قوای آلمان در ناحیه رودخانه «بوگ» Буг هستند و خود را برای حمله حاضر می‌کنند و احتمال می‌رود که در آینده بسیار نزدیکی حملات خود را آغاز نمایند.

او پیشنهاد نمود که دفاع سختی ترتیب داده شود و سیصد هزار نفر از اهالی مناطق مرزی تخلیه شوند و چند پایگاه در این مناطق با خندق‌های ضد تانک و خندق‌های سربازان و غیره آماده شود. جواب مسکو به این پیشنهاد این بود که چنین عملی تحریک آمیز بوده و هیچ نوع عملیات مقدماتی دفاعی در مرزها نبایستی انجام شود زیرا نباید کوچک‌ترین بهانه‌ای به آلمانی‌ها برای شروع عملیات نظامی علیه ما داده شود. بدین ترتیب مرزهای ما برای دفع دشمن به اندازه کافی مجهز نشدند.

وقتی ارتشهای فاشیست عملاً به شوروی حمله کردند و عملیات نظامی شروع شد مسکو دستور داد که به تیراندازی آلمان‌ها پاسخ داده نشود. چرا؟ برای اینکه استالین علی‌رغم همه شواهد، می‌پنداشت که جنگ هنوز آغاز نشده و تیراندازی آلمانی‌ها چیزی جز عمل تحریک آمیز چند واحد بی‌انضباط در ارتش آن کشور نیست و واکنش ما ممکن است بهانه‌ای برای آغاز جنگ به دست بدهد.

موضوع زیر را هم، همه می‌دانند. مقارن تهاجم ارتش هیتلر به خاک شوروی یک نفر تبعه آلمان از مرز ما عبور کرده و اظهار داشت که به قوای آلمان دستور داده شده که حملات خود را علیه شوروی ساعت ۳ نیمه شب ۲۲ ژوئن آغاز کنند. استالین فوراً از این جریان مطلع شد ولی حتی این اعلام خطر هم نشنیده گرفته شد.

بطوریکه ملاحظه می‌شود همه چیز از اخطارهای فرماندهان ارتش گرفته تا اظهارات فراریان قوای دشمن و حتی کارزار علنی دشمن، با بی‌اعتنایی تلقی شد. آیا این نمونه هوشیاری رهبر حزب و رئیس کشور در چنین لحظات حساس تاریخی بود؟

تیرباران فرماندهان نظامی و تأثیر آن در نتیجه جنگ

این سهل انگاری و بی‌اعتنایی به حقایق به کجا انجامید؟ نتیجه این شد که دشمن در ساعات و روزهای نخست جنگ در نواحی مرزی، قسمت اعظم نیروی هوایی و توپخانه و سایر تجهیزات نظامی ما را منهدم کند. تعداد زیادی از دسته‌های نظامی ما را نابود و ستاد فرماندهی ما را بکلی برهم زد و طبیعتاً ما نتوانستیم از پیشروی عمیق دشمن در خاک خودمان جلوگیری کنیم.

نتایج وخیم روزهای اول جنگ نیز تا حدی مربوط به اقداماتی بود که استالین بین سالهای ۱۹۳۷ و ۱۹۴۱ انجام داد. عملکردی که عده بیشماری از فرماندهان نظامی و کارمندان سیاسی را از بین برد.

در طی سالهای مورد بحث، سرکوب کادرهای نظامی از فرماندهان گردان‌ها گرفته تا مقامات عالی‌رتبه ارتش اثر خود را گذاشته بود.

در این مدت فرماندهانی که در اسپانیا و خاور دور تجارب نظامی آمیخته بودند تقریباً همه تیرباران شدند.

این سیاست سرکوب دامنه دار علیه کادرهای نظامی منجر به تزلزل انضباط نظامی گردید. زیرا در خلال سالیان زیادی به کلیه افسران و حتی سربازان حزب و افراد سازمان جوانان کمونیست گفته شده بود که رؤسای خود را به عنوان دشمنان خلق (دشمنان مخفی) رسوا نمایند. (همهمه حضار)

البته که چنین جریانی در انضباط نظامی در مرحله اول جنگ اثر منفی داشت.

«هر آنچه که نئین بوجود آورده بود از دست دادیم.»

حتماً اطلاع دارید که قبل از جنگ ما کادرهای نظامی ممتازی داشتیم. کسانی که بدون هیچ تردیدی نسبت به حزب و میهن، صدیق و خدمتگزار بودند.

آن عده‌ای که از شکنجه‌های طاقت فرسای زندان‌ها جان به سلامت به در بردند از همان روزهای اول جنگ مثل میهن پرستان واقعی رشیدانه برای افتخار کشورشان به جنگ پرداختند.

منظور من افرادی مثل رفیق «روکوسوفسکی» **Рокоссовский** است که می‌دانید زندانی شده بود و یا «مره‌تسکف» **Мерецков** که یکی از نمایندگان حاضر در این جلسه است و نیز «پودلاس» **Подлас** که فرمانده ممتازی بود و در جبهه جنگ کشته شد و بسیاری از رفقای دیگر و فرماندهان بیشماری که در اردوگاه‌ها و زندان‌ها نابود شدند و ارتش دیگر رنگ آن‌ها را ندید.

همه این جریانات حکایت از اوضاعی می‌کند که در ابتدای جنگ وجود داشت و متضمن خطر بزرگی برای میهن بود.

نبایستی فراموش کرد که پس از شکست‌ها و مصائب اولیه در جبهه جنگ، استالین تصور می‌نمود که دیگر امیدی باقی نیست و همه چیز تمام شد و در یکی از نطق‌هایی که در آن موقع ایراد نمود گفت: «ما هر آنچه که لنین بوجود آورده بود برای همیشه از دست دادیم.»

پس از آن استالین برای مدتی طولانی دیگر شخصاً ابتکار عملیات نظامی را به دست نگرفت و دست به هیچ کاری نمی‌زد. وی فقط هنگامی مجدداً زمام امور را به دست گرفت که چند نفر از اعضای دفتر سیاسی با وی ملاقات نمودند و به او گفتند برای بهبود اوضاع جنگ لازم است فوری اقداماتی به عمل آید.

بنابراین خطراتی که در دوران اولیه جنگ متوجه کشور ما شده بود بیشتر معلول اشتباهات شخص استالین و روش‌هایی بود که وی در رهبری به کار می‌برد.

ما فقط در باره آن دقائق اولیه آغاز جنگ که منجر به متلاشی شدن تشکیلات ارتش و تلفات سنگین شد حرف نمی‌زنیم. حتی پس از آغاز جنگ عصبانیت استالین و حالت ویژه‌اش که عملیات نظامی را به کلی مختل می‌کرد باعث زیانهای بزرگی به ارتش ما شد.

استالین از فهم وضع حقیقی جبهه بسیار دور بود. چرا؟ چون در تمام مدت جنگ میهنی هرگز به جبهه نرفته و به جز یک سرکشی کوتاه از جاده «موزائیسک» Можайское آنهم در دوره تثبیت جبهه جنگ، از هیچ یک از شهرهای آزادشده حتی دیدن نکرده بود.

برای همان سرکشی کوتاه چه بسا آثار ادبی مملو از تجلیل و تصویر که تهیه نشد.

استالین نقشه نظامی را از روی یک کره جغرافیایی تنظیم می‌کرد!

در عین حال استالین در ابتکار عملیات نظامی دخالت‌های خودش را داشت و دستوراتی می‌داد که چون با وضع حقیقی قسمت بخصوص جبهه جور در نمی‌آمد باعث تلفات سنگین به نیروها می‌شد. به خودم اجازه می‌دهم که یک واقعه را به عنوان نمونه‌ای از طرز رهبری عملیات جبهه‌ها توسط استالین تعریف کنم.

مارشال «باگرامیان» Баграмян که در آنوقت فرمانده عملیات ستاد کل جبهه جنوب شرقی بود و در این جلسه کنگره حضور دارد می‌تواند آنچه را خواهم گفت تأیید کند. هنگامی که در سال ۱۹۴۲ در ناحیه «خارکف» Харьков اوضاع بی‌اندازه وخیم شده بود ما تصمیم گرفتیم که از اجرای یک نقشه که در آن موقع ممکن بود در صورت ادامه عملیات نتایج حیاتی برای ارتش ما داشته باشد جلوگیری کنیم و جریان را به استالین گزارش کردیم و گفتیم اوضاع ایجاب می‌کند تغییری در نقشه عملیات داده شود تا از انهدام قسمت عمده نیروهای ما جلوگیری به عمل آید. بر خلاف عقل سلیم، استالین

پیشنهاد ما را رد کرد و دستور داد که عملیات نظامی برای محاصره خارکف ادامه یابد در صورتیکه در آن موقع چند دسته از نیروهای ما در خطر محاصره و نابودی بودند.

من خودم به «واسیلوسکی» **Василевский** (فرمانده و مارشال نظامی) تلفن کردم و گفتم: «الکساندر میخائیلوویچ (واسلوسیکی) لطفاً خودتان نقشه را بردارید و به رفیق استالین توضیح دهید، یادآوری کنم که استالین نقشه‌های نظامی خود را از روی یک کره جغرافیایی تنظیم می‌کرد (همه‌همه در تالار)

بله، رفقا، استالین روی یک کره جغرافیایی خط جبهه را مشخص می‌نمود.

صدها هزار نفر از سربازان خودمان را از دست دادیم.

خلاصه، به رفیق واسیلوسکی گفتم:

«موقعیت را روی نقشه به استالین نشان بدهید و بگوئید که در وضع فعلی نمی‌توان عملیات را طبق طرح قبلی پیش برد. تصمیم اولیه باید به نفع نتیجه نهایی تغیر یابد.»

واسیلوسکی پاسخ داد که استالین قبلاً مسأله را مطالعه کرده و او هم مایل نیست سر این موضوع وی را ملاقات کند چون استالین حاضر نیست که در خصوص عملیات مورد بحث، صحبتی با او بشود.

پس از گفتگو با واسیلوفسکی من شخصاً به استالین در منزلش تلفن کردم ولی وی به تلفن جواب نداد و در عوض «مالنکف» گوشی را برداشت. به وی گفتم من از جبهه جنگ دارم صحبت می‌کنم و مایلیم مستقیماً با استالین صحبت کنم. استالین از طریق مالنکف به من فهماند که می‌توانم به خود مالنکف **Маленков** حرفم را بزنم. برای بار دوم اصرار کردم که می‌خواهم در باره وضع وخیمی که در جبهه پیش آمده گفتگو کنم ولی استالین با وجود اینکه در دوقدمی تلفن بود همچنان از به دست گرفتن گوشی امتناع کرد و فهماند از طریق مالنکف حرفم را بزنم. وقتی از این طریق توضیح ما را شنید گفت «هیچ تغیری در تصمیمی که پیش‌تر گرفته شده ندهید.»

از تمام این‌ها چه نتیجه‌ای حاصل شد؟

بدترین چیزی که ممکن بود پیش‌آید پیش‌آمد. نیروهای آلمان قوای متمرکز ما را دور زدند و ما صدها هزار نفر (صدها هزار نفر) از سربازان خودمان را از دست دادیم. این بود به اصطلاح نبوغ نظامی استالین و زبان‌های هنگفتی که ما دادیم. (همه‌همه حضار)

همه کس ممکن است خطا کند (ولی استالین؟ ابداً)

پس از خاتمه جنگ طی نشست‌هایی که استالین و اعضای دفتر سیاسی حضور داشتند «آناستاس میکویان» Анастас Микоян اظهار نمود که موقعی که خروشچف راجع به عملیات نظامی خارکف تلفن کرد حق داشت. میکویان اضافه کرد باعث تأسف است که پیشنهادات خروشچف مورد توجه قرار نگرفت. دلم می‌خواست ناظر خشم و غضب استالین بودید. چگونه ممکن است تصور شود که استالین عمل صحیحی انجام نداده باشد!

هرچه باشد استالین «نابغه» نظامی بود و نابغه هم که جز کار صحیح نمی‌کند. همه کس ممکن است خطا کند (ولی استالین؟ ابداً). او خیال می‌کرد که هیچوقت اشتباه نمی‌کند و همیشه حق با او است. قبول نداشت که خطای بزرگ یا کوچکی کرده باشد. درحالی‌که چه در تئوری و چه در عمل کژروی از او بسیار سر می‌زد. وقتی کنگره حزب پایان یابد احتمالاً بایستی چندین عملیات نظامی زمان جنگ را مجدداً واریسی کنیم و آن‌ها را به صورت حقیقی خود جلوه دهیم. تاکتیک‌هایی که استالین بدون اطلاع از رهبری عملیات نظامی در اجرای آن‌ها اصرار داشت تا موقعی که ما موفق شدیم دشمن را متوقف کرده و حملات دفاعی را شروع کنیم به قیمت خون بسیاری از سربازان ما تمام شد.

نظامی‌ها می‌دانند که اواخر سال ۱۹۴۱ بعوض شروع مانورهای بزرگ جهت محاصره دشمن از دو سو و نفوذ در پشت جبهه، (به جای آنکه مانورهای عملیاتی بزرگی آغاز شود تا بتوان از پهلو به دشمن ضربه زد و به پشت جبهه رخنه کرد) استالین مرتب دستور حمله مستقیم را می‌داد که دهات یکی پس از دیگری به تصرف درآیند. اتخاذ آن تاکتیک (اشتباه) باعث شد ما تلفات بسیار زیادی بدهیم. بالاخره افسران عالی رتبه ما که بار سنگین اجرای عملیات با آن‌ها بود موفق به تغییر اوضاع شدند و با شروع مانورهای نرمتری تغییرات بزرگی در جبهه‌ها به نفع ما دادند.

پس از پیروزی بزرگ بر دشمن که به قیمت سنگینی تمام شد، استالین برای تنزل درجه عده زیادی از فرماندهان که در پیروزی نقش بزرگی را ایفا نمودند، تردیدی به خود راه نداد. او نمی‌توانست بپذیرد برای خدماتی که در جبهه صورت گرفته، جز خودش کسی تحسین می‌شود.

استالین یک دست لباس را به تن هفت نفر می‌کرد!

استالین خیلی مایل بود به نظرات دیگران در مورد رفیق «ژوکوف» Жуков پی ببرد و گاهاً دیدگاه مرا جویا می‌شد. به او گفتم که «ژوکوف را از سالیان دراز می‌شناسم. او ژنرال و فرمانده نظامی بسیار خوبی است.»

جنگ که تمام شد شروع کرد پشت سر ژوکوف حرف زدن. مثلاً می‌گفت شما از ژوکوف تعریف کرده‌اید در حالیکه او قابل تحسین نیست. می‌گویند ژوکوف قبل از شروع عملیات نظامی مشتی خاک از زمین برداشته، بو می‌کرد و آنگاه می‌گفت: می‌توانیم حمله را شروع کنیم و یا اینکه بعکس عملیات را طبق نقشه پیش بینی شده نمی‌توان پیش برد.

من جواب دادم رفیق استالین من نمی‌دانم کی این‌ها را به شما گفته ولی این گفته‌ها واقعیت ندارد. چه بسا خود استالین این داستان را سرهم بندی کرده بود تا مهارت نظامی ژوکوف را ناچیز جلوه دهد و او را تحقیر کند.

استالین خیلی سعی داشت که خودش را به عنوان یک رهبر نظامی بزرگ معرفی کند. از طرق مختلف می‌کوشید بین مردم همین را جا بیاندازد و القا کند که همه پیروزی‌های ملت شوروی طی جنگ بزرگ میهنی مرهون شجاعت و شهامت و نبوغ خود او بوده است (و لاغیر).

درست مانند «کوزما کریوشکف» Кузьма Крючков (قزاق معروف که علیه آلمانی‌ها به عملیات دست می‌زد)، استالین در عین حال یک دست لباس را به تن هفت نفر می‌کرد! (همه‌همه در تالار)

استالین و فیلم روسی «سقوط برلن»

در این زمینه خوب است به فیلمهای تاریخی و نظامی و چند اثر ادبی خودمان مراجعه کنیم، حقیقتاً نفرت آور است. مضمون همه آن‌ها نبوغ نظامی استالین است.

فیلم روسی «سقوط برلن» Падение Берлина را در نظر بگیرید. در این فیلم استالین همه کاره است. (در این فیلم تنها خودش بازی می‌کند.)

وی از اتاقی که دارای چندین صندلی خالی است دستورات نظامی خودش را صادر می‌کند و تنها کسی که به وی نزدیک می‌شود و چیزی در گوشش می‌گوید همان Поскребышев «پاسکرو بیشف»، (ملیجک و) سخنگوی باوفای او است. (خنده حضار)

...

پس فرماندهان نظامی و دفتر سیاسی و دولت کجا بودند؟ چه می‌کردند و مامور چه کاری بودند؟ در فیلم (روسی سقوط برلن) اصلاً اشاره‌ای به آن‌ها نیست. استالین به عوض همه کار می‌کند. اصلاً متکی به کسی نیست و عقیده کسی را هم نمی‌پرسد.

بدین طریق همه چیز را تحت این ظواهر غیرواقعی به مردم نشان دادند. چرا؟ برای اینکه استالین را برخلاق وقایع تاریخی نورانی و با افتخار جلوه دهند.

اصلاً این سؤال را نمی‌شود پرسید که پس نظامیانی که بار اصلی جنگ را بر دوش داشتند کجا هستند؟ آن‌ها غایب‌اند. آخر مگر ممکن است با حضور استالین جا برای کس دیگری هم باشد؟

در حقیقت تمام سازمان حزب و دولت و ارتش شجاع و افسران با کفایت و سربازان دلیر مردم شوروی بودند که پیروزی را در جنگ بزرگ میهنی تضمین نمودند نه استالین (ابراز احساسات حصار) اعضای کمیته مرکزی، وزرا و مسؤولین اقتصادی و فرهنگی شوروی و رؤسای سازمانهای ناحیه‌ای حزب و دولت و مهندسین و کارشناسان هریک از آنها در محل کار خود از قدرت و معلومات خود برای پیروزی بر دشمن دریغ نکردند.

مبارزان ما که با دلیری بی‌نظیر به مقابله با دشمن پرداختند، کارگران، دهقانان مزارع اشتراکی و روشنفکران شوروی که تحت رهبری سازمانهای حزب بر محرومیت‌های ناگفتنی فائق آمده و تمام قدرت خود را وقف دفاع میهن نمودند، آنها (قهرمان واقعی هستند و) شایسته تقدیر و افتخارند. زنان شوروی به نوبه خود کارهای شجاعانه‌ای انجام دادند و در کارخانجات و مزارع اشتراکی و رشته‌های مختلف اقتصادی و فرهنگی کار تولید را با موفقیت دنبال نمودند. بسیاری از آنها حتی مستقیماً در جبهه‌های جنگ شرکت کردند.

جوانان دلاور ما هم چه در جبهه جنگ و چه در داخل برای دفاع میهن و انهدام دشمن تلاش فراوان کردند.

خدمات سربازان شوروی و رهبران آنها و مبارزین سیاسی در هر مقامی زنده خواهد ماند. در نخستین ماههای جنگ و با از دست دادن قسمت عمده‌ای از ارتش این‌ها نبودند که عقل و روحیه خود را از دست دادند!

توانستند حین جریان جنگ، ارتش قوی و شجاعی مجدداً تشکیل دهند و نه تنها در مقابل دشمن قوی و با تجربه مقاومت نمودند بلکه آنها به شکست هم کشیدند.

اعمال برجسته و شجاعانه صدها میلیون مردم شرق و غرب در مبارزه علیه خطر بردگی فاشیسم که با آن خطر روبرو بودیم قرن‌ها و هزاران سال در خاطره بشریت خواهد ماند. (کف زدن حصار) افتخار اصلی پایان پیروزمند آن نبرد متوجه حزب کمونیست و قوای نظامی اتحاد شوروی و ده‌ها میلیون افرادی است که توسط حزب به میدان آمدند. همه آنها در این موفقیت نقش حساس و عمده‌ای داشتند.

تبعید و کوچ دادنهای دسته جمعی

رفقا بگذارید به حقایق دیگری توجه کنیم. اتحاد شوروی حقاً به عنوان نمونه یک کشور چند ملیتی شناخته می‌شود. زیرا ما عملاً تساوی حقوق و مودت ملل را که در قلمرو میهن وسیع‌مان زندگی می‌کنند تأمین نموده‌ایم.

به همین دلیل اعمالی که به ابتکار استالین انجام می‌شد و در حقیقت بر اساس تخطی شدید از اصول اساسی لنین در مورد سیاست ملیون کشور شوروی استوار بود نفرت انگیزتر جلوه می‌نماید. منظور ما در اینجا تبعید و کوچ دادن دسته جمعی توده‌هایی از افراد است که بدون استثناء شامل کمونیست‌ها و اعضاء سازمان جوانان **КОМСОМОЛЪЦЫ** بوده و ملاحظات نظامی خاصی هم برای این اقدامات نبوده است.

در اواخر سال ۱۹۴۳ هنگامی که در سراسر جبهه‌های جنگ میهنی شکافهایی به نفع اتحاد جماهیر شوروی بوجود آمد تصمیم تبعید «کاراچایی‌ها» (قره چای‌ها) **карачаевцы** از سرزمین اصلیشان اتخاذ و اجرا شد. در همان ایام یعنی در اواخر سپتامبر ۱۹۴۳ تمام اهالی جمهوری خودمختار «کالموک» **Калмыцкий** دچار همین سرنوشت شدند و در ماه مارس ۱۹۴۴ اهالی چچن و اینکوش تبعید و جمهوری خودمختار چچن و اینکوش منحل گردید.

در ماه آوریل ۱۹۴۴ همه بالکارها به نقاط دوردست جمهوری خودمختار کاباردینو-بالکاریا **Кабардино-Балкария** تبعید شدند و حتی اسم جمهوری آن‌ها را هم عوض کردند و به جمهوری خودمختار کابارد موسوم شد.

(خوشبختانه) اهالی اوکرائین چون تعدادشان زیاد و محلی برای اسکان شان نبود به چنین سرنوشتی دچار نشدند و گرنه از سر تبعید و دربدر کردن آنها هم نمی‌گذشتند. (خنده و همهمه حضار)

قضیه ساختگی لنینگراد

کسی که پیرو مارکس و لنین است و هیچ انسان با شعور دیگری نمی‌تواند فکر کند که چطور ممکن است ملتی را تماماً (متهم کرد) و حتی زنان و کودکان و سالخوردگان و کمونیست‌ها و اعضاء سازمان جوانان (کومسومول‌ها) را مسؤول اعمال غیردوستانه (علیه مقامات کشور) پنداشت و دسته جمعی همه‌شان را سرکوب و دسته‌ای از آن‌ها را محکوم به تیره روزی و رنج نمود.

...

پس از پایان جنگ میهنی و شکست دشمن که با قربانی‌های بی‌شمار و با تلاش فراوان حاصل شد، مردم شوروی پیروزی عظیم خودش را با افتخار تجلی بخشید و حزب هم از جنگ یکپارچه و متحد بیرون آمد. نیروهای حزبی در جنگ آبدیده و قوی‌تر شده و در چنین شرایطی کسی در فکر توطئه نبود.

اما درست در همین موقع قضیه معروف لنینگراد **ленинградское дело** علم شد.

الآن ثابت شده آن قضیه کاملاً ساختگی بود در حالیکه کسانی بیگناه جان خود را در این رابطه از دست دادند. رفقا «وازنه سنسکی» **Вознесенский**، «کوزنتسوف»، **Кузнецов** «رودیونوف»

Родионов، «پوپکف» **Попков** (و خیلی‌های دیگر)...

...

«وزنسکی» و «کوزنتسف» در شمار رهبران برجسته و عالیقدر بوده و زمانی هم به استالین خیلی نزدیک بودند و استالین وزنزسکی را به معاونت اول شورای وزیران و کوزنتسف را به دبیری کمیته مرکزی ارتقا داد. همچنین نظارت بر سازمانهای انتظامی کشور با کوزنتسف بود و این خود اعتماد استالین را به وی نشان می‌داد.

پس چگونه ممکن است به عنوان دشمن مردم (وراگ نارودا) متهم و نابود شوند؟

خودسری استالین در برابر توده‌های حزبی

حقایق ثابت می‌کند که قضیه موسوم به لنینگراد نتیجه خودسری استالین در برابر توده‌های حزبی بوده است.

اگر در کمیته مرکزی حزب و در دفتر سیاسی کمیته مرکزی وضع عادی موجود بود مسائلی از این قبیل طبق رسم معمول حزب در آنجا بررسی و همه حقایق سنجیده می‌شد و اصولاً این قضیه و حوادث نظیر آن پیش نمی‌آمد.

...

پس از پایان جنگ اوضاع پیچیده‌تر شد و استالین حالی به حالی تر، عصبانی‌تر و خشن‌تر شده و سوء ظنش به همه چیز و همه کس بیشتر شده بود. جنون اذیت و آزارش بیش از حد تصور شدت گرفت بطوریکه بسیاری از مبارزین را دشمن خلق می‌پنداشت. او خود را بیش از پیش از جامعه و مردم جدا کرده و بدون شور و مشورت شخصاً تصمیم می‌گرفت.

«بریا» آن محرک پست و دشمن فرومایه که هزاران کمونیست و نیروهای صادق و پاک میهن را به قتل رساند، از سوء ظن استالین نهایت سوءاستفاده را کرد. شهرت و محبوبیت وزنزسکی و کوزنتسف بریا را نگران کرده بود.

حالا معلوم شده که بریا با تهیه مدارک ساختگی و انتشار اظهارات و نامه‌های بی‌اسم و نشان و نیز سخن چینی و شایعه پراکنی، حذف آنان را به استالین پیشنهاد داد.

کمیته مرکزی حزب، قضیه ساختگی و معروف لنینگراد را مورد بررسی قرار داد. در مورد بیگناهی که رنج دیده بودند اعاده حیثیت شد و سازمان پرافتخار حزب لنینگراد هم اعاده شرف گردید.

«آیاکومف» **Абакумов** و دیگران که قضیه را جعل کرده بودند دادگاهی شدند. محاکمه آنها در لنینگراد انجام شد و به سزای اعمال خود رسیدند.

استالین بر قضیه لنینگراد شخصاً نظارت می‌کرد.

یک مسأله قابل طرح است. چگونه در خصوص این قضیه حقایق حالا روشن شده و چرا زمان حیات استالین ما برای جلوگیری از نابودی قربانیان اقدامی نکردیم؟ دلیلش این بود که استالین بر قضیه لنینگراد شخصاً نظارت می‌کرد و در آن زمان اکثریت اعضای دفتر سیاسی از کم و کیف قضیه لنینگراد خبر نداشتند و دخالتی هم نمی‌توانستند بکنند. وقتی «بریا» و آیاکومف به اصطلاح مدارک را به استالین دادند، وی بدون آنکه در آن افتراهای ساختگی تأمل کند، دستور بازپرسی را نسبت به «قضیه» ووزنسنکی و کوزنتسف صادر نمود و سرنوشت آن‌ها را مشخص کرد. (تیرباران شدند)

سازمان ملی «مینگرلی»

نمونه عبرت انگیز دیگر، موضوع سازمان ملی «مینگرلی» (مینگرلسکایا) **мингрельская националистическая организация** است که گویا در گرجستان وجود داشت. همانطور که می‌دانید کمیته مرکزی حزب اتحاد شوروی در نوامبر ۱۹۵۱ و مارس ۱۹۵۲ قطعنامه‌هایی در اینخصوص صادر نمود.

این قطعنامه‌ها بدون طرح قبلی در دفتر سیاسی صادر گردید و استالین شخصاً آن‌ها را انشاء کرده بود. در این قطعنامه‌ها علیه عده زیادی کمونیستهای صدیق اتهامات سنگینی عنوان شده بود. بر اساس مدارک ساختگی ثابت کرده بودند که در گرجستان یک سازمان ملی که هدفش با همکاری دول امپریالیستی انهدام قدرت شوروی در آن جمهوری است وجود دارد. خلاصه، عده‌ای از مبارزین مسؤول حزب و دولت توقیف شدند.

بعداً ثابت شد تمام این جریان‌ها افتراهایی علیه سازمان حزب گرجستان بود.

می‌دانیم که در گرجستان هم مانند چند جمهوری دیگر زمانی تظاهرات ملی بورژوازی روی داد. حال باید سؤال کرد که پس از تصویب قطعنامه‌های مورد اشاره فوق چگونه ممکن بود تمایلات ملی در گرجستان به حدی شدت یابد که خطر جدا شدن گرجستان از شوروی و مثلاً الحاق آن به ترکیه برود؟ (خنده حضار)

چنین تصویری البته جنون آمیز است. تصور اینکه چنین افکاری بتواند در مخیله کسی خطور کند غیرممکن است. هرکس می‌داند چگونه گرجستان تحت حکومت شوروی به پیشرفهای اقتصادی نائل آمد.

تولید صنعتی جمهوری گرجستان نسبت به میزان قبل از انقلاب ۲۷ برابر شده است. صنایعی که قبل از انقلاب در آنجا وجود نداشت از قبیل ذوب آهن، روغن گیری و کارخانجات مولد ماشین آلات و غیره (در گرجستان تاسیس شد).

بیسوادی که در گرجستان پیش از انقلاب ۷۸ درصد بود، دیگر وجود ندارد. اگر اهالی گرجستان اوضاع جمهوری خود را با شرایط توده‌های کارگر ترکیه مقایسه کنند آیا هیچوقت ممکن بود آرزوی الحاق به ترکیه را بکنند؟ در سال ۱۹۵۵...، گرجستان ۱۸ برابر ترکیه فولاد تولید کرد. گرجستان ۹ برابر ترکیه نیروی برق تولید می‌کند. طبق آمار سال ۱۹۵۰ میلادی ۶۵ درصد جمعیت ترکیه بیسواد است و نسبت بیسوادی در بین زنان به ۸۰ درصد می‌رسد. گرجستان دارای ۱۹ آموزشگاه تعلیمات عالی است که تقریباً ۳۹ هزار دانش آموز در آن‌ها مشغول تحصیل هستند. یعنی ۸ برابر ترکیه (برای هر ۱۰۰۰ نفر جمعیت)، رفاه طبقه کارگر در گرجستان تحت حکومت شوروی خیلی زیاد افزایش یافته است. واضح است به نسبتی که اقتصاد و فرهنگ توسعه یابد و هوشیاری سوسیالیستی مردم گرجستان اضافه شود به همان نسبت هم حس ملیت بورژوازی تقلیل خواهد یافت. البته همانطور که بعداً معلوم شد اصلاً سازمان ملیونی در گرجستان وجود نداشت (که بخواهد توطئه کند)

(اما) ده‌ها هزار افراد بیگناه قربانی سماجت و بی‌قانونی شدند. ایگونه جریانات تحت رهبری «پر از نبوغ» استالین و فرزند عظیم‌الشان گرجستان که گرجی‌ها دوست دارند همین جور او را خطاب کنند، اتفاق افتاد. (همهمه در تالار)

انگشت کوچک را تکان دهم، اثری از «تیتو» نیست!

خیره سری استالین نه تنها در تصمیماتی که مربوط به امور داخلی کشور بود بروز می‌نمود بلکه در روابط بین‌المللی اتحاد جماهیر شوروی هم ظهور می‌کرد. جلسه عمومی ماه ژوئیه کمیته مرکزی جزئیات علل اختلافات با یوگسلاوی را مورد مطالعه قرارداد. نقش استالین در این خصوص برآستی شرم آور است. مسائل ناشی از «ماجرای یوگسلاو» جملگی مسائلی بودند که می‌شد با مذاکره بین احزاب و رفقا حل شود. هیچ مبنایی قابل توجهی وجود نداشت که قطع رابطه دو کشور و مسائل بعدی را باعث شود... منظور این نیست که رهبران یوگسلاوی از خطا و نقص میرا بودند ولی خطاها به شکل عجیبی از طرف استالین بزرگ جلوه داده شد تا اینکه اوضاع به قطع رابطه دو کشور کشید. من روزهای اول بگو مگو بین اتحاد شوروی و یوگسلاوی را که مخصوصاً بزرگ جلوه داده می‌شد بخاطر دارم. یک روز که از شهر «کیف» به «مسکو» بر می‌گشتم از من دعوت شد به ملاقات استالین بروم.

استالین درحالیکه رونوشت نامه‌ای را که به تیتو Тито فرستاده بود به من نشان داد و پرسید آیا این را خوانده‌اید؟

بعد بدون اینکه منتظر جواب من باشد گفت کافی است من انگشت کوچکم را تکان دهم و اثری از «پوستیشف» و «چوبار» نماند.. انگشت کوچکم را تکان می‌دهم وازسنسکی و کوزنتسف و دیگران از بین خواهند رفت.

(بگذریم که) این جریان انگشت تکان دادن در مورد «تیتو» صدق نکرد. استالین نه فقط انگشت کوچک خود بلکه هرچه را که می‌توانست تکان داد اما روی تیتو اثر نکرد و او پابرجا ماند. چرا؟ چون یک ملت با او بود.

استالین حس درک حقایق را از دست داده بود.

مردمی که در مکتب دشوار مبارزات آزادیخواهانه و استقلال طلبانه تعلیم گرفته بودند و از رهبران خود حمایت می‌کردند.

ملاحظه می‌کنید جنون قدرت (و خودبزرگ بینی) کار استالین را به کجا کشاند. او به کلی حس درک حقایق را از دست داده بود و تکبر و سوءظن خود را نه فقط در باره مردم شوروی به کار می‌برد بلکه به تمام احزاب و ملل تعمیم می‌داد.

ما موضوع یوگسلاوی را با دقت بازبینی کردیم و راه حل مناسبی که مورد تأیید مردم اتحاد شوروی و یوگسلاوی و همچنین دموکراسی توده‌ای و بشریت مترقی است یافتیم. به روابط غیرعادی با یوگسلاوی به نفع تمام اردوی سوسیالیسم و به نفع تحکیم و تقویت صلح در سراسر جهان پایان داده شد.

آکادمیسین «وینوگرادف» بایستی زنجیر شود.

حالا خوب است که به اصطلاح «ماجرای توطئه پزشکان» дело врачей-вредителей را نیز یادآور شویم. (همهمه حضار)

در واقع این ماجرا فقط در گفته‌های خانم دکتر تیماشوک خلاصه می‌شد و اصلاً مسأله‌ای نبود. دکتر مزبور را احتمالاً تحت تاثیر قرار داده بودند و یا به او دستور داده بودند (چون دکتر مزبور همکار رسمی دستگاه‌های امنیتی دولتی بود) نامه‌ای برای استالین بنویسد و ضمن ان اظهار کند که پزشکان به درمان‌های ناشایستی دست می‌زنند.

چنین نامه‌ای برای استالین کافی بود که او فوراً نتیجه بگیرد که در اتحاد شوروی پزشکان توطئه چینی می‌کنند و در نتیجه دستور داد دسته‌ای از پزشکان متخصص عالیقدر را دستگیر کنند و در باره طریقه

بازجویی و تحقیق و روش بازجویی آنها نظریات شخصی خود را اظهار داشت. استالین امر کرد که آکادمیسین «وینوگرادف» **Виноградов** بایستی زنجیر شود و دیگری شلاق بخورد. رفیق «ایکناٹیف» **Игнатъев** وزیر سابق امنیت کشور در این کنگره به عنوان نماینده حضور دارد. استالین با خشونت به وی گفته بود که اگر اعترافاتی از دکترها به دست نیاورید سرتان را از تن جدا خواهم کرد. (سر و صدای حضار)

شما مثل بچه گربه‌های نوزاد کور هستید.

استالین شخصاً قاضی بازپرس را به حضور طلبید و به وی دستوراتی داد و نسبت به روشهای بازجویی و تحقیق توصیه‌هایی به وی کرد. روش مزبور خیلی ساده بود. زدن و زدن و زدن. کمی پس از بازداشت پزشکان صورت جلسه‌های مربوطه که حاکی از اعترافات به «گناهان» بود به دست ما اعضاء دفتر سیاسی رسید. پس از توزیع این صورتمجلس‌ها استالین به ما گفت «شما مثل بچه گربه‌های نوزاد کور هستید. بدون من چی می‌شد؟ مملکت به باد فنا می‌رفت زیرا شما نمی‌دانید چگونه دشمنان را بشناسید.»

پرونده امر طوری جلوه داده شده بود که هیچکس نمی‌توانست حقایقی را که مبنای تحقیقات بود بازرسی نماید و امکان تماس با اشخاص که به گناهان خود اعتراف نموده بودند و تأیید حقایق، وجود نداشت.

معهد ما احساس می‌کردیم که موضوع دکترهای توقیف شده مشکوک است زیرا برخی از آن‌ها را که گاهی ما را معالجه کرده بودند شخصاً می‌شناختیم. وقتی که پس از وفات استالین موضوع را رسیدگی کردیم متوجه شدیم که آن داستان از ابتدا تا انتها تماماً ساختگی بوده است.

این موضوع شرم اور را خود استالین جعل کرده بود ولی فرصت نیافت که آنرا به نتیجه دلخواهش برساند و به همین علت پزشکان مزبور هنوز زنده هستند. البته از همه‌شان اعاده حیثیت شده و در پست‌های سابق خود مشغول کارند و افراد عالی‌رتبه و اعضای دولت را معالجه می‌کنند و از اعتماد ما برخوردارند و وظایف خود را با کمال صداقت انجام می‌دهند.

«بریا» اعتماد استالین را جلب نموده بود.

بریا، ان عامل دستگاه جاسوسی خارجی و دشمن سرسخت حزب در تنظیم بعضی کارهای کثیف و شرم آور نقش بسیار پستی را بعهده داشت. بریا اعتماد استالین را جلب نموده بود.

واقعاً چگونه او توانست مقامات عالی‌رتبه حزب و دولت را اشغال کرده تا به شغل معاونت اول ریاست شورای وزیران اتحاد شوروی و عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی بالا بیاید؟ اکنون معلوم شده که این عنصر پلید از تعداد بیشماری اجساد عبور کرده و بدین طریق مدارج عالی را طی کرده است. آیا نشانه‌هایی بر دشمنی بریا با حزب وجود داشت؟ در حقیقت بله.

حتی در سال ۱۹۳۷ طی یک جلسه عمومی کمیته مرکزی، «کامینسکی» Каминский کامیسر سابق بهداشت اظهار نمود که بریا برای دستگاه جاسوسی مساوات (میکوویچ) (یک انجمن مخفی آذربایجانی) کار می‌کند.

هنوز مدتی از انعقاد جلسه عمومی کمیته مرکزی نگذشته بود که کامینسکی بازداشت و تیرباران شد. آیا استالین اظهارات کامینسکی را مورد مطالعه قرار داد؟ اِدا. زیرا استالین به بریا اعتماد داشت و کسی قادر نبود عقیده مخالفی ابراز دارد. هر که جرأت می‌کرد عقیده مخالفی ابراز دارد، دچار سرنوشت کامینسکی می‌شد.

روشهای وحشیانه بریا و قتل «کدرف» و...

علائم دیگر هم وجود داشت.

اظهارات رفیق «سنگف» Снегов در کمیته مرکزی حزب قابل توجه است. (نامبرده بعد از ۱۷ سال کار اجباری، اکنون اعاده حیثیت شده است.) او در بیانیه خود چنین نوشت:

در تاریخ ۲۰ اکتبر ۱۹۳۱ طی یکی از جلسات اداره سازمانی کمیته مرکزی حزبی کمونیست اتحاد شوروی «کارتولیشویلی» Картвелишвили دبیر کمیته محلی ماوراء قفقاز گزارشی تسلیم نمود. کلیه اعضای کمیته مرکزی حضور داشتند، ولی از میان آنها امروز فقط من زنده مانده‌ام. استالین در آن جلسه در پایان نطق خود پیشنهادی در باره سازمان دبیرخانه کمیته محلی ماوراء قفقاز ارائه داشت که بموجب آن کارتولیشویلی دبیر اول و بریا دبیر دوم انتخاب شوند. (اولین مرتبه‌ای بود که اسم بریا به عنوان نامزد شغلی در حزب برده می‌شد)

اما کارتولیشویلی جواب داد که بریا را خوب می‌شناسد و بهمین دلیل جداً از همکاری با وی امتناع دارد. استالین سپس پیشنهاد داد موضوع مسکوت بماند زیرا که در حین عمل ممکن است موضوع به خودی خود حل شود. دو روز بعد تصمیم گرفته شد که شغل مزبور به بریا تفویض گردد و کارتولیشویلی از ناحیه ماوراء قفقاز تبعید گردد. این حقایق را رفیق میکویان و گاگانویچ Каганович که در آن جلسه بودند می‌توانند تأیید کنند.

همه با خبر بودند که که از خیلی پیش روابط بین کارتولیشویلی و بریا بسیار بد بود و این تیرگی روابط از زمان فعالیت رفیق «سرگی» در ناحیه ماوراء قفقاز جریان داشت. کارلیشویلی از همکاران بسیار نزدیک سزگی بود و بالاخره این تیرگی روابط باعث شد که بریا برای کارتولیشویلی پرونده سازی کند. موضوع جالب این است که در پرونده کارتولیشویلی، وی متهم به اعمال تروریستی علیه بریا شده بود. اعلام جرم علیه بریا شامل جزئیات جرائم او بود. چون ممکن است برای همه نمایندگان کنگره موقعیتی پیش نیامده باشند که سند اعلام جرم را خوانده باشند لازم است نکاتی را یادآور شوم. روشهای وحشیانه بریا در مورد قتل «کدرف» Кедров و «گالوبف» Голубев و همچنین «باتورینا» Батурина (مادر خوانده کالویف) این سه نفر که بدون محاکمه تیرباران شدند و رأی دادگاه پس از قتلشان صادر گردید. (آنان پیش از تیرباران) مایل بودند کمیته مرکزی را از فعالیتهای خائنانه بریا مطلع سازند.

ترتیبی بدهید که کابوس هولناک بازجویی‌ها خاتمه یابد.

کمونیست قدیمی «کدرف» از طریق رفیق «آندریو» Андреев که آنوقت یکی از دبیران کمیته مرکزی بود، به کمیته مرکزی چنین نوشت:

«من از اعماق سلول تیره و تاریک زندان «لوفورتوسکی» (لوفورتوفو) Лефортовский به شما متوسل می‌شوم. امیدوارم که فریادهای وحشت آمیزم به گوش شما برسد و بی‌تفاوت نمانید و مرا حمایت کنید. از شما تقاضا دارم که ترتیبی بدهید که کابوس ترسناک بازجویی‌ها خاتمه یابد. مبنای پرونده من بر اثر اشتباه گذارده شده است. من بیگناهم و ازتون خواهش می‌کنم که این امر را باور کنید. گذشت زمان ثابت خواهد کرد که من حقیقت را گفتم. من (آنچور که در پرونده‌ام آمده) ربطی به تزارها ندارم. عامل «اوخرانای تزاری» نیستم. مزدور و جاسوس نبوده و نیستم. من عضو سازمان ضدشوروی بطوریکه بعضی‌ها سعی دارند مرا متهم به آن کنند نیستم. من جرمی علیه حزب و یا دولت مرتکب نشده‌ام. من یک بلشویک قدیمی و مبرا از هر لکه‌ای هستم و صادقانه در مدت بیش از چهل سال در صفوف حزب برای خوشبختی و رفاه ملت مبارزه کرده‌ام.

در مورد من خواهان شکنجه‌های بیشتری هستند.

امروز در سن ۶۲ سالگی قاضی دادگاه مرا تهدید به شکنجه‌های جسمی بیرحمانه تر و و تحقیرآمیزتر از پیش می‌کند. بازجوها قادر نیستند به اشتباهات خود پی برده و متوجه شوند که روش آن‌ها غیرقانونی و غیر مجاز است. می‌کوشند عمل خود را توجیه کرده و مرا دشمن سرسختی معرفی کنند و در مورد من

تقاضای شکنجه‌های بیشتر دارند. حزب باید بداند که من گناهی ندارم و هیچ چیز قادر نیست یک فرزند صدیق حزب را حتی هنگامی که آخرین نفس خود را می‌کشد مبدل به دشمن کند. من راه نجاتی ندارم. احساس می‌کنم که ضربات تازه و نیرومندی در انتظار من است. اما هر چیزی را حدی است. شکنجه من به منتها درجه رسیده است. سلامت من متزلزل شده و نیروی من در حال زوال است و پایان عمر من نزدیک می‌شود. چه چیزی برای یک انسان صدیق وحشتناک‌تر از این است که در زندان شوروی جان بدهد و او را خائن به مردم معرفی کنند. در حقیقت چقدر همه این جریانات هولناک است. قلب من احساس تلخی و رنج فراوانی می‌کند. نه، نه این پیش آمد عملی نخواهد شد. ممکن نیست عملی شود. من اشک می‌ریزم. نه حزب، نه دولت شوروی و نه بریا کمیسر خلق، اجازه چنین ظلم شدید و غیر قابل جبرانی را نخواهند داد. اطمینان دارم در صورتیکه با بی‌نظری و آرامش، بدون خشم و تهدید به شکنجه به وضع من رسیدگی شود به آسانی ثابت خواهد شد که اتهامات علیه من بی‌اساس بوده است. ایمان دارم که حقیقت و عدالت بالاخره پیروز خواهد شد. آری، من ایمان دارم. ایمان دارم که عدالت بالاخره پیروز خواهد شد.

...

هیئت قضات نظامی رفیق «کدرف» آن کمونیست قدیمی را بیگناه تشخیص داد ولی وی به دستور بریا تیرباران شد. (ابراز انزجار حضار)

چرا بریا در زمان حیات استالین رسوا نشد؟

بریا با خانواده رفیق **Орджоникидзе** «اوردجینیکیدزه» (اورژونیکیدزه) هم با بیرحمی رفتار کرد. چرا؟ برای اینکه اوردجینیکیدزه سعی کرده بود بریا را از اجرای نقشه‌های شرم آورش مانع شود. بریا تمام کسانی را که ممکن بود مشکلی برایش ایجاد کنند از سر راه خود برداشت. اوردجینیکیدزه همیشه مخالف بریا بود و این موضوع را از استالین هم پنهان نمی‌کرد. استالین بعوض اینکه به موضوع رسیدگی کند اجازه از بین بردن اوردجینیکیدزه را داد و وی وادار به خودکشی شد. (ابراز تنفر حضار)

بریا یک چنین آدمی بود. البته کمی بعد از درگذشت استالین کمیته مرکزی حزب نقاب از چهره بریا برداشت و با تحقیقات مستقل ثابت شد که بریا جنایات هولناکی را مرتکب شده است و او اعدام شد.

...

حالا این سؤال پیش می‌آید که چگونه بریا که ده‌ها هزار از افراد را از بین برده بود در زمان حیات استالین رسوا نشد. دلیلش این است که وی با کمال مهارت از نقاط ضعف استالین استفاده می‌کرد و دائم بیماری سوءظن او را تقویت می‌کرد و پشتش به استالین گرم بود.

رفقا، پرستش فرد به درجات هولناکی رسیده بود. مخصوصاً بدین لحاظ که خود استالین از کلیه طرق قابل تصور برای تجلیل شخص خودش استفاده می کرد. این نظر متکی به حقایق زیادی است.

استالین خود را به پای خدایان رسانیده بود.

یکی از برجسته ترین نمونه های خود فقط بینی استالین، انتشار *Краткая биография* کرادکایا بیگرافیا (شرح حال مختصر) خودش در سال ۱۹۴۸ است.

تملق و تجلیل در این کتاب به حدی است که استالین خود را به پای خدایان رسانیده و خود را حکیم لغزش ناپذیری جلوه داده است و ضمن آن در مورد خود از «بزرگ ترین راهبران» و بزرگ ترین استادان سوق الجیشی همه ادوار» صحبت می کند...

بیان ستایشهای چاپلوسانه ای که کتاب مزبور را پر کرده است بی مورد به نظر می رسد. کافی است اضافه شود که آن ها مورد تأیید شخص استالین بوده و خودش هم با دست خود در نسخه پیش نویس کتاب مقادیری اضافه کرده است.

آیا استالین با یاداشتهای خطی خود سعی کرده بود از التهاب چاپلوسانی که کتاب «شرح حال» او را تهیه کرده بودند چیزی بکاهد؟ بعکس! استالین نهایت وسواس را بخرج داد تا قسمتهایی از کتاب را که ضمن آن ها به نظر وی تجلیل و تحسین کامل به عمل نیامده است، معین کند.

نمونه های زیر تصحیحاتی است که استالین به خط خود نموده بود:

«در مبارزه علیه بدبینان و تسلیم شوندهگان و طرفداران تروتسکی و زینوویف و بوخارین و کامنف پس از فوت لنین هسته رهبری حزب وظیفه داشت که یک مظهر اتحاد کامل بیابد. (بعد یک سری اسم می آورد که در صفحه ۸۹ کتاب مزبور هست. اسم خودش استالین، مولوتف، کالینین، وروشلف، کویی بیشف، گانویچ، اورجنیکیدزه، کیروف، پروسلاوسکی، میکویان...)

این هسته مرکزی بود که تحت پرچم لنین حزب را با پیروی از دستورات او متشکل ساخت و مردم شوروی را به شاهره صنعتی کردن کشور و اشتراکی نمودن کشاورزی هدایت نمود. رهبر این هسته مرکزی و هادی حزب و دولت رفیق استالین بود.»

این ها را خود استالین در باره خودش نوشته. حالا ببینیم در ادامه چی اضافه نموده است.

«استالین اگرچه وظایف خودش را به عنوان رهبر حزب و ملت با مهارت کامل انجام داده و از پشتیبانی کامل تمام مردم شوروی برخوردار بود ولی از خودپسندی و ادعا و تجلیل شخصی پاک و مبرا بود.»

چرا رهبری این قدر از خودش تعریف می‌کند؟

کجا و کی دیده شده که رهبری این قدر از خودش تعریف کند؟ آیا این عمل شایسته رهبری از نوع لنین و مارکس است؟ ابدا.

به تحقیق مارکس و انگلس علیه این کارها قیام کردند. لنین هم به نوبه خود این رویه ناپسند را محکوم می‌کرد.

در نسخه پیش نویس کتاب وی جمله «استالین، لنین امروز است.» را تکمیل کرده و اضافه نموده «استالین ادامه دهنده کارهای گرانبهای لنین است و همانطور که در حزب مشهور است استالین لنین امروزی است.»...

استالین به نبوغ نظامی خودش هم پرداخته و اضافه نموده:

«علم جنگ جدید شوروی به دست رفیق استالین پیشرفتهای تازه‌ای کرده است. رفیق استالین نظریه عوامل دائمی را که سرنوشت جنگ‌ها را تعیین می‌کند و دفاع فعال و قوانین حملات و حملات متقابل و همکاری کلیه قسمت‌ها و نیروها را در جنگهای جدید و نقش تعداد زیاد تانکهای سنگین و هواپیمایی را در جنگهای جدید و توپخانه را به عنوان مقتدرترین قسمت‌های قوای مسلح ابداع و تکمیل کرده است. در مراحل مختلف جنگ نبوغ استالین راه حل‌های صحیح که کلیه جوانب را در نظر بگیرد یافته است» (همهمه حضار)

در صفحات بعد می‌نویسد:

تسلط نظامی استالین هم در حمله و هم در دفاع به منصفه ظهور رسید. نبوغ رفیق استالین به وی امکان داد که نقشه‌های دشمن را پیش بینی کرده و آن‌ها را خنثی نماید. جنگهایی که رفیق استالین در آن‌ها رهبری ارتش‌های شوروی را بعهده داشت نمونه‌های مشعشع مهارت نظامی او است.»
از استالین بدین طریق به عنوان یک کارشناس فنی سوق الجیشی تمجید و تحسین شده است. این تعریف‌ها را خود استالین در مورد خودش کرده است...

استالین نویسنده کتابی است که دیگران نوشته اند!

همانطور که می‌دانید کتاب مختصری از تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی توسط یکی از کمیسیونهای کمیته مرکزی نوشته شده است،

این کتاب هم که پر است از ستایش فرد، توضیح زیر را به همراه دارد:

«کمیونی از کمیته مرکزی حزب تحت رهبری رفیق استالین و با مشارکت مجدانه شخص وی کتاب را به رشته تحریر درآورد.»

با اینحال استالین (در مورد کتابی که در نگارش آن شرکت نداشته) جمله فوق را اینگونه تغییر داده (و به همین ترتیب چاپ شده است):

کتاب تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی در یک دوره مختصر به قلم رفیق استالین و با تصویب کمیونی از کمیته مرکزی... در سال ۱۹۳۸ منتشر گردید.»

...

آیا بیش از این لازم است چیزی اضافه شود؟ (همهمه حضار)
 بطوریکه مشاهده می‌کنید کار گروهی از نویسندگان به اثر شخص استالین تبدیل می‌شود.
 لازم نیست بگویم این مسخ حیرت آور چگونه و چرا انجام می‌شود.
 اما اینجا یک سؤال پیش می‌آید.

اگر اینطور که استالین خواسته بقیه باور کنند که کتاب گروهی از نویسندگان، اثر خود او است، پس چرا اینهمه از خودش تعریف کرده و تمام دوره تاریخی پس از انقلاب اکتبر حزب پر افتخار کمونیست را بصورت یکی از مظاهر «نبوغ استالین» جلوه دهد؟ آیا تلاشهای حزب در تحولات سوسیالیستی کشور و استقرار جامعه سوسیالیستی و صنعتی و اشتراکی نمودن کشور و همچنین در سایر اقداماتی که از طرف حزب بدون انحراف از مشی لنین به عمل آمد در این کتاب بطور شایسته منعکس شده است؟ در این کتاب اساساً از استالین و سخنرانی‌ها و گزارش‌هایش صحبت شده و همه چیز بدون کوچک‌ترین استثنایی به نام او ارتباط داده شده است.
 حال وقتی استالین صریحاً می‌گوید که کتاب «مختصری از تاریخ حزب کمونیست...» را شخصاً نوشته، این موضوع حداقل شگفت آور است.

استالین تحسین خودش را به آسمان می‌رساند.

آیا یکی از پیروان واقعی مارکس و لنین در باره خودش این چنین مدح و ثنا می‌گوید؟ و تحسین خودش را به آسمان می‌رساند؟

یا مثلاً به موضوع جوایز استالین نظر کنیم. حتی تزارها هم جوایزی به نام خود به وجود نیاورده‌اند.
 در مورد سرود ملی اتحاد شوروی، استالین متن اشعاری را بهتر تشخیص می‌داد که حتی کلمه‌ای در باره حزب کمونیست در آن دیده نشود ولی از استالین بطور بی‌سابقه‌ای تجلیل گردد.
 «استالین ما را با روح وفاداری به خلق آموزش داده است. او ما را در انجام کار پرشکوه خود و در کردارمان الهام بخشیده است.»

در اشعار این سرود، کلیه فعالیت‌های حزب بزرگ لنین در عرضه های آموزش، هدایت و برانگیختن توده ها به حساب استالین گذاشته شده، مشخص است که این امر انحراف صریح از اصول مارکس و لنین بوده و تضعیف و تحقیر حزب محسوب می‌شود. باید اضافه کنم که هیئت رئیسه کمیته مرکزی حزب، هم اکنون با یک قطعنامه، اشعار جدیدی که در آن به نقش مردم و حزب اشاره شده جهت سرود ملی برگزیده است. (کف زدن حضار)

سی و سه تن مس برای یک مجسمه !

آیا نامگذاری بسیاری از شهرها و مؤسسات به نام استالین بدون نظر وی ممکن بوده؟ (می‌شود بگوید بدون اینکه من بدانم خودشان گذاشته‌اند؟) آیا نصب مجسمه‌های استالین در سرتاسر کشور، مجسمه یادبود برای کسانی که هنوز نمرده اند، بدون اطلاع وی بوده؟

همه می‌دانند که در تاریخ دوم ژوئیه ۱۹۵۱ استالین دستوری براساس یکی از تصمیمات هیئت وزیران شوروی در باره بنای یادبود عظیمی بر سر «کانال ولگا» شخصاً امضاء و صادر نمود. در تاریخ چهارم سپتامبر همان سال دستور دیگری مبنی بر اجازه ۳۳ تن مس برای ساختمان این بنای بزرگ صادر نمود.

کسانیکه نواحی استالینگراد را بازدید کرده‌اند حتی مجسمه عظیمی را که در آنجا نصب شده است دیده و متوجه شده‌اند که چنین مجسمه در محلی قرار گرفته که عبور و مرور مردم از آنجا به ندرت اتفاق می‌افتد.

در حالیکه مردم آن ناحیه از زمان جنگ به بعد در کلبه های کوچک (و فقیر) زندگی می‌کنند مبالغ بسیار زیادی صرف بنای آن مجسمه (مجسمه استالین) شد. پس وقتی وی در شرح حال خود می‌نویسد که «حتی کوچک‌ترین تکبر و نخوت و تمجید نفس را به خود راه نمی‌دهد»، آیا صحیح نمی‌گفت؟ قضاوت با شما است.

بی احترامی استالین به لنین

استالین نمونه عدم احترام به خود به لنین را هم نشان داد. زیرا باوجود اینکه ۳۰ سال قبل تصمیم گرفته شده بود که به افتخار لنین یک کاخ بنا شود، هی به امروز و فردا انداخت و بعد بنای آن کلاً از دستور خارج شد.

تصویب نامه مورخه دولت شوروی (۱۴ اوت) به منظور «تأسیس جایزه لنین جهت کارهای آموزشی» را نمی‌توان از یاد برد. این تصمیم نامه در جراید درج شد اما در عمل اقدامی صورت نگرفت که البته باید به اجرا بگذاریم. (کف زدن حضار)

در زمان حیات استالین با استفاده از روشهایی که پیش تر گفتم و یا نقل قسمتهایی مثلاً از کتاب شرح حال مختصر استالین، وقایع جوری تشریح می شد که نشان دهد لنین حتی حین انقلاب سوسیالیستی اکتبر در درجه دوم اهمیت بوده است. در بسیاری از فیلمها و آثار ادبی، شخصیت لنین را تحریف و تحقیر کردند.

استالین با شمشیر دشمن را از پای درمی آورد!

استالین خیلی دوست داشت فیلم سال فراموش نشدنی ۱۹۱۹ را ببیند زیرا در آن فیلم او را روی پلکان یک قطار زرهی در حالی که با شمشیر خودش عملاً دشمن را از پای درمی آورد نشان می دادند. باشد که دوست گرامی ما «کلیمان ایفراموویچ وروشیلوف» Ворошилов شهامت لازم را پیدا کند و حقایق را در باره استالین بنویسد. زیرا او می داند که استالین چگونه جنگید. البته انجام این امر برای رفیق وروشیلوف مشکل است ولی چنانچه انرا انجام دهد کار بسیار خوبی کرده و همه کس یعنی هم حزب و هم مردم و هم نوادهای خودش خوشحال می شوند. (کف زدن حضار)

استالین به لنین می گفت که چه باید کرد!

هنگامی که از وقایع انقلاب اکتبر و جنگ داخلی صحبت می کردند چنین وانمود می کردند که استالین همیشه نقش اصلی را انجام داده و در هر حال استالین به لنین پیشنهاد کرده که چه باید کرد و چگونه آنرا باید انجام داد.

واقعش این است که این جز لکه دار کردن خاطره لنین چیز دیگری نیست.

اگر بگوئیم ۹۹ درصد اشخاصی که اینجا حاضر هستند قبل از سال ۱۹۲۴ نام استالین را خیلی به ندرت شنیده و در باره او چیز مهمی نمی دانستند شاید برخلاف حقیقت چیزی نگفته باشم. در حالیکه بعکس، همه لنین را می شناختند و وی نزد حزب و مردم و کودکان، ریش سفیدان و کهن سالان سرشناس بود. (کف زدن حضار)

...

همه این مسائل باید بازبینی شود تا اینکه تاریخ و ادبیات و هنرهای زیبا، نقش لنین و کارهای عظیم حزب کمونیست و مردم شوروی، این ملت مبتکر را به نحو شایسته ای منعکس نمایند. (کف زدن حضار)

ملت ما چاپلوسان بیشماری پرورش داده است.

رفقا ستایش فرد باعث یکار رفتن اصول غلط در امور حزب و فعالیت‌های اقتصادی است. این امر به نقض اساسنامه دموکراتیک درونی حزب و شوراها، به مدیرینی عقیم و انحراف‌هایی از همه رقم که بر کمبودها سرپوش می‌گذارد و واقعیتها را بزک می‌کند، می‌انجامد. (از همین رو) ملت ما چاپلوسان بیشمار و متخصصین خوش باور و حقه باز زیادی پرورش داده است.

ضمناً نبایستی فراموش کرد که به علت بازداشت عده بیشمار از رهبران حزب، شوراها و مدیران اقتصادی، مبارزین زیادی کارشان را با عدم اطمینان شروع می‌کردند و احتیاط مفرط و هراس از همه چیز باب شد. در کارهاشان نوآوری نبود و حتی از سایه خودشان هم می‌ترسیدند.

چنانچه به قطعنامه‌ها و تصویب نامه‌های حزب و دولت توجه کنید می‌بینید که اغلب بدون در نظر گرفتن اوضاع و احوال، همه کلیشه‌ای و تکراری تهیه شده و کار به جایی کشیده بود که مبارزین حزب حتی در جلسات کوچک و کم اهمیت هم نطق‌های خود را (حساب شده) قبلاً تهیه کرده و از روی نوشته می‌خواندند (که برایشان مشکلی پیش نیاید!)

این جریان خطر فورمالیسم و ظاهرسازی را در کارهای حزب و دولت و کاغذ بازی و بوروکراسی را در تمام تشکیلات بوجود آورده بود.

میزها زیر بار بوقلمون و غاز در حال شکسته شدن بود!

نمونه دیگری از انزجار استالین نسبت به حقایق زندگانی و عدم اطلاع وی از اوضاع حقیقی شهرستان‌ها طریقه‌ای است که او کشاورزی کشور را اداره می‌کرد.

همه کسانی که حتی کمترین علاقه‌ای نسبت به امور مملکتی داشتند خواهی نخواهی متوجه وضع کشاورزی می‌شدند، ولی استالین هرگز متوجه نشد. آیا توجه او را به وضع کشاورزی جلب نمودیم؟ بله. ولی او تأیید نکرد. چرا؟ برای اینکه استالین هرگز هیچوقت به جایی سفر نکرد و با کارگران شهرها و مزارع اشتراکی تماس نمی‌گرفت و از اوضاع حقیقی شهرستان‌ها اطلاعی نداشت. با دیدن فیلم‌ها از وضع کشاورزی و دهات مطلع می‌شد و این فیلم‌ها وضع حقیقی کشاورزی را به مراتب بهتر از آنچه بود جلوه می‌داد.

در بعضی از این فیلم‌ها وضع مزارع کشاورزی چنان خوب جلوه داده شده بود که میزهای زیر بار بوقلمون و غازها در حال شکسته شدن بود و خیره کننده به نظر می‌رسید و استالین هم می‌پنداشت اوضاع حقیقتاً همین طور است.

لنین دید دیگری نسبت به زندگی داشت.

لنین کلاً دید دیگری نسبت به زندگی داشت. همیشه با مردم نزدیک بود و عادتش این بود که نمایندگان کشاورزان را بپذیرد و در اجتماع کارگران در کارخانجات با آنها گفتگو کند. از دهات مرتباً بازدید می‌کرد و با دهقانان تماس نزدیک داشت. استالین بعکس، از مردم دور بود و اصلاً جایی نمی‌رفت و این جریان بالغ بر ده سال ادامه داشت. آخرین باری که استالین از یک ده دیدن نمود، ژوئیه سال ۱۹۲۸ بود که برای تحویل غلات به سیبری سفر کرده بود. پس چگونه ممکن است نسبت به اوضاع شهرستان‌ها با خبر باشد و قضاوت صحیحی داشته باشد؟

زمانی از مشکلات کشاورزی و وضع ناجور دامپروری و تولید گوشت مطلع شد کمیونی تشکیل داد و مقرر داشت که «قطعنامه‌ای» به نام «وسائل توسعه دامپروری در مزارع اشتراکی و مزارع دولتی» تنظیم شود. ما طرح مزبور را آماده کردیم.

پیشنهادات آنزمان ما شامل کلیه امکانات نبود ولی راه توسعه دامپروری را در مزارع اشتراکی و مزارع دولتی نشان داده بودیم. پیشنهاد ما این بود که قیمت معامله دام بالا رود تا حس ابتکار کارگران مزارع اشتراکی و مراکز ماشین آلات کشاورزی و تراکتور و مزارع دولتی تقویت شود. نظر ما پذیرفته نشد و در فوریه ۱۹۵۳ مسکوت ماند.

استالین اگر چیزی می‌گفت حتما همان درست بود.

جالب اینجا است که استالین پیشنهاد کرده بود که مالیات مزارع اشتراکی و کارگران این مزارع به مبلغ ۴۰ میلیارد روبل افزایش یابد. می‌گفت وضع کشاورزی خوب است و کافی است کارگر مزارع کشاورزی یک جوجه بیشتر بفروشد تا اینکه بتواند مالیات مورد نظر ما را پردازد. معنای این اقدام را تصور کنید. کارگران مزارع کشاورزی برای تمام محصولات خودشان که به دولت می‌دادند ۴۰ میلیارد روبل تحصیل نمی‌کردند و در سال ۱۹۵۲ مزارع کشاورزی و کارگران آنها روی هم ۲۶۲۸۰ روبل بیشتر نفروختند. پس آیا پیشنهاد استالین واقعی و بر اساس آمار و اطلاعات بود؟ البته که نه. اما استالین که توجهی به حقایق و آمار نداشت.

استالین اگر چیزی می‌گفت حتما همان درست بود. زیرا بالاخره او «نابغه» بود و نابغه احتیاجی به محاسبه ندارد. همین که به اطراف نگاه کند طریق عمل را پی برده و نشان می‌دهد و پس از ابراز نظرش همه باید آنرا تکرار کنند و به تدبیر و دانایی‌اش آفرین بگویند.

واقعاً در پیشنهاد استالین مبنی بر افزایش مالیات کشاورزی به ۴۰ میلیارد روبل چقدر دانایی و تدبیر نهفته بود؟ هیچ. مطلقاً هیچ. زیرا این پیشنهاد متکی به سنجش واقعی اوضاع نبود. بلکه بر اساس افکار عجیب و غریب کسی که با حقایق هیچگونه تماس نداشت متکی بود.

ما حالا سعی می‌کنیم که از وضع مشکل کشاورزی رها شویم و نطقهای نمایندگان بیستمین کنگره رضایت بخش بود و چه خوب که بسیاری از نمایندگان در این مورد حرف زدند و شرایط برای اجرای ششمین برنامه پنج ساله دامپروری، نه در عرض ۵ سال بلکه طی دو یا سه سال مهیا و موجود است. اطمینان داریم که تعهدات برنامه ۵ ساله جدید انجام خواهد شد. (کف زدن حضار)

ستایش فرد چگونه امکان یافت؟

رفقا اگر امروز از ستایش فرد (از کیش شخصیت) که در زمان حیات استالین آنقدر شایع بود انتقاد می‌کنیم و اگر از عوامل منفی بیشمار ناشی از این ستایش که با روح مارکسیسم لنینیسم خیلی زیاد فاصله دارد صحبت می‌کنیم باید روشن شود که این ستایش چگونه امکان یافت؟

استالین مدت ۳۰ سال زمامدار حزب و کشور بود و در زمان حیاتش پیروزی‌های بیشماری تحصیل کرد. آیا می‌توانیم این حقایق را انکار کنیم؟ به عقیده من فقط کسانی که ستایش فرد کور و مسحورشان کرده و فقط افرادی که ماهیت انقلاب و کشور شوروی را درک نمی‌کنند و آن کسانی که از دریچه چشم لنین نقش حزب و ملت را در پیشرفت جامعه شوروی نمی‌بینند می‌توانند چنین سؤالی را بکنند.

انقلاب سوسیالیستی به وسیله طبقه کارگر و دهقانان فقیر و با پشتیبانی بخشی از طبقه متوسط عملی شد. انقلاب به وسیله مردم و تحت رهبری حزب بلشویک به پیروزی رسید. بزرگ‌ترین خدمت لنین این بود که حزب مبارزی مرکب از طبقه کارگر بوجود آمد و آنرا مجهز به دانش و علم، به قوانین تکامل اجتماعی و مارکسیسم... نمود.

لنین از پیروزی پرولتاریا در مبارزه بر علیه سرمایه داری... از مبارزه انقلابی توده‌های مردم صحبت کرد... در این مبارزات حزب همیشه از منافع مردم دفاع نمود و رهبر با تجربه آن شد و کارگران را به مقام مسؤول رسانید و اولین کشور سوسیالیستی را به وجود آورد.

حتماً شما سخنان خردمندان لنین را بیاد دارید که می‌گفت کشور شوروی از این جهت نیرومند است که توده‌ها دریافته‌اند که تاریخ را خودشان یعنی میلیون‌ها و ده‌ها میلیون افراد ملت بوجود آورده‌اند.

پیروزی‌های تاریخی ما در اثر کار سازمانی حزب و سازمانهای مختلف در شهرستان‌ها و فداکاری ملت بزرگ شوروی به دست آمد. این پیروزی‌ها نتیجه مساعی عظیم و اقدامات ملت و حزب همه با هم است و نه آنجور که پیش‌تر وانمود می‌شد ثمره رهبری شخص استالین.

اگر بخواهیم چون رهروان راه مارکس و لنین این مسئله را بررسی کنیم بدون چون و چرا باید بگوئیم رهبری سالهای آخر عمر استالین مانع جدی پیشرفت در اتحاد شوروی شده بود.

استالین مسائل بسیار مهمی را که حیات حزب و کشور به آن وابسته بود، توجه نداشت. در زمان او رابطه ما با کشورهای دیگر تقریباً به هم خورده بود چون تصمیمات یک نفر (خود او) مشکلات بزرگی را پیش می‌آورد.

در سالهای اخیر که ما توانسته‌ایم از ستایش فرد و کیش شخصیت فاصله بگیریم، در سیاست داخلی و خارجی به اقدامات مقتضی دست زدیم و شاهدیم چگونه کار و فعالیت خلاق توده‌های عظیم کارگران پیشرفت نمود و در توسعه اقتصاد و فرهنگ اثر خودش را گذاشت. (کف زدن حضار)

در زمان استالین، اعضای دفتر سیاسی کجا بودند؟

ممکن است بعضی از رفقا این پرسش را طرح کنند که در زمان استالین، اعضای دفتر سیاسی کجا بودند؟ چرا در آن موقع اعتراض نکردند؟ چرا علیه ستایش فرد و کیش شخصیت بر نخاستند و برای چی حالا از این موضوع صحبت می‌شود...؟

نخست باید متوجه این حقیقت بود که اعضای دفتر سیاسی در دوران مختلف نظریات متفاوتی در باره این موضوع داشتند. در آغاز بسیاری از آن‌ها پشت استالین بودند و مجدانه از او طرفداری می‌کردند. بالاخره استالین یکی از قوی‌ترین مارکسیست‌ها بود و منطق و قدرتش در حزب نفوذ داشت.

بعد از درگذشت لنین، بخصوص در آن سالهای اول، استالین برای اشاعه نظرات او زیاد مایه گذاشت و تلاش نمود. او علیه دشمنان لنین و همه منحرفین مبارزه کرده بود و حزب و کمیته مرکزی هم با تکیه بر مرام لنین، اشتراکی کردن کشاورزی و انقلاب صنعتی را در دستور کار داشت. دورانی که می‌گوییم محبوبیت استالین در اوج بود و او حمایت بسیاری به دست آورد. آنزمان حزب می‌بایست با مخالفین لنین و با هواداران تروتسکی و زینوویف و خلاصه دست راستی‌ها و ملیون بورژوا مبارزه کند. این رویارویی ضرورت داشت اما استالین با سوءاستفاده از قدرت آن مبارزه را به رهبران برجسته حزب و دولت بسط داد و در برابر مردم صادق شوروی روش ارباب پیش گرفت و با امثال «کسیورم» و «رودز تاک»، «آیخه» و «پستیشف» و... رفتاری کرد که پیش‌تر شرح دادم.

سرنوشت عم انگیز رفیق «وزننسکی» و...

واقعش، هرگونه کوششی برای خنثی کردن سوءظن و اتهامات بی‌اساس، به سرکوب فرد اعتراض کننده کشیده می‌شد. علت سقوط «پستیشف» اصلاً همین بود.

استالین در یکی از سخنرانی‌هایش علیه وی حرف زد و از او پرسید «تو واقعاً چی هستی؟» پستیشف پاسخ داد: رفیق استالین من یک بلشویک هستم. بلشویک

همین اظهار نظر را استالین بی‌احترامی تلقی نمود و پستیشف تبدیل به «وراگ نارودا» (دشمن خلق) شد و بعداً جانش را از دست داد.

در شرایطی که در آن دوران حکمفرما بود من خودم بارها با «نیکلای بولگانین» Николай Булганин حرف زدم و روزی که هر دو در اتومبیل بودیم از او شنیدم که «پیش آمده که با دعوت استالین شخصی به نزد او می‌رود و وقتی پیش او می‌نشیند نمی‌داند از آنجا به کجا خواهد رفت. به خانه‌اش و یا زندان...»

خب در چنین شرایطی اعضای دفتر سیاسی در وضع بسیار مشکلی قرار داشتند و اگر در نظر داشته باشیم که در سالهای آخر، جلسات عمومی کمیته مرکزی اصلاً مرتب تشکیل نمی‌شد آنوقت بخوبی می‌فهمیم که برای اعضای دفتر سیاسی مخالفت علیه بی‌عدالتی‌ها و خطاها چقدر مشکل بود. پیش‌تر هم گفتم تصمیمات بیشماری بدون مشورت دسته جمعی گرفته و عمل می‌شد. سرنوشت غم انگیز رفیق «وزننسکی» که قربانی سرکوب استالین شد به اندازه کافی روشن است. تصمیم برکناری او از عضویت دفتر سیاسی بدون طرح موضوع و مذاکره گرفته شد. همچنین برکناری برکناری «رودیونف» و «کوزنتسف»

استالین اصول رهبری دسته جمعی را نقض می‌کرد.

با ایجاد کمیسیون‌های متعدد، دفتر سیاسی بخش و پلا شد. کمیسیون پنج نفری، کمیسیون شش نفری، کمیسیون هفت نفری، کمیسیون نه نفری و الی آخر... از اهمیت دفتر سیاسی کاسته می‌شد و کارائی آن مختل می‌گشت. برای مثال یکی از قطعنامه‌های مورخ ۳ اکتبر ۱۹۴۶ را اینجا می‌آورم. پیشنهاد استالین

۱- کمیسیون امور خارجه دفتر سیاسی (کمیسیون شش نفره) در آینده علاوه بر مسائل مربوط به امور خارجه، رسیدگی به مسائل مربوط به ساختمان‌های داخلی و سیاسی داخلی کشور را نیز به عهده خواهد داشت.

۲- به کمیسیون شش نفره، رفیق وزننسکی رئیس کمیسیون دولتی برنامه‌های اقتصادی هم اضافه شود و این کمیسیون از این به بعد «کمیسیون هفت نفره» نام خواهد داشت.

امضاء

دبیر کمیته مرکزی

استالین

...

جه اصطلاحات و نامگذاری‌هایی (این زبان قماربازان است)

(حنده حضار)

پرواضح است که ایجاد کمیون‌های پنج نفری و شش نفری و هفت نفری و نه نفری ربطی به اصول رهبری دسته جمعی نداشت و در نتیجه بعضی از اعضا در تصمیمات مهمی که اتخاذ می‌شد، عملاً شرکت نداشتند.

«کلمنت وروشیلِف» از اعضاء قدیمی حزب در وضع عجیب و غیرقابل تحملی قرار داشت.

وی چند سال نمی‌توانست در جلسات دفتر سیاسی شرکت کند چون استالین قدغن کرده بود. اگر هم جلسه‌ای تشکیل می‌شد و او با تلفن از او کسب تکلیف می‌کرد که حضور یابد یا نه، غالباً پذیرفته نمی‌شد و یا با اکراه و نارضایتی استالین همراه بود.

استالین نابودی اعضای دفتر سیاسی را در سر داشت.

آنقدر استالین به همه چیز ظنین بود که خیال برش داشته بود وروشیلِف، جاسوس انگلیسی‌ها است! (خنده حضار)

باور کنید. فکر می‌کرد او عامل انگلیسی‌ها است. ببینید حتی در منزل وروشیلِف دستور داد میکرفن بگذارند تا صدا و مکالمات او ضبط شود. (ابراز تنفر حضار)

استالین با تصمیم فردی خودش «آندره آندریف» **Андрей Андреев** را هم از شرکت در دفتر سیاسی محروم نمود. این استبدادی لجام گسیخته بود.

بگذارید اولین جلسه عمومی کمیته مرکزی را که بعد از کنگره نوزدهم تشکیل شد در نظر بگیریم.

در آن جلسه استالین ضمن نطق خود به «مولوتف» و «میکویان» بی‌خود و بی‌جهت حمله نمود و این مبارزین قدیمی حزب را غیر مستقیم به جنایات البته بی‌اساس متهم نمود. بعید نیست که اگر استالین چند ماه دیگر زنده می‌ماند آن دو زنده می‌ماندند تا در این کنگره سخنرانی کنند.

از قرار معلوم استالین نقشه از بین بردن اعضای دفتر سیاسی را کشیده بود و اغلب می‌گفت آن‌ها باید جای خود را به افراد دیگر بدهند.

پیشنهاد وی پس از کنگره نوزدهم مبنی بر انتخاب ۲۵ نفر برای عضویت هیئت رئیسه کمیته مرکزی برای دک کردن اعضاء قدیمی و جانشین کردن افراد بی‌تجربه‌ای بود که بهر حال از او تملق می‌گفتند. می‌توان تصور نمود که این پیشنهاد همچنین به منظور اینکه اعضاء قدیمی دفتر سیاسی بعداً از بین برده شوند عنوان شد، تا اعمال شرم آور وی که ما اکنون بررسی می‌کنیم هیچوقت عیان نشود.

استالین خدمات بزرگی به حزب و طبقه کارگر انجام داد.

رفقا برای جلوگیری از اشتباهات گذشته کمیته مرکزی مخالفت جدی خود را نسبت به ستایش فرد و کیش شخصیت اعلام می‌کند. به نظر ما بی‌اندازه از استالین تملق گفته شده، البته وی در گذشته بدون تردید خدمات بزرگی به حزب و طبقه کارگر و نهضت بین‌المللی کارگری انجام داده است. (ولی نیاز به آنهمه تملق نبود)

...

موضوعی که مسأله را پیچیده می‌کند این است که استالین واقعاً معتقد بود که اعمال وی برای دفاع از منافع طبقه کارگر و علیه توطئه چینی‌هایی دشمن و امپریالیسم ضرورت داشته است... تصور می‌کرد که به نفع مردم و برای پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم کار می‌کند. نمی‌شود گفت عملکردش مثل یک مستبد گیج بود. واقعاً ایمان داشت که اقداماتش به خاطر منافع حزب و توده‌های کارگر و برای دفاع از دستاوردهای انقلاب است. بدبختی (و پیچیدگی مسأله هم) همین است.

فروتنی و خودشکنی از صفات اصلی یک بلشویک حقیقی است.

رفقا، لنین همیشه خاطرنشان می‌کرد که فروتنی و خودشکنی از صفات اصلی یک بلشویک حقیقی است. خود او مظهر زنده چنین چیزی بود. ولی ما نمی‌توانیم بگوئیم که در تمام شئون از این سرمشق لنین پیروی کرده‌ایم.

کافی است اشاره کنم که برای بسیاری از شهرها و کارخانجات و مؤسسات صنعتی و مزارع دولتی و فرهنگی... نام این یا آن عضو را گذاشته‌ایم. در حالیکه آنان شاغل و در قید حیات بودند. آیا این کار را نکردیم؟

خیلی از ما در نامگذاری اسم خودمان به بعضی از شهرها و مؤسسات و مزارع اشتراکی شرکت کردیم. این روش باید اصلاح شود. (کف زدن حضار)

...

البته آنرا با تأتی و به مرور باید انجام دهیم تا از افراط و تفریط جلوگیری شود. یادم هست وقتی جمهوری اوکراین از دستگیری «کسیور» با خبر شد، رادیوی شهر «کیف» در اوکراین هر روز برنامه‌اش را اینجور شروع می‌کرد: اینجا رادیو کسیور است. وقتی یکبار رادیو چنین چیزی را نگفت مردم تصور کردند حتماً بلایی سر کسیور آمده است. پس اگر امروز تصمیم تغئیر اسامی را اتخاذ و اجرا کنیم مردم تصور می‌کنند حتماً کسانی که مؤسسات و مزارع اشتراکی و شهرها به نامشان بود، دستگیر شده‌اند. (همهمه حضار)

قدرت و اهمیت رهبران را به تعداد شهرها و مؤسسات صنعتی و کارخانجات و مزارع کشاورزی و مزارع دولتی که به نام آنها خوانده شده، تشخیص می‌دهند. آیا وقت آن نرسیده که به وضع این «املاک خصوصی» خاتمه داده و مؤسسات صنعتی و کارخانجات و مزارع کشاورزی و مزارع دولتی را «ملی کنیم»؟

(خنده و کف زدن حضار و فریاد صحیح است صحیح است)

این تصمیم به نفع هدف مشترک خواهد بود زیرا بالاخره این هم به کیش شخصیت و ستایش فردی مربوط است.

کیش شخصیت را ریشه کن نمائیم.

ما بایستی جداً موضوع ستایش فرد (کیش شخصیت) را مطالعه کنیم و نگذاریم که موضوع به خارج و مخصوصاً به مطبوعات درز کند. به همین علت است که موضوع را اینجا در جلسه سرّی مطرح کرده‌ایم. هر چیزی حدّی دارد و ما نباید حربه به دست دشمن بدهیم و مناقشات خود را در مقابل او ظاهر سازیم. تصور می‌کنم که نمایندگان کنگره کاملاً متوجه بوده و پیشنهادهاتی را که به آنها ارائه خواهد شد در نهایت دقت مورد بررسی خواهند داد. (کف زدن نمایندگان)

رفقا ما باید ستایش فرد را قطعاً و برای همیشه از بین ببریم و برای امور مرامی و عملی تصمیمات درست بگیریم. برای این منظور باید:

۱- به عنوان بلشویک کیش شخصیت را به شدت نکوهش کرده و آنرا ریشه کن نمائیم. چرا؟ چون با مرام مارکس و لنین جور در نمی‌آید. بعلاوه با اصول رهبری حزب و اصول حیات حزب نیز، هم‌آهنگ نیست. باید جلوی بازگشت این مسأله را به هر نحو که شده بگیریم و در این مورد به تلاش خستگی ناپذیری دست بزنیم.

همچنین باید مهمترین تزه‌های مارکسیسم-لنینیسم در رابطه با مردم در مقام خالق تاریخ و کلیه نعمات مادی و معنوی بشر، نقش قاطع حزب (کمونیست) برای مبارزه انقلابی برای دگرگونی جامعه، و پیروزی کمونیسم دقیقاً به کار بندیم.

می‌بایست با بینش مارکس و لنین به مسائل توجه کنیم و با نظر انتقادی، ایده‌های نادرستی را که در خصوص ستایش فرد است و به تاریخ و فلسفه و اقتصاد و ادبیات و هنرهای زیبا و... هم کشیده شده، بزدا کنیم. لازم است در آینده نزدیک کتب جدیدی که مطابق با اصول علمی مارکس باشد نوشته و منتشر کنیم و همچنین در مورد تاریخ جامعه بشری و وقایع جنگ داخلی و نیز جنگ بزرگ میهنی آثار تازه‌ای تألیف کنیم.

۲- آنچه در سالهای اخیر کمیته مرکزی حزب انجام داده، پیگیری کنیم. کارهایی که بر اساس رعایت دقیق اصول لنین در مورد رهبری حزب و رهبری دسته جمعی است. رعایت موازین زندگی حزبی بدان گونه که در اساسنامه حزب مقرر شده و بخصوص کاربست گسترده اصل انتقاد و انتقاد از خود.

۳- اصول لنینی دموکراسی سوسیالیستی را آنچنان که در قانون اساسی اتحاد شوروی تصریح شده اجرا کنیم و جلوی خودرایی و لجبازی کسانی که می‌خواهند در رهبری از اختیارات خود سوء استفاده کنند بگیریم. باید نتایج مخرب اعمالی را که منشاء آن ستایش فرد و کیش شخصیت بوده و بدون توجه به قانونیت سوسیالیستی انقلابی از دیرباز رواج داشته، بطور کامل برطرف ساخت.

...

رفقا، بیستمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی با قدرت جدیدی اتحاد خلل ناپذیر حزب ما و همبستگی آنرا حول کمیته مرکزی نشان داد و تصمیم قاطع آن را بر انجام وظیفه و استقرار کمونیسم تأکید نمود. (کف زدن حضار)

ضمناً اینکه در کنگره بیستم در مورد کیش شخصیت و نتایج زیانبار ستایش فرد صحبت شد، (از اهمیت زیادی برخوردار است و) نیروی عظیم معنوی و سیاسی حزب ما را به اثبات می‌رساند. (کف زدن حضار)

ایمان داریم که حزب‌مان با قطعنامه‌های تاریخی بیستمین کنگره، (در واقع) مسلح شده و با پیروی از ایده‌های لنین، ملت شوروی را به سوی پیروزی‌های نوین پیش خواهد برد. (کف زدن شدید حضار)

زنده باد لنینیسم. درفش پیروزمند حزب ما

(همه بپا می‌خیزند و با کف زدن‌های ممتد، ابراز احساسات می‌کنند.)